﴿ ترجمهٔ حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام بنام ﴾

(تاریخ بدایع)

در تاریخ بدایع در دار الخلافهٔ استانبول نزدیک باب عالی درجادهٔ ابو السعود در مطبع (محمود) بك طبع شده است . اگر کتاب مستطاب مذکور بمهر مترجم ممهور نباشد اعتبار نباید فرمود. چنانچه ما بعد از اتمام واختتام حقوق طبع ونشر آن بانتفاع ایتام اسلام که بدستیاری بعضی ذوات کرام در دار الشفقه پرورش یافته بتحصیل علوم وتکمیل فنون وتهذیب اخلاق ودفع شقاق ونفاق سرگرم می باشند خواهیم گذاشت . امید واثق برانست که آن رجال ستوده خصال که در حقیقت حال دنیارا مزرعهٔ آخرت دانسته باستحصال رضای ایزد متعال بجهت تسهیل وجه معیشت بیچارگان پریشان حال دامن جودرا پامال ومنال مالامال ساخته دراجرای افعال حسنه وایفای اعمال مستحسنه مانند سفال پاشیده بوصال گروه (السابقون السابقون) استعجال مینمایند از حال محرومان ایتام مذکور نیز تغافل وتجاهل نخواهند فرمود .

﴾ بسم الله الرحمن الرحیم ﴿

ستایش و نیایش مر مبدعی را سزد که نقاش قدرتش صحیفهٔ زمین را باشجار و ازهار کونا کون و انهار و احجار بوقلمون و انواع حیوانات عالی و دون مشحون. و بهزاران هزار قنادیل انجم کیتی افروز منور و مزین ساخته و چنانچه نوع انسانرا باحسان قوهٔ ناطقه بر جمیع حیوانات امتیاز بخشیده است افرادش رانیز بعطیهٔ خرد و ذکا و فضل و دها بر یکدیکر فضیلت داده. و درود نامحدود بر جمیع انبیاء عظیم الشان باد که بوحی والهام جناب یزدان مشرف شده بندکان ناتوانرا باموعظهٔ حسنه ازبادیهٔ ضلالت براورده براه راست دعوت نموده‌اند. بعدازین بر ضمیر منیر هنروران صاحب تدبیر مخفی نماند که درین ایام بعضی ذوات کرام شبدیز کلام را بمیدان فصاحت و بلاغت بدین وجه جولان داده بیان نمودند که اکرچه ازقدیم الایام موافق عادت ابنای زمان بسیاریٔ نوع انسان زندکانیٔ درازرا ازدل وجان ارزومی نمایند. مکر بحکم (فرد) الناس فی الارض کالاشجار قام بها. حلو ومر ومعوج ومعتدل. ازسبب اختلاف طبایع بعضی از ایشان تنها برای خوردن ونوشیدن وخوابیدن وپوشیدن ودر ایفای لذایذ نفس کوشیدن. وکروهی نیز بجهت استحصال رتبه ونشان وافتخار نمودن بر امثال واقران وآزردن مظلومان وزیستن

بمال دیگران. وطایفهٔ نیز برای طاعت وعبادت وتحصیل مراتب اهل سعادت طول حیاترا میخواهند. فاما بالفرض اگر افراد طایفهٔ نخستین مدت هزار سال هم زندگانی کرده همواره بعیش وعشرت روزگار بگذرانند. با این همه بعدازوفات بمرور ایام دهان وچشمان ایشان باخاك پرشده باز گم نام وبی نشان میکردند (بیت) چوایناست حال دهن زیرگل. شکر خورده انگار یاخون دل. گروه دوم یعنی افراد طالبان درجهٔ بلند هم روزی چند بازینت وزیور اطفال پسند بافتخار رفتار نموده واخرالامر بانقلاب روزگار باخاك هموار شده ازایشان هم یادگاری پایدار نمی ماند. لاجرم فیلسوفان خردکیش وخردمندان عاقبت اندیش بعطایای عاریت این روزگار غدار غره نگشته پیوسته توسن بدلگام نفس نافرجام را بتازیانهٔ صبر وعنارام ساخته ودر میدان بی پایان تحصیل فضل وکمال جولان داده وبمشقت تمام دامن دلارام معارف انسانیه را بدست آورده گاه بموجودات بی غایات موالید ثلثه بچشم امعان نظر انداخته ودرهر ذرهٔ نیز که بی وجود خورده بین صورتش وجودنمی پذیر دقدرت قاهره و حکمت بالغهٔ الهیه را مشاهده نموده کلام سعادت فرجام (سبحانك ماخلقت هذا باطلا) بی اختیار بر زبان می رانند. وگاه اجرام علویه را باٰلات حکمیه دریافته چندین هزار افتاب عالمتاب رامی بینند که باسیارات خود بفرمان جناب یزدان کمر فرمان برداری رابرمیان بسته چون پرگار درکارمی باشند. وجسامت کرهٔ ارض رابنسبت عوالم بی پایان مانند ذرهٔ حقیر دیده ودربحر حیرت مستغرق گشته نعرهٔ (ماعر فناك حق معرفتك) بر اورده ازکمال ذوق روحانی ازوجود این جسم فانی نیز بیخبر میکردند. وگاه بمطالعهٔ کتب تواریخ از

از اخبار ورفتار وکردار واطـوار کذشتکان آکاهی یافتـه و کویا با ایشان همجلیس بوده وازان زمان تاهنکام خود زندکانی بسرمی برند. وچنانچه بعضی خرد مندان کامل ازتحصیل چند لسان بجای چند نفر شیرین زبان قائم میکردند. مردمان نیـك کردار نیز از مطالعهٔ کتب سـیر واخبار و آثار نوادر روزکار بمضمـون حکمت مشحون (شعر) لیس بانسان ولاعاقل . من لایعی التاریخ فی صدره. من دری اخبار من قبله . اضاف اعمـارا الی عمره . حیات خودرا فراخور جد وجهد مضاعف میکر دانند . وکاه کاه اثار کوهر آسا و اخبار روح افزا و ابکار افکار هوش ربا انشـا واملا نموده چون متاع کر انبها برای انتفاع پیر وبر نا کذ اشته نام نیك را درجریدهٔ روزکار پایدار میکذارند. بنـابرین امید واثق برآن داریم کـه این کتاب مستطاب بنام (حقـایق الـکلام فی تاریخ الاسـلام) را که دولتمآب جناب صبحی پاشا که یکی از وزرای کرام دولت علیهٔ عثمانیه است بزبان عذب البیان عثمـانی تألیف فرموده و بهزار جد وجهد اخبارواثاریکه باسلام تأثیر تمام دارند تحری نموده وعلی طریق الاختصار بوجهی احسن درودرج کرده وبشمع تحقیق وتدقیق دروغ بی فروغ اهل غرضرا ازمیان برداشته ومانند صبح صادق بروشنایی کلام راست انجام اطراف واکناف جهانرا چنان روشن کردانید که بمجرد ظهوران باندك زمان درفرنکستان بزبان مجار وجرمان ترجمه شده وبنام مؤلف مشار الیه باحترام تمام تحسین نامه هارا فرستاده اند. اکر شما نیز ازان زبان فصاحت بیان فارسی واردو ترجمه نمایید هر آیینه اهل هندوستان وافغانستان وخراسان وایران وتوران وکردستان نیز مستفید میکردند. وبسیاریٔ قدردانان ازدعای خیرهم فراموش نمی فرمایند. وتشنکان

اخبار دار الخلافه نیز با آب زلال مآل این کتاب مستطاب سبز و سیراب خواهند شد. پس این بندهٔ کمترین یعنی صاحب امتیاز اخبار دار الخلافه اسکندر موافق فرمایش احباب ذوی الالباب مفهوم کتاب (حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام) در سنهٔ یك هزار و دویست و نود و هفت هجرت سنیه از ترکی بفارسی بعباراتی روشن بیان بی استعمال صنایع ترجمه کرده نامش را (تاریخ بدایع) نهادم . و فهرستش را نیز در نهایت کتاب ثبت کردم . و از تقریضها نیز تنها تقریظ جناب فضیلتمآب حاجی عبد القادر افندی که یکی از فضلای بغدادست از سبب اختصار بپایین درج کرده بمقصد اصلی رجوع نمودم تا باعث ملالت خواننده و شنونده نکردد وبالله التوفیق

تقریظ حاج الحرمین الشریفین المشار الیه

سکندر منشئ دار الخلافه * که مشهور است همچون مشك نافه
ز ترکی این کتاب پاك تسطیر * بالفاظ دری فرموده تفسیر
که تا تاریخ را تاریخ کفتند * بعالم این چنین دری نسفتند
مبرا از تکالیف و صنایع
مؤرخ شد بتاریخ بدایع



ترجمهٔ مناجات مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

خدایا آثار قدرتت بوجود ذات مقدست دلیلیست ظاهر
وانتظام عوالم بی پایان نیز بصنع وتدبیر حکیمی مبدع برهانیست باهر
چنانچه بو حدانیت ذاتت اعتراف نمودن از طبیعت ادراك
وطبع دراك دوراست. بریکانکیت نیز متفق نشدن نوع انسان
نکته‌دان از قوهٔ امکان بیرون ومهجور. لاجرم هر مؤمن دلاکاه
که پروانهٔ نور الوهیت وسوختهٔ آتش محبت تست برای اثبات
وحدانیتت بدلیل وکواه احتیاج ندارد. چون این قرص خورشید
محدود باىعاد که درچشم عباد عظمت موهوم دارد و پیش آثار
نامتناهی قدرت جناب آلهی بقدر ذره هم اعتبار ندارد ونور
درخشانش باثبات وجودش دلالت کافی می نماید. پس باثبات وجود
جناب واجب الوجود که خالق کون ومکان وافرینندهٔ موجودات
بی پایانست دلیلی ازخارج جستن هر آیینه کار جاهلان ونافهمانست
آلهی اکرچه بمجرد مشاهدهٔ موجودات بی غایات وجودو حدانیت
وعظمت وقدرت الوهیتت در چشم حق بینان ظاهر ونمایانست.
اما دانستن کنه ذاتت ورسیدن بغور صفاتت برای این بندکان

ناتوان البته عدیم الامکانست. خدایا چون فردا این ارواح ما که امروز از تجلیٔ انوار قدرتت جدا و از لقای اقدس تو محروم شده‌اند ازین قالب مستعار رستکار شده و بدرکاه کبرای تو باز کشته دردریای نور وحدانیتت غوطه خوار خواهند شد بازهم کنه ذاتت را ندانسته دربارکاه الوهیتت حزن والم اظهار خواهند کرد. پس این بندکان ناتوان خودرا بشفاعت پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که رهنمای سعادت دنیا وعقبی است نائل فرما. وجناب شوکتمأب وقدرت انتساب ﴿ عبدالحمید ﴾ خان ثانی را نیز که امروز بفیض ولطف تو بر مسند خلافت عظمی قرار کرفته بر یك قطعهٔ زمین که بهترین تمامیٔ روی زمین است حکمرانی می کند بتوفیقات صمدانیهٔ خود مظهر کردان. آمین

تاریخ بدایع

« ترجمهٔ حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام »

بسم الله الرحمن الرحیم

در ابتدای ظهور پیدایش نوع بشر بکدام دین و آئین متدین بودند. درین باب علمای راسخین بعد از تدقیق فراوان و تحقیق بی پایان بمدلول منیف آیهٔ کریمهٔ آتی الذکر چنان استدلال نمودند که قدیمترین دین ایشان توحید بود وبعد ازان بتعدد آلهه قائل شده اند. ایهٔ کریمه (کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین وانزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه) یعنی ناس یك امت بودند. پس خدای تعالی پیغمبران مژده دهندکان و ترسانندکان را فرستاد (که سالکان طریق حق را بالطاف خدا تبشیر وکمراهان بادیهٔ ضلالت را بغضب الله تنذیر نمایند) وبا ایشان کتاب حق نازل فرموده. تا در میان ناس درانچه اختلاف کرده اند. با کتاب حق مبین حکم فرمایند.

نخسترین اعتقاد باطله نجوم پرستی بوده اقوام پیشین افتاب را پرستش می کردند. چون در زمان ظهور نوع بشر در روی زمین

بتقدم ازمنه معارف وکمالات انسانیه که ادم را بحیز حصول واصل کرد اند. هنوز درقوه بوده ویقین‌است که تا رهنمای توفیـق باری رفیق‌نکردد. هر آیینه بدلالت عقل ضعیف دربادیهٔ ضلالت کمراه کشته ودرین عالم ظلمت اباد بقبس کم ضیای شعور بجهت تفریق حق وباطل کثرت ووسعت شـئون وکائنات نیز حیلولت میثمـاید. مثلا اکرچه انسان یك مبدع حوادث غیر متنـاهیه را که بیدخل فعل وصنعتش بظهور می ایند درك هم نماید. با این‌همه فعل وصنع یك حکیم مبدع را بیکبـارکی نیافته نظر امعان‌را باعیـان وموجودات انداخته تحری می‌نماید. دران صورت هم‌نشو و نمای جمیع اجسام نامیـه. روی زمین را محتـاج بوجود حرارت که عبارت از تعاکس شعاع خورشید است می‌پندارد. چون‌درفصل زمستان از انحراف اشعه بتعاکس خورشـید ضعف امده ارزاق و اوراق در مطمورهٔ کون بظهور حرارت موقوف می‌مانند. پس عقل قاصر انسـانی افتاب جهانتاب‌را مبدع ومربی دانسته ودرتدارك‌حوایج ضروریه وجودضیارا لابد می‌پندارد. ومی بینـد که نور بصر نیز که از هر چیز عزیز تراست. ان‌هم بمجرد غروب افتاب عاجز می‌ماند. پس بمشـاهدهٔ این حال برحسن نور وتجلی‌که در ذات نیر اعظم است فریفته‌شده درمحبت‌قرص‌خورشید بدرجهٔ‌مبالغه می‌نماید که بغیر ازان صانعی دیکر در تصورش راه نمی یابد. مکر بنـدکان خواص الخواص بارکاه صمدانی که بشعاع شمع توفیـق یزدانی راه هدایت یافته اندازاثر بمؤثراستدلال می‌کنند. واز کوکب بمکوکب انتقال. چنـانچه در سمـاء صحف قرآن بلمعـان کواکب‌دریهٔ ایات بینات مانند شمس وضاح ونور صبح فلاح ظـاهر ونمایان است که ابراهیم

علیه السلام بصیرت نبوب وقوهٔ قدسیهٔ رسالت چکونه (لا احب الافلین) را کویان و بسمت توحید باری پویان کردید. شعر (فاذا نظرت الى السماء بنظرة) (فارى السماء تدل انك واحد) (واذا نظرت الى الكواكب نظرة) (فلى الكواكب للمكوكب شاهد) موافق مضمون شعر مذکور فی الحقیقه اکر بچشم بصیرت بر اعیان و موجودات نکاه انداخته شود.

بیشك وشبهه معلوم میکردد که ماورای موجودات یك خالق قدیم ویك مدبر حکیم موجود است.

حوادث روزکار وسیر اخبار متقدمین که قبل از طوفان بود. بسیلاب قهر ربانی ناپدید کشته از احوال انبیا یعنی از ابو البشر ادم وشیث وادریس علیهم السلام بجزان قصهائیکه در کتب مقدسه بیان شده اند. چیزی دیکر بما واصل نشده است. ودر تواریخ هند وچین ودساتیر زردشت بعضی از احوال عالم که بقید قلم امده اند. عبارت از خرافات بوده وچیزی که شایان اعتماد باشد دران هم ندارد. قصص انبیای متقدمین واخبار ملوك وسلاطین بعضی قطعهای افریقا وامسیا که در تورات شریف بیان شده اند. اکرچه شایستهٔ اعتماد هم باشند. اما چون انهم بمناسبات ومراودات بنی اسرائیل منحصر هستند. بنابرین ازان هم بدرجهٔ کفایت چیزی استفاده نمیکردد. چون مقصد ما اساس دین اسلام وتاریخ اسلام است. پس برخی از دیانت ملل پیشین واساس دیانت که عبارت از وحدانیت است. واعتقاد جمیع ملل واقوام را بیان نموده بر حق بودن دین اسلام در انظار

جمیع ملل باشواهد یقینیه اثبات می کنیم. ومن الله التوفیق وهو نعم المولی ونعم الرفیق.

چون شعوب وقبائل بنی آدم تکثر یافت. ورفته رفته بروی زمین منتشر گشته واز سبب اختلاف منافع واحتیاج رقیب یکدیگر شده برای محافظهٔ نفس ومنافع ذاتیه قدم نزاع رادرمیدان وغانهاده عاقبت الامر درمیان ایشان خونریزی فراوان بوقوع امده وحال اول ایشان که عبارت از رقابت بود. اهسته اهسته بکین وعداوت مبدل گشته وبدوری وجدائی قرارداده ودرعادات واطوار وافکاروکردار ومشابهت ورفتار نیز انچنان ابا واستکبار ورزیدند که دینیکه درمیان شان رسوخ واستقرار یافته بود دران هم بدعت های گوناگون وشعبهای بوقلمون احداث نموده ومخالفت وعداوت راقوی ترگردانیده ومعتقدان خودرا بردیگران مرجح پنداشته برای حفظ منافع واکمال حوایج خود دین راالتی مخصوص ساخته بجهت قتال دائمی سببی مستقل گردانیدند.

در اعتقاد های باطله اگرچه نحلهٔ قدیمه افتاب پرستی بود. امادران خصوص هم هرفرقه بستارهٔ پرستش نموده سبعهٔ سیاره را ودیگر ثوابت واعیان رانیز یکان یکان میپرستیدند. چنانچه از اقوام عرب بنی حمیر بخورشید وکنانه بماه ومیسم دبرانه و لخم وجذام بمشتری وقبیلهٔ طی بسهیل وقیس بشعرای یمانی وبنی اسد بعطارد وهمچنین مانند عزی ولات ومنات چندین جمادات دیگر رانیز پرستش می کردند. بااین همه درزمان جاهلیت نیز ذواتیکه بنور بصیرت هدایت یافته باشند. بسیار یافت می شدند. چنانچه یکی ازایشان زیدبن عمروبن نفیل است که بشعراتی موحد

بودن خودرا اعلان کرده است. شعر (اربا واحدا ام الف رب) (ادین اذا تقسمت الامور) (ترکت اللات والعزی جمیعا) (کذلك یفعل الرجل البصیر) یعنی درهنگام انقسام احوال ایامن بیك پروردکار ویا هزار کردکار پرستش نمایم. من لات وعزی را بکلی ترك کردم. واهل بصیرت هم چنین میکنند.

بمرور ازمنه در روی زمین تصادف وتجربه کثرت یافته ورفته ورفته اهل بلاد شرق مدنیت را حاصل نموده وملت صابئه که ازمال قدیمه بود هر چند بهیاکل واصنام عبادت هم میکردند. بااین همه ازنشو ونمای علوم ومعارف مافوق جمیع هیاکل بوجود یك خدای حکیم وقادر لم یزل ومالك ومستقل نیز اعتراف میکردند. ولیکن از عبادت نجوم هم بیکبارکی اعراض نکرده می کفتند. انها درمیان خدا وبندکان اله واسطهٔ شفاعت وسبب حصول مطلب هستند. فی الجمله بوحدانیت جناب پروردکار اقرار کرده می کفتند. تصرف سیارات که بزمین دارد. انهم بارادات خداست. وهرستارهٔ را باقلیمی نسبت داده روی زمین را بهفت اقلیم تقسیم وبرهر اقلیم بحکمرانئ سیارهٔ معتقد شده اقلیم اول را بقمر ودوم را بعطارد وسوم را بزهره وچهارم را بشمس وپنجم را بمریخ وششم را بمشتری وهفتم را بزحل منسوب کردانیده بودند. وازان هنکام تازمان قریب جمیع ملل کتب جغرافیه رانیز برهمین قاعده بنا کرده بودند. چون مرز بوم ملت صابئهٔ ببلاد شام وفنکه ومصر نزد یك بود وازسبب تجارت وجر منافع دراقلیم های مذکور صحبت واختلاط شان بیشتر بود پس اعتقاد ملت صابئهٔ تاسواحل بحر سفید منتشر کشته وبعدازان آهسته آهسته ببلادغرب نیزتجاوز نموده نخستین یونانیان

باوجود علم ومعارف نجوم پرستی را قبول کرده وچندین اعتقاد باطله را نیز بران ضم وعلاوه کردند. چنانچه در کتب خرافیهٔ یونان مسمی به (میتولوژی) مفصلا بیان شده است. ما باشوا هد یقینیه اثبات میتوانیم کرد که دین یونان قدیم ازدین صابهٔ انتحال شده است. چونکه اگر بمعابد قدیمهٔ یونان ومسکوکات عتیقه ایشان نظر انداخته شود. حالات مذکور بیقین معلوم میتواند شد. یونانیان آفتاب را (آپو لون) نام نهاده بصورت یك مرد برنا تصویر و در بعضی اوقات بصورت یك ملك در کر دونهٔ چهار اسپی گذاشته وعطارد را (ارمز) یعنی (هرمز) تسمیه نموده وبرسرش دوپر گذاشته ودر دستش عصائیکه بالایش ماری پیچیده باشد نهاده بصورت انسان رسم کرده ومریخ را (ارس) نامیده وبیرش زره پوشانیده و برسرش بیضه ودر دستش نیزه نهاده وزهره را بنام (آفرو دیتس) بصورت زنی زیباکه بیك آینهٔ خرد نگاه نماید تصویر کرده و نام مشتری (زفث) گذاشته بهیئت پیری مهیب تصویر نموده بیز دان های دیگر تقدیم میکردند. وزحل را نیز بنام (فرو نوس) یاد مینمودند. اگرچه درمیان اصنام ایشان واصنام صابه ازیکدیگر تایك درجه مطابقت هم باشد. بااین همه درصور واشکال مخالفت تمام داشتند. ان کسانیکه تطبیق وتفصیل انها را میخواهند بکتاب (السرالمکتوم) که از تألیف امام فخررازیست مراجعت فرمائید چون بنی آدم در طبیعت عدم ثبات داشته بچیز جدید زود میل می نماید. پس برای نظام عالم ومهام امور بنی ادم تدبیر سبعهٔ سیاره را کافی ندانسته بعضی اعیان موهوم واشخاص نامعلوم را نیز بران علاوه نموده وبرای دریا وصحرا وفنون وجنون

وصنایع ووقایع وشراب وکباب وشکار وکشت کار والحاصل برای همگی اعمال وافعال موجودات یکان یکان موکلان را بتو هم تجسیم کردانیده بنام ایشان نیز هیاکل واصنام را ساخته پرستش مینمودند. بت تراشان در تصنیع اصنام بدرجهٔ مهارت حاصل کرده بودندکه بت پرستان بحسن وتناسب بتهای تراشیده میل پیشتر نموده درمحبت انها انچنان بافراط وتفریط مبالغه بهم رسانیدندکه اصل منشاء ایشان‌که عبارت‌از انجم پرستی‌بود. درمیان‌عوام بکلی فراموش شده درهنکام احتیاج وتنکدستی بدان بتها که‌بدست خود ساخته بودند. تکیه والتجا ورزیده وچنین جمادات را در ایقاع واجرای خیر وشر مقتدر پنداشته ودر بتخانها محرابها را بنا کرده درپیش کش نمودن هدایاوذبایح بدرجهٔ مبالغه میکردندکه مردمان را قربان نموده بلکه در بعضی اوقات اولاد خود را نیز برای اصنام فدا وقربان میکردند. هر چند در اصل‌اساس دین برتوحید بود. ولیکن اهسته اهسته از مرکز انتشار تباعد ورزیده بمرور زمان بدعت های کونا کون واباطیل بوقلمون بوجود آمده درروی‌زمین باعث فساد وقتال کردیده است. و بعضی فرمانفرمایان ستمکر بیزدانان باطل رقیب کشته مردمان رابپرستش خود جبر میکردند. وچون یکی ازایشان می‌مرد. چندین اسیران‌بیکناه را نیز برقبرش قربان مینمودند. (دربعضی جاهای‌بلاد زنکبار که مدنیت ندارد. این عادت قبیح هنوز هم جاریست) ازتفصیل مذکور معلوم شدکه دین صائبه باطراف بلاد شرق وغرب سرایت نموده بشعبهای بسیار منقسم کردیده بود.

درزمان ماضی بامملکت توران وبلاد شرق اختلاط مردمان

دیگر بلاد نادر بوده در امور اعتقـاد اجتهاد ایشـان نیز بتوحید مسـتند بود ۰ ولیکن درباب تحری حق براهـای ناهموار رفتـار نمودند ۰ چنـانکه زردشـتیان با وجود اقرار وحدانیت جنـاب پروردکار دوشریك دیکرهم علاوه کرده مثلث ساختند ۰ چونکه زردشتیان چنان بیـان میکردندکه جنـاب واجب الوجود بذات خود قائم بوده خیر را تفکر نمود ازان نور بظهور امد ۰ وشررا تفکر نمود ازانهم ظلمت حاصـل شـد ۰ ونور خالق خیر وظلمت هم خالق شرشـده است ۰ مانی‌هم بیك معبود اقرار نموده میکوید ۰ وجود پروردکار خـیر محض بود ۰ مکر یکبـار چنـان تصور نمودکه اکر شریکی داشـته باشم چکونه میشود ۰ ازین فکر ظلمت پیدا شـده الهشر بظهور امد ۰ ونور را یزدان وظلمت را اهرمن نام نهاده میکوید جمیع مخلوقات از امتزاج نوروظلمت بوجود امده است ۰ چون یزدان اله خیر واهرمن اله شرشده است ۰ بنابرین معتقدان مانی‌نیز مثنی شـده اند ۰ وازین دودین در ایران وتوران شعبهـای رنکاررنك بوجود امده‌واز یك‌طرف درمیان ایشان نجوم پرستی نیز سرایت‌مینمود ۰ اکنون درزمان مانیز درملك هند وچین بسیاری نحل باطل موجود هستندکه تفصیل انها ازصدد کتاب‌ما بیرونست ۰ اما چون اسـاس نحل باطل ادیان مذکور نیز برتوحید مبنی بود ۰ پس تفصیل مذکور هم کفایت می کنند ۰

ما اکنون باز بمقصود خود رجوع نمـاییم ۰ آیا مضمون صداقت مشحون ایهٔ کریمهٔ (کان الناس امة واحدة) الخ که پیش ازین‌طرازدیباجهٔ بیان‌شده‌بود ۰ بتفصیلات‌حوادث مدلل‌ثابت‌کشته است یانه ۰ آری مانند خورشید درخشان ظاهر وباهر شده است ۰

کلدانیان‌که از ملل قدیم بودند ۰ ایشان هم موحدبوده‌ومسکن

ومأوی درمیان نهردجله وفرات داشتند . وساکنان جزیرة العرب که همسایهٔ ایشان بودند . از سبب اختلاط وهمنشینی ایشان موحد گشته ودیگر ساکنان جزیرة العرب ویمن که باایران وشام ومصر تجارت داشتند . ایشان هم بعقیدهٔ باطل بت پرستان متدین شده بودند . چون در زمان قدیم نیز هرسال قبائل عربستان بموسم معین بکعبه رفته حج میکردند . ودران زمان کعبهٔ معظمه عبارت از یك تودهٔ سنك بوده وزوار عربستان باطراف همان سنکستان طواف وعهود ومواثیق را نیز درانجا عقد میکردند . ودرهنکام باز کشتن هر یکی از زوار بجهت یادکار ازبیت العتیق سنکی را بر داشته وبوطن خود برده وعهدو میثاق را پیش همان سنك اجرا کرده تعظیم وتکریم آن بجا می آوردند . ودرسائر اوقات نیز همان سنك را طواف نموده تقدیس وتحریم میکردند . مکر وقتی از اعیان مکه عمرو بن لحی برای تجارت بسوریه رفته ودرهنکام عودت ازطرف (بلقا) که دران زمان ازدیار عمالقه معدود بود مرور نموده دید که ساکنان بلقا بتهای تراشیده پرستش مینمایند . وچون قبایلش ازمدت مدید بسنکهای ناتراشیده عبادت میکردند . پس پرستش اصنام را ترجیح نموده وبنام (هبل) صنمی را بدست آورده وبوطن خود عودت کرده انرا بکعبه نهاد . ودوصنم دیکرهم که بنام اساف ونائله تدارك کرده بود . یکی را بمروه ودیکری را بصفا وضع نمود . واین عمل را اعراب دیکر نیز مستحسن پنداشته وآهسته آهسته بسیاری اوثان را تدارك نموده باصول صابهٔ بت پرست شده وکعبهٔ شریف را تاظهوردین اسلام یك بتخانهٔ مکمل ساخته بودند . پس این حکایه را ملاحظه فرموده به بینید که منشاء ادیان مذکور تاچه درجه واهی ونامعقول بوده است .

بروجه سالف‌البیان چون انتشار عقائد نحل باطل باعث شقاق ونفاق بنی آدم وسبب فساد وتضاد عالم کشت. پس در اطراف شرق انبیای عظام ودرغرب حکمای حکمت فرجام کاه‌کاهی بظهور آمده خلق را بجانب توحید وحید دعوت میکردند. وبسیاری ایشان بپنجهٔ غدر ظالمان کرفتار شده بقتل هم میرسیدند. چون دعوت حکما مجرد از راه عقل وحکمت بود. پس ایشان از مشاهدهٔ قتل یك دو نفر ازین داعیه در کذشته خلق را در بادیهٔ کمراهی حیران وسرکردان کذاشتند. ولیکن انبیای عظام که بوحی الهی بدعوت مأمور بودند. از دعوی حق هرکز انحراف نورزیده واکرچه چندین ذوات نبوت صفات باشکنجه های شدید شهید هم شده بودند. بااین همه دیکر پیغمبران که بعدازان می امدند. علی‌الدوام بتبلیغ احکام ملك العلام بذل جان مینمودند.

چون اساس دین اسلام عبارت ازتصدیق و حدانیت جناب خدا و پیغمبر بالحق بودن محمد مصطفی صلی‌الله علیه وسلم است. پس برخی ازکتب مقدسه ووحی ومعجزه نیز بحث نماییم.

مسند مقدس نبوت بدو قسم منقسم شده است. یکی صاحب ملت یعنی انکسانیکه از جانب حق مستقل بکتاب و شریعت و یا بصحف الهیه امده‌اند. ایشان را نبیٔ مرسل میخوانند. دوم مؤید یعنی انکسانیکه تنها بجهت تأیید دین موضوع ازطرف خدا مأمور شده اند. ایشان را تنهانبی میکویند. مقرر است که در روی زمین شقاق وفساد ازاختلاف وتضاد بظهور می‌اید. ودرطریق حق صلح وصلاح نیز از ائتلاف واتحاد روی مینماید. انبیا ورسل علیهم

السلام مخصوص برای ممانعت ابنای بشر از شقاق وفساد مأمور شده بنی ادم را بصلاح وفلاح دعوت میکنند. اکر ازجانب حق مأموریت ایشان تنها برای دعوت باشد پس مخالفان را (وما علینا الی البلاغ) یعنی ما تنها بهتبلیغ اوامر الهیه مأموریم. بیان نموده اعراض میکنند. و اکر مأموریت ایشان بجهت صلاح وارشاد باشد. پس بمنع فساد اصرار والحاح بیشترنموده منکران رسالت راکه در بعث ایشان ازجانب حق تصدیق نمیکنند. باآیات بینات وخوارق عادات الزام مینمایند.

ملل اهل کتاب چنانچه درکتب مقدسه ذکر شدهاست انبیای عظام رابامعجزات وخوارق عادات تصدیق نموده اند. اکرچه یهودیان برسالت عیسی علیه السلام ایمان اورده اند. اما آن عیسی راکه کذشته است. تکذیب نموده میکویند ما اورا بدار کشیدیم. چونکه او مسیح صحیح نبود. واصل مسیح بعد ازین خواهد امد. والحاصل تاحال بقدومش منتظر هستند. اکرچه درتورات برای تشریف فرمودن حضرت مصطفی نیز بروجه آتی اشکارا بیان شده استکه ازارض فاران که از ملحقات مکهٔ مکرمه عبارت ازبعضی جبالست. برادر زادهٔ شما بظهور خواهد امد یعنی پیغمبریکه ازنسل اسماعیل علیهالسلام خواهد امد. بدو اتباع نماید. اکرچه بعضی انبیای بنی اسرائیل نیز ازتشریف فرمودن حضرت محمد تبشیر دادهاند بااین همه جمهور یهود درینباب هم انکار نموده اند. وبعضی از ایشان بعث فخر عالم راتصدیق نموده کفتند حضرت محمد نه برای دعوت یهودبلکه بجهت دعوت ملل دیکرکه یهود نیستند. تشریف فرمود است. اکرچه نصرانیان تورات

شریف را قبول وانبیا را تصدیق کرده اند. اما در تصدیق رسالت محمد علیه السلام که درانجیل تشریف فرمودن آنحضرت از زبان حضرت عیسی نیز منصوص وموعود است تعند ورزیدند.

اکنون بطریق توطیهٔ مقصد. اعتقاد امت اسلامیه وعلمای حنفیه راکه درحق تورات وانجیل دارند. واعتقاد وارتیاب جهود و نصاراکه در امر دین دارند. و اصول جمعیتها را که برای تأسیس دین نصارا منعقد شده بودند. علی طریق الاجمال بیان مینمایم.

در معنی این آیهٔ کریمه (وعندهم التورات فیها حکم الله) علما اختلاف نموده بعضی ازیشان چنان میکویند تورات عبارت ازان کلمات عشره است که حضرت موسی علیه السلام در کوه طور تلقی نموده بود. و بعضی اعتقاد بران دارند که کتاب معروف همکی تورات است. انکسانیکه بچشم امعان تورات شریف را مطالعه میکنند. شبه ندارم که قول اول را ترجیح نمایند.

(بحث)

فرقیکه درمیان مدلول آیهٔ شریفه (و عندهم التورات فیها حکم الله) وایهٔ کریمه (و یحرفون الکلم عن مواضعه) مشاهده میشود. درحق ان علمای محققین از آیهٔ اول استدلال نموده میکویند ممکن نیست که یهودیان کتاب شریف را که ازجانب خدا نازل شده باشد بهوای نفس خود تبدیل کردانند ودرحق تحریف نیز که درآیت ثانیه بیان شده است. میکویند درهنکام عودت یهودیان

از بابل که در انجا جلای وطن شده بودند. کاتبان جاهل نه بقصد بلکه از جهالت تحریف کرده اند. چونکه یهودیان درهنگام نفی مدت هفتادسال در بابل نشسته و درین مدت اسارت علمای فحول ایشان منقرض گشته ومفسرین ناتوان و نورس معنی تورات را چنانکه باید و شاید ندانسته در تفسیر و تأویل تحریف کرده اند هرچند تورات شریف عبارت ازان کلمات عشره است که اساس حکمت عملیه والهیه برانست اما اسفار نیز کتاب نوامیس وشرایع وتاریخ مقدس انبیا وملل قدیمه است که آنرا حضرت موسی که رسولی عظیم الشان است وضع کرده است.

تا که ملت یهود بدین وشریعت موسی علیه السلام تبعیت نموده بعدل وحقانیت حرکت میکردند. از یکطرف ملت ودولت ایشان تازمین فلسطین وسوریه و اناطول وجزیرة العرب وعراق منتشر واز طرف دیگر توحید باری نیز بسیاری بلاد ودیار سائر وساری شده بود. چون بعدازان ازسبب اختلاف در دین جهود بد عتهای رنگارنگ بظهور امده بفرقهای بسیار منقسم گشتند و بسیاری شان از سبب صحبت واختلاط باطوایف روم و یونان اصنام پرست شده ودین ابا واجداد خود راترك کرده وانبیا را که برای اصلاح حال شان می آمدند غدر وظلم کردند پس احوال شان مختل وحکومت شان باغراض نفسانیه معلل شده بکلی مندرس و منقرض گردید. و افراد ایشان نیز بذلت و مسکنت دراطراف و اکناف جهان پراکنده و پریشان گردیدند.

عیسی علیه السلام که قدومش درتورات شریف تبشیر شده بود. درعهد قیصر اغستوس و درزمان حکومت هردوس که یکی ازملوك

یهود بود . دربیت لحم بدنیا تشریف آورده ودرهنکام صباوت حضرت عیسی بعضی کرامات وخوارق عادات که ازوی بظهور امده بودند. باعث کین وتهور یهودیان کشته بود. بنابرین بجانب دیار مصر هجرت وبعد ازوفات هردوس باز بوطن خود عودت نموده وبسیاریٔ احوال غرائب اشتمالرا اظهار وپیمبری را اشکار کرده واز بیت بطانه و ازدیکران هم یاری و امدادرا طلب نموده بود. چون دوازده نفر بوی بیعت کرده درنصرت وامداد یافت شدند. پس بعنوان نصرانی نائل کشته دین رادین نصرانی وان دوازده کس را نیز حواریون تسمیه کردند. اکرچه بعدازان عیسی علیه السلام دین را اعلان نموده ویهودیانرا که عقیدهٔ شان مختل شده بود . بسلوك طریق نجات وتبعیت احکام تورات دعوت کردن کرفت. مکر از کلمات عشرهٔ تورات که یکی ازان برای تعطیل کاروبار یوم سبت بود. انرا بیوم احد یعنی روز شنبه را بروز یکشنبه تبدیل کرده وکوشت خوك را نیز که در تورات حرام بود . حلال نمود . پس این ماده بر طبیعت یهودیان خیلی کران امده وبتهمت تغیر دین حضرت عیسی را کرفته پیش پلانوس که دران هنکام ازطرف ایمپراطور روما سپهسالار بودبرده واقامهٔ حجت نموده درطلب اعدامش شدت وحدت را اظهار کردند. اکرچه پلانوس دراجرای این امر توقف هم کرده باشد. اما سودمندنشده وامارهای عصیان وطغیان بظهور امده پس چار وناچار عیسی رابچارمیخ کشیده صلب کردند. درکتب تاریخ یهود ونصارا احوال مزبور مذکوراست. میکویند عیسی علیه السلام بیهودیان کفته بود که شما این هیکل را خراب بکنید. ومن انراباز درسه روز بنامیکنم .

ودرانجیل یوحنا این هیکل‌را بوجـود عیسی تفسـیر کرده است.

چون درانجیل مذکور استکه عیسی درهنکام کرفتار شـدن برب‌العالمین التجـا نموده رهائیٔ خودرا رجا ونیاز کـرده بود. اما اکر حضرت عیسی درمدت سه روز اعادهٔ حیات خود را بیقین میدانست. پس چرا اینقدر غم و الم را اظهار میکرد. چون ادم میداندکه بعـد از خواب باز بیدار میکردد. پس باطمینان تمام پای خودرا دراز کرده بخوبی میخوابد ایااین نیز مانند ان نیست. چون درین کلام تناقض دارد پس معلوم میشودکه یافقرهٔ اول دروغست. و یا فقره دوم جعلیســت. در انجیل متانیز محرر استکه عیسی هم قتل خودرا و هم بعد از سـه روز باز زنده شـدن خودرا بسه نفر حواریون اظهار کرده بود. واین سه نفر ازین خبرخیلی مکدر شده بودند. از مکدر ومحزون شـدن ایشان نیز معلوم میشودکه ایشان زنده شـدن عیسی باور نکرده بودند. زیرا که اکر کسی بدوستان خودبکویدمن بجائی میروم. وبعد ازسه روزباز پس می‌آیم. ازین سخن چرا اینقدر مکدر باید کردید. پس معلوم میشودکه این سخن هم نامعقول است. در انجیل یوحنا نیز بیان شـده استکه وقتی که عاملان حـکومت برای بردن مسیح بباغچـهٔ مسمی جثمـانیه واصل شـدند یکی از حواریون بنام پتروس باآرزوی رهانیدن نفس خود ومسیح شمشیر را ازغلاف براورد. عیسی علیه‌السـلام بوی کفت شمشیر را درنیام بکذار. ومقاومت منمای. چه صلب عیسی وچه بعد ازسه روزباز زنده شدنش از زبان خود عیسی صادر شده بود ودر اناجیل هم بیان میکنند که مراد الهی چنین بوده وبرای مغفرت امتش وکذشـتکان ابنای ادم ابتـلائی بوده است. اما اکر باز زنده

میتوانست شد. ومراد خـدا نیز چنین بود. پس کشیدن شمشیر رئیس حواریون شمعون یابرای مقاومت تقدیر خدا ویا از عدم تصدیق احیای عیسی ویا سرکشیٔ وی بامر خـدا اقتضا مینماید. آیا این را عقل باور میکند. نی نی. پس اناجیل مذکور انجیل صحیح نیستند.

ازمآل اناجیل اربعه واعتقاد نصارا نیز معلوم میشود که حضرت عیسی هفت روز بعد از صلب باز ظهور نموده ووالدهٔ خودرا تسلی داده وپس ازان درجایی معلوم باشمعون که یکی از حواریونست. واورا خیلی دوست میداشت. ملاقی شده برای نشر دین نصرانی تشویق نموده بود از بیان مذکور هم چنان اقتضامی نماید که شخص مصلوب حضرت عیسی نبوده است. در (نیکئا) یعنی درجمعیت کبیر ازنیق قانونیکه دز اعتقاد نصارا که اساس دین نصرانیان برانست وضع شـده بود بیان شـده است که حضرت عیسی درمیان اموات واحیایکبار دیگر هم خواهد امد. چون حضرت عیسی هفت روز بعداز رفع بجانب سما بدنیا فرامده ووالدهٔ خودرا دیده وبعد ازان باشمعون الصفانیز درجاییکه والدهٔ خودرا تعریف کرده بود ملاقی شده وصیت کرده است. پس موادمزبور نیز بعدم صلبش دلیلی قطعی میشود. درمقالهٔ عقیدهٔ نصرانیه که درجمعیت ازنیق باتفاق اساقفه که ازسه صدنفر بیشـتر بودند قرار داده بیان کرده اند که یکبار دیگر هم عیسی بدنیا خواهد آمد. چون ازان دانسـته میشود که بارسوم نیز حضرت عیسی بدنیاتشریف خواهد فرمود. پس بیان مذکـور هم صلب عیسی رابخوبی درتناقض انداخته است.

چون روز صلب عیسی علیه السلام بعضی رهزنان نیز صلب شـده باعث دهشت خواص عوام کردیده بود. علی الخصـوص

حواریون ازترس وبیم مانند بیدلرزان کشته وهر یکی ازایشان افتان وخیزان بجائی کریخته پنهان شـده بودند. پس کسی نمانده بود که کنه وحقیقت این ماده را ازقوه بفعل آرد. علی‌الخصوص دعوئ نبوت حضرت عیسی بعد ازعودت از مصر بوده. وذات مقدسش همواره دردشت وبیابان باحواریون کردیده بدعوت اشتغال میکرد. چون درزمان طفلی بجـانب مصر هجرت نموده ودرهنکام عودت نیز اوقات خـودرا درصحرا وهامون بنشر دیانت کذرانیـده بود. بنابرین رئیسـان یهودیان که درحق ان ذات بزرکوار عداوت کلی داشـتند شخص مبارکش رانمی شـناختند. بموجب بعضی روایات (یهودا الاسخر یوطی) که جای عیسی را بیهودیان نشـان میداد. باعیسی درشکل مشابهت داشت. پس همان شخص را یهودیان عیسی پنداشته بردار کشیده اند. درانجیل لوقا محرر است که دران شب که عیسی را بخـانهٔ سرکاهن بردند. کاتبان ورئیسـان یهودیان فراهم آمده وعیسی را درمجلس حاضر کردانیده پرسیدند که ایاعیسی توئی. کفت هرچه بکویم باور نخواهیدکـرد. وهرچه بپرسم جواب نخواهیدداد کفتندا کنون بنفس خوداقرار کرده‌است. وبصلبش قرار دادند. ایا معنای کلام هرچه بکویم باور نخواهید کرد. چنان نمی براید که اکر بکویم من‌عیسی نیسـتم باور نخواهید کرد. یعنی شمـا مردمان ستمکر هستید وتنها بشبهه و پندارحکم میکنید. وانکسانیکه معتقد صلب حضرت عیسی هستند اکر این فقرهٔ انجیـل را بدقت مطالعه نمایند. بیشك وشبهه ایشان هم مانند اهل اسلام بعدم صلب عیسی علیه‌السلام باور نموده حکم خواهند کرد که هراینه نه عیسی بلکه شبیه عیسی را صلب کرده اند.

محل اقامت عیسی هم معلوم نبود. بلکه ان ذات بزرکوار مخفی بتأسیس دین نصارا اشتغال مینمود. چنانچه ازنصوص انجیل هم معلوم میشود که حضرت عیسی برهنمائی یهودای مذکور یافت شده است.

بروجه سالف البیان چون حضرت عیسی درطفلی ازوطن برامده بمصر رفته بود. ودرهنکام عودت نیز اوقات عزیزرا دردشت وصحرا میکذرانید. لاجرم ازشك وشبهه وارسته است که تشخیص ذات مقدسش مشکل کشته بمضمون حکمت مقرون آیت شریف قرآن عظیم الشان (و ماقتلوه وماصلبوه ولکن شبه لهم) شبیهشرا بردار کشیده اند. ومآل ایهٔ کریمه باتفاق مورخین نیز ثابت شده است.

چون یهودیان درحق عیسی علیه السلام بداندیش شده درجستجوی حواریون نیز سعی بلیغ بهم رسانیده بودند. پس چه حواریون وچه دیکران که ازملت یهود برکشته نصرانی شده بودند مانند نبات النعش متفرق کشته وهریکی بطرفی کریخته خودرا پنهان میکردند. بااین همه اکرچه حواریون دراثنای کریزهم بهرجاییکه میرسیدند؛ درنشر دین نصرانی کمرهمت بربسته کوشش مینمودند. اما بعضی ازایشان طعمهٔ دشنهٔ تشنه زبان ظالمان کردیده. وبعضی نیز خودرا از انظار بدخواهان نهان کرده بجمع انجیل شریف موفق نشدند چنانچه برادر یوحنا یعقوب بروما رفته بتیغ ستم قیصر غالیانوس بقتل رسیده وشمعون الصفانیز کرفتار شده بود. چون شمعون الصفا مردی خردمند و صاحب تدبیر بود. پس چنانچه ازحیل یهودیان رهائی یافته بود. اززندان رومانیز رستکار شده بجانب انطاکیه عزیمت نمود. بااین همه باز درزمان قیصر ستمکر نیرون ازحواریون

پاولوس وشمعون درشهر روما ومارقوس دراسکندریه بقتل رسیدند.
اکرچه درهنکام حکام که بت پرستی رغبت تمام داشتند. حواریون
درپنجهٔ ظالمان خونخوار کرفتار کشته بفراهم اوردن انجیل شریف
دست اقتدار نیافتند. بااین همه شاکردان ایشان خیلی رسائل را
بنام انجیل بقید قلم اورده دربازار انتشار انداخته بودند. بمرور
زمان اکرچه بعضی حکمداران دردین نصرانی در امده برای
یافتن یك انجیل صحیح بسیار جستجو کرده اند. اما چون
دردست ایشان نسخه های فراوان افتادند. اکرچه از انجمله
تنها چهار قطعهٔ انجیل را که قریب یکدیکر بودند. انتخاب نموده
دیکران رادور انداختند. و ازان چهار انجیل یکی را بمتا ودوم را
بیوحنا که ازحواریون بودند. وسوم را بمارقوس که شاکرد پتروس
بود. وچهارم را بلوقا که انهم ازتلامیذ بود. نسبت داده اند.
وایکن چون اناجیل مذکور نیز بایکدیکر مطابقت تمام ندارند. پس
بسیاری ذوات رسالها بقید قلم اورده تناقض انهارا نشان داده‌اند.
چون مقصد ما ازبحث ادیان قدما تنها توسیع وتنویر مدخل
تاریخ اسلام بود. بنابرین عنان شبدیز قلمرا از میدان این امتحان
باز میداریم.
درمیان دعوای نبوت وعروج عیسی علیه‌السلام تنها مدت نه
سال ونه ماه بوده ودر اثنای اینقدراندك مدت جمع ونشر انجیل ممکن
نبوده وبعد از انتقال حضرت عیسی حواریون ونصارانیز درپنجهٔ
ظلم یهودیان وحکام بت پرستان کرفتار کشته ببلاهای کوناکون
مبتلا شده بودند. پس سرانجام چنین امر مهم معطل مانده وبنای
کارشان متزلزل شده وتأسیس دین نصارا چند صد سال درکشاکش

مانده بود. اگر بانئ قسطنطنیه یعنی قسطنطین نخستین که ابتدا مادرش بنام النی وبعدازان خودش نیز نصرانی شده بود. شمشیر شهنشاهی را برای نصرت وتأیید دین نصارا نمی کشید. هراینه هنوز بسیاری سالهای دیگر هم سرانجام نمی توانست یافت.

اکنون برای اثبات این دعوی نتیجهٔ جمعیتهای اساقفه را که بجهت تأسیس عقاید دین نصارا گاه در ازنیق وصور ومالکیدونیا یعنی قاضی کوی وگاه درقسطنطنیه وافسوس یعنی ایا صولق منعقدشده اند. علی طریق الاجمال بیان مینمائیم. وکسانیکه تفصیل ازامیخواهند بایدکه درمفتاح العبردربحث مسیح علیه السلام مراجعت فرمایند.

بروجه سالف البیان درمیان طوائف نصرانیان عدم اطراد اناجیل باعث قال وقیل گردیده. وچون دنصمان نام اسقف بعضی اقوال بدعت اشتمال را ایجاد ودرمیان اساقفه مباحثات ومقالات را احداث کرده ودرزمان قیصر قلاودیوس پطریق انطاکیه یونس الشمیصانی نیز بتوحید یزدانی اهتدا وبعضی کسان بمذهبش اتباع نموده دردین نصرانیان اختلاف فراوان حاصل شده. وتازمان قسطنطین ممتد گشته بود. پس برای بحث ومناظرهٔ اعتقاد اریوس که بتوحید معترف بود. بادو نفر اسقف دیگر در تاریخ نوزدهم سال جلوس قسطنطین بزیرریاست پطریق اسکندریه بنام الکساندر مجلسی از اساقفه ترکیب وترتیب یافت. قسطنطین رای الکساندر را تحسین نموده فرمود تا کفرا ریوس را اعلان نمایند. بعد ازان الکساندر برای وضع وتأسیس دیانت نصرانیه عقدانجمنی مناسب دانسته در ازنیق جمعیتی مرکب ازدوهزار وسه

صد نفر اسقف منعقد شده بعد از مناظرهٔ فراوان مقالهٔ معروف را که (امانت) میخوانند. باتفاق رأی سه صد و هژده نفر اسقف ترتیب وتسجیل ساختند. درمیان این مجلس و میلاد حضرت عیسی از سه صد سال بیشتر گذشته بود. بعدازان پطریق قسطنطینه اوسیانوس که از اساقفهٔ اسکندریه و از معتقدان مذهب اریوس بود. و دیگر رفیقانش برای مباحثهٔ اعتقاد اوسیانوس بهر نوعیکه توانستند. بعقد انجمنی امر قسطنطین را صادر گردانیده ودر صور جمعیتی منعقد گشته وخیلی از اساقفه فراهم امده مانند اول مذهب اریوس را رد واماتیوس را زده تحقیر کردند. قسطنطین این خبر را شنیده ازدادن رتبهٔ پطریقی قسطنطینه باوسیانوس نادم وپشیمان شده بود. بعداز وفات اوسیانوس معتقدان مذهب اریوس بازفرصت یافته بقسطنطین بیان نمودند که اگرچه مذهب اریوس حق بود ولکن چه فائده که در جمعیت ازنیق اریوس رابیگناه ظلم وتحقیر کرده‌اند. وبدلائل عقلی توحید را چنان مفصلا تعریف کردند که. قسطنطین نیز بقبول دین توحید شغف تمام حاصل کرده بود اما اسقف قدس شریف کیریوس ازمیل نمودن قسطنطین بتوحید خبر یافته زود نامهٔ نوشته فرستاد که از قبول نمودن توحید حذر باید کرد. بنابرین قسطنطین باز بر همان اعتقاد تثلیث قایم ماند.

ملوك وسلاطین که بعد از وفات قسطنطین نخستین بر کرسیٔ حکمرانی می‌نشستند. چون بعضی ازایشان بمذهب اریوس اهتدا وبعضی نیز بعقیدهٔ جمعیت ازنیق اقتدا مینمودند. پس هرمذهبی که یمپراطور زمان میداشت. پطریق قسطنطینه رانیز از همان مذهب نتخاب میکردند. وبعضی ملوك در خصوص دین ومذهب مبالات

نموده بکار اساقفه هرگز مداخله نمی کردند وچون بعضی از اساقفه
چنان بیان کردند که در انجیل گفته است که کلمه گوشت شد.
ونگفته است که کلمه انسان شد. وبهمین دلیل از تثلیث عدول
نموده بدو اقنوم معتقد شده. یعنی بپدر وپسر اعتقاد نموده
وعیسی را عبارت از کلمه پند اشته مثنی شده بودند.
بنابرین دویست وپنجاه سال پس ازجمعیت ازنیق جمعیتی دیگرنیزدر
قسطنطنیه منعقد گشته وبعد از مباحثهٔ فراوان ومناظرهٔ بیپایان
بمعتقدان اعتقاد مذکور لعنت کرده تکفیر نمودند. وبعد ازان
معتقدان جمعیت ازنیق یك فقرهٔ دیگررا یعنی (باز روح القدس که
از پدر منتفی شده است ایمان میغمایم) علاوه کرده گفتند هرکه
بعدازین درعبارهٔ این مجموعه کم وبیش نماید. بروی لعنت باید کرد.
این جمعیت هم نزدیك شش صد سال بعد ازمسیح منعقد شده بود.
چهل سال بعدازین جمعیت شخصی بنام (نسطوریوس) بظهورامده
گفت ازمریم انسان زائید وازخدا کلمه زائید لاجرم مسیح خدا
نیست. بل انسان است. وقبل ازوی اعتقاد اسقف (ناودوس)
و (دیوذوسوس) نیز چنین بود. چونکه ایشان هم میگفتند از
مریم مسیح زائید وازخدا کلمه زائید. کلمه که ابن ازلیست. بمسیح
محدث حلول نموده بابن الله مسمی گردیده است. چون ایشان هم
دوفرزند خدارا اثبات مینمایند. چونکه میگویند یکی ازلیست.
ودیگری فانیست پس در باب تدقیق وتحقیق این اعتقاد نیزدر
(افسوس) یعنی در (ایاصولق) جمعیتی دیگر مرکب ازدو یست
نفراسقف منعقد گشته مقالهٔ مذکور را ابطال وکفرقائلان انرا اعلان
نموده لعنت کردند. اگرچه نسطوریوس رابمحل مسمی (اخمیم) که در

صعید مصر واقع است منفی کردند. با این همه مذهبش در بلاد شرق از فارس وعراق وموصل وجزیره تافرات منتشر گشته ونصرانیان دیار مذکور عیسی را انسان میپنداشتند. بطریق اسکندریه (دیوقورس) نیز میگفت مسیح ازدو جوهر یك جوهر وازدو اقنوم یك اقنوم وازدو طبیعت یك طبیعت وازدو مشیت یك مشیت است. اما چون دیگر بطریقان جناب مسیح را دوجوهر ودو طبیعت ودو مشیت ویك اقنوم میدانستند. پس از هم چه ایشان را وچه پیروان مذهب ایشان را لعنت ونفرین کرده است. بیست ویك سال بعد ازجمعیت افسوس بامر قیصر مرقیانوس در (مالکیدونیا) جمعیتی دیگر نیز مرکب ازدویست وسی وچهار نفر اسقف عقد گشته اعتقاد دیوسقورس را ابطال ورأی جمعیت ازنیق را تأیید کرده وزن مرقیانوس دیوسقورس را زده ومعتقدانش را نیز ضرب وطرد نموده وبعدازان قیصر مرقیانوس درکافهٔ ممالك که بزیر حکم داشت. نامها فرستاده امر نمود که همگنان عقیدهٔ معتقدان جمعیت ازنیق را برحق پندارند. وهرکه بدان مخالفت نماید. اورا قتل کنند. درهنگام مرور دیوسقورس ازقدس وارض فلسطین ساکنان انجا مذهب وعقیده اش را قبول کرده وچون اهالی مصر واسکندریه پیش ازان بوی بیعت کرده بودند پس دیوسقورس هم بسیاری اساقفه را ازمذهب خود نصب وتعیین نمود. چون درزمان صباوت نام دیوسقورس یعقوب بود بنابرین پیروانش را یعقوبیه میگویند.

چون بعضی اساقفه مسئلهٔ تناسخ را نیز احداث کرده بودند. پس نزدیك صد وشصت سال بعدازین جمعیت درقسطنطنیه باز

جمعیتی دیکر عقـد کردیده منکران بعث واقرار کنندکان تناسخ را لعنت نموده کفر ایشان‌را نیز اعلان کردند ·

نتیجهٔ جمعیتهای مذکور دین نصرانی‌را بسه فرقه تقسیم نموده معتقدان مجلس ازنیق وافسوس باسم (ملکائیه) وپیروان مجمع ثالث بنام نسطوریه وقبول کنندکان مذهب دیورستورس نیز باسم یعقوبیه تسمیه کردیدند ·

بعدازان هم درمیـان رؤسای روحانیه شـك وارتیاب بظهور امده مذهب جمعیت ازنیق بدو مذهب یعنی بمذهب (اورتودوقس) و (قاتولیك) متفرق شده وازهریکی چندین فرقهای متعدد بوجود امده وبعداز مدتی مذهب (پروتسـتان) نیز بظهور امده وازانهم خیلی مذاهب حادث شده‌اند ·

هرچند دراوائل دردین نصرانی رأس مذاهب سه مذهب یعنی ملکائیه ونسطوریه ویعقوبیه بودند · ولیکن بمرور زمان بمذهب نسطوریه ویعقوبیه ضعف امده واز معتقدان این دومذهب درمصر وحبش وعراق خیلی اندك مانده واورتودوقس یعنی مذهب ملکائیه وقاتولیك وپروتسـتان باطراف جمیع اوروپا وامریقا وبعضی بلاد شرق منتشر کشتند.

اکرچه اساس دین هرسه مذهب برتثلیث مبنیست . با این همه درمیان خوداختلاف هم دارند. اورتودوقس وقاتولیك درمعابدخود تصاویرحواریون واولیای دیکررانیز کذاشته تعظیم وتکریم مینمایند · اما پروتستان چنین حرکت‌را ازحرکت بت پرستی شمرده درعبادتخانهای خود تصویر نمیکذارند. نان وباده که درانجیل مذکوراست. قاتولیکیان درکیفیت انهم تأویل نموده میکویندچون حضرت عیسی حواریون‌را

نان وباده داده گفته بود که در وقت خوردن نان گوشتم را ونوشیدن باده خونم‌را بیاد ارید. پس نان گوشت شد وباده هم خون گردید. اکنون هم دروقت معین قاتولیکیان این سنت‌رابجا اورده‌نان راگوشت وخمررا خون عیسی پنداشته بخوبی میخورند ومینوشند. واورتودوقسیان درهنگام خوردن نان وشراب تنها گوشت وخون عیسی را بیادمی‌آرند. اگرچه اختلاف ایشان در اوائل عبارت از چنین چیز هابود. ولیکن اهسته اهسته عداوت ایشان محکم ترگردیده خونیکه درظهور دین نصرانی درمیان بت‌پرستان و نصرانیان ریخته شده بود. درمیان پیروان این سه مذهب بیشترازان ریخته شده چندین جایهای معمور خرابه زار شده اند. چون پیش ازین بیان کرده بودیم‌که اساس دیانت اکثر نصرانیان‌برتثلیث است. پس‌سبب معتقد شدن ایشان نیز بتثلیث‌ایضاح نماییم. عیسی علیه‌السلام بی‌پدر پیدا شده باعتقاد نصرانیان درهنگام صلب شدن نیز گفته بود که من بطرف پدر میروم. شمعون‌الصفا گفته‌بود که توفرزند خدا هستی. و از فرط محبت ملاحظه نکردندکه چنین الفاظ درمیان بنی اسرائیل‌بچه وجه استعمال میشدند. و از روی محبت در حق حضرت عیسی مبالغه های بسیار کرده درگردابی در افتادندکه رهائی‌یافتن از چنین بحرخونخوار خیلی دشوار است.

اگر عبارت های انجیل را بنظر تفرس مطالعه نمایند. بخوبی دانسته میشودکه عیسی نیز در لفظ فرزندی بادیگران اشتراك تمام دارد. چنانچه در انجیل وارد شده است‌که حضرت عیسی در هنگام وعظ بحواریون گفته است‌که دشمنان خودرا دوست دارید

انکه شمارا لعنت کنند شما اورا تبریك نمایید. بدی کنندکان را احسان کنید و انکه شمارا بیازارد . شما اورا تصلیه بنمایید. تابفرزندی پدر تان که دراسمان است لایق شده مانند پدر خود تام ودرست بشوید. وصدقه‌را پنهان بدهید. تاریا نشود. چونکه نزد پدر مزدان نخواهید یافت. درین ایات انجیل فرزندی وپدری باسائرناس بصورت اشتراك ذکرشده است. بنی‌اسرائیل نیز وقتیکه بنزول تورات مشرف شدند. میکفتند ما مانند دیکران نیستیم. بلکه ماعیال‌واولادخداهستیم. یعنی‌ماازبندکان‌خواص‌الخواص‌خداهستیم. پس دقت باید کرد که‌بنی‌اسرائیل این‌چنین‌الفاظ را بکدام جا استعمال میکردند. مکرنصارا را از فرط محبت تدقیق وتحقیق ننموده عاقبت الامر درکرداب تثلیث افتادند. چون بدلائل قطعی اثبات شدکه الفاظ پدری و فرزندی ازچه کنایه بودند. اکنون پیغبری عیسی را نیز باز از انجیل اثبات مینماییم. درانجیل متا درفصل دهم عیسی علیه السلام بحواریون خطاب نمود که انکسانیکه شمارا قبول نمودند مرا قبول کرده اند. کسانیکه مرا قبول کردند. فرستندهٔ مرا قبول کرده‌اند. ازین آیت بصراحت معلوم‌میشودکه عیسی‌ازجانب خداارسال‌شده است. درانجیل یوحنا درفصل پنجم نیز محرراست که‌عیسی علیه‌السلام کفت من بمشیت خود برای کار نیامدم . بلکه‌من بمشیت فرستنده برای‌عمل‌امدم. چون دراین ایت هم پیغبریش‌بصراحت ذکرشده است. بنابرین‌ای‌علمای دین‌عیسوی ایا کنون بشما شایانست‌که باعتقاد تثلیث‌که ضد عقل ومخالف نقل است وتناقض وتباینش نیز بدلائل قطعیه مانند افتاب ظاهر و باهر

شده است معتقدبشوید· نی‌نی· پس بیایدکه بوحدانیت خالق کون ومکان که بنص انجیل وقرآن عظیم الشان ثابت شده است· تصدیق نموده بروز قیامت که مانند ماشما هم باور میکنید· بحال صدق و سلامت بحضور باری حاضر شده همگنان ما بنعیم آخرت باهم نائل بشویم. مابعد الیقین الا الضلال.

اکنون تثلیث را نیز بیان مینمائیم. وامید واثق بران داریم که درین باب هم هیچ کس از ارباب عقل و انصاف اعتراض نخواهد کرد.

(درعقیدهٔ نصرانیه تثلیث چیست)

پسروپدروروح القدس رایك خدا میدانند. اکنون این‌را نیز اندکی تشریح نمایم. سه‌چیز یك‌شد ویك‌چیز سه‌شد. ازین اتحادوافتراق چه حاصل شد. پسرپدرشد وپدر پسرشد وروح القدس جسد وجسد روح القدس‌شد. جوهر مجردجسم وجسم جوهر مجردشد. بیمکان مکاندار ومکاندار بی‌مکان‌شد. قدیم حادث وحادث قدیم شد. قایم بالذات قایم بالغیر وقایم بالغیر قایم بالذات شد. فانی باقی وباقی فانی شد. حضرت مریم نیز هم مادر خداوهم دختر خداوهم زن پسر خدا وهم زن‌خداشد. مو بدان نصرانیان درین باب بحث ومناظره را قبول نمیکنند. اگراز ایشان بپرسند که آیا سه یك میشود. میگویند آری سه یك میشود. ومیگویند خدایکیست وروح القدس وپسر صفت اوست. وروح القدس‌را بکلمه وکلمه‌را بعلم تفسیر می‌نمایند. مگر ازروی قاعده این‌هم نمیشود. چونکه

علم اکرچه ازصفات خداست. مکر فرزندی بپدر وپدری بفرزند هرکز صفت نمیشود. اما ایشان بزعم خود میکویند چون کلمه جسد شد ودوچیز یك شد بنابرین صفت هم میشود. اکرچنان باشد درآنحال نیز تثلیث تثنیه میشود. وچون خدا وکلمه که جسد شد ازان یك خدا میشود. ودویك میشود ویك دومیشود. وسه دو میشود ویك میشود. ویك سه میشود ودومیشود. پس پریشان وپراکنده ومغشوش ومشوش میشود. اکنون ازتشریح مذکور بخوبی ظاهر کردید که پسر و پدر وروح القدس فراهم آمده هرکز یك خدا نمیشود. چونکه درین اعتقاد تناقض وتخالف وتنافی مانند خورشید آشکاراست. درهنکام ظهور زردشت دین صابئه اشتهار وانتشار یافته تاجداران بسیاری دیار بپرستش خداوندان بیشمار آغاز مینمودند. وچنانچه رزدشت بتصورانکه مردمان ازافکار تعدد آله نیز بکلی تباعد نمایند. کفته است که خدا خیررافکرنمودازان نور بظهور آمد. وشررا فکرکرد ازانهم ظلمت حاصل شد. وازاتحاد آن نور وظلمت عالم بوجود امده است. همچنین قسیسان شرق نیزان دین حق راکه درزمان شهنشاهان بت پرست روما که قاتل حواریون بودند بظهور امده بود. درمدت سه چهار صدسال بدین هیئت وقیافت کذاشتند. وکرنه حاشا عیسی علیه السلام وحواریون رضی الله تعالی عنهم ازچنین بحث ومناظره خیلی دورهستند. چونکه اصحاب عقول همیشه ازاعتقاد متناقض ومتخالف ومتنافی ومتنافر بریٔ الذمه می باشند. مولف این کتاب تاحال باهر عاقل وعالم عیسوی که ملاقات کرده باشد ازایشان هیچ یکی راندید که موحد نبوده باشد.

چون حضرت مریم ازاولاد داود علیه السلام بانوئ اهل

حسب ونسب بود وعیسی علیه السلام ازوی بی پدر بدنیا تشریف فرمود. پس ازظهور چنین امر عظیم خویشاوندان وهمسایکانش خبر یافته وکیفیت مذکوررا خیلی دشوار پنداشته قیل وقال را بدرجهٔ رسانیدندکه یوسف النجارهم که بمثابهٔ شوهر حضرت مریم بود ازحدوث حملش بسیار مکدر کشته خواست که افتراق نماید. اما چون عفت وعصمت حضرت مریم نزدش مسلم بود. پس باستنطاق مریم اغاز نمود. اکرچه حضرت مریم آمدن یك فرشته بصورت بشرودمیدن ومژده دادنش بولادت مسیح چنانچه واقع شده بودبی کم وکاست تقریر نمود. ولیکن یوسف وقوع چنین کاررا محال دانسته مریم را ازخانهٔ خودبدر کرد. ودرشب فرشته‌ٔرا درخواب دیدکه قول مریم را تصدیق میکند. پس مریم را بازبخانه آورده وبرای نکهبانئ عیسی علیه السلام ازسوء قصد بدخواهان درکتم ماجرا اهتمام تمام بهمرسانید. بمضمون سعادت مقرون آیهٔ کریمهٔ آتی الذکرکه آرایش ایوان بلاغتست بدین وجه وضع حمل شایع کشت. آیه (یا اخت هارون ما کان ابوك امرأ سؤ وما کانت امك بغیا) یعنی ای خواهر هارون پدرت مردبدکار نبود ومادرت هم روسپی نبود. پس چکونه بچنین کارزشت ارتکاب نمودی کفته تحقیر وحقیرش کردند. مریم نیز صورت وقوع حمل رابیان کرده بجهت محافظهٔ فرزند دلبند خود همراه یوسف بجانب مصر روان شد.

بحث

ایا بی پدر فرزند پیدا میشود. اکرچه بقاعدهٔ تناسل نمیشود مکر چون برروی زمین بدایت تکوین هر مخلوق امریست اشکار.

وچنانچه سائر حیوانات بی پدر و مادر بوجود امده اند نوع انسان نیز بی پدر ومادر پیدا شده است • اگرچه قدمای طبیعیون که از هدایت الهی محروم وازاصول طبیعت جاهل بودند بقدم نوع قائل گشته اند ولیکن حکمای اسلام نیز بطلان خیال فاسد ایشان را که ببراهین قاطع عقلی اثبات کرده اند • درکتب کلامیه مسطور هستند• درین عصر اخیر نیز طبیعیون میگویند این نوع بشر نوعی مخصوص پیدا نشده است بلکه از سائر حیوان درجه بدرجه ترقی یافته بدین درجه واصل شده است• وبعضی ترهاترا ایراد کرده اند که درحوصلهٔ تعبیر نمی گنجند• چنانچه گروهی از ایشان تصویر غولرا ساخته ودرهربطن خلقتشرا بیك خط مشابهتزیاده ترگردانیده ودرچند بطن حصول‌پذیر شدن شکل انسان رانشان میدهند• وبعضی ازایشان کتابهارا نوشته بیان کرده‌اند که انسان ازترقی تناسل بوزینه ونسناس واورانگوتان بوجود امده‌است • اگرچه باابطال رای ایشان متصدی شدن بمالایعنی اشتغال نمودن است اما چه فائده که بسیاری مطالعه کنندگان کتابهای ایشان قاعدهٔ تناسل واصول طبیعترا چنانکه باید وشاید ندانسته بمغالطات شبیه حق فریفته شده خودرا از اولاد واحفاد میمون ونسناس پنداشته ازایقاع خیر که ازمقتضیات تکالیف شرعیه واخلاق ملکیه است معاف دانسته باطوار بهیمی واخلاق سبعی متخلق میشوند• واگربیم حکام وقوانین نمی داشتند هرایینه دراجرای تمامی کارهای بداندیشه هم نمی کردند • لاجرم ابطال هذیان وخرافات ایشانرا باچند سخن وظیفهٔ ذمهٔ انسانیت میشماریم •

اکنون از (ژئولوژی) یعنی ازعلم طبقات ارض یك باب

مباحثهٔ محسوس و معقول بکشاییم • عارفان این فن میـدانندکه قدیم
ترین طبقه طبقهٔ صوانیه یعنی طبقهٔ سـنك صوماق است • ودرین
طبقه، بحسب‌الخلقه دردرجهٔ پایین تر بجز اصداف که تحجر نموده‌اند
اثری دیکر ازحیوان یافت نمیشود • واین حیوانات تا این زمان نیز
دراب بکثرت ووفرت یافت میشـوند • کیریم که ایشـان درخلقت
ترقی یافته تا درجهٔ ذوالمعیشتین یعنی تادرجهٔ نهنك وسنك پشت که
چه دراب وچه درخشکی زندکانی میکنند میتوانند رسید • ولیکن
باثبات انهم هرکز قادر نمی توانیم شد • چنانچه اکنون‌هم‌اصداف
و تمسـاح موجود است مکر سـلسلهٔ حیوانات متقاربة الخلقه که
ازدوسه امتزاج یافته باشد موجودنیست • همچنین ازحیوان بحری
ماهی پرسـتو که ذوجناح‌است • تاطیور سـباح یعنی تاجانوران که
شناوری میکنند بر وجه سالف البیان سـلسلهٔ موجود نیست واز
اورانکوتان که ازنوع میمون‌است‌ودرخلقت ظاهری باانسان‌مشابهت
دارد سلسلهٔ که تادرجهٔ انسـان ترقی کرده باشد نیز یافت نمیشود •
وهلم جرا • بنابرین حیوان ونبات بانواع مختلفه پیداشـده وهریکی
درذات خود نوعی، مخصوص‌است مکرحیوان ونبات عائله‌عائله‌قریب
یکدیکر بوده اکرچه بعضی از عائله های حیوان بایکدیکر مقـارنت
نموده دریك بطن تناسل میمایند • ولیکن درهمان بطن‌تناسل ایشان
منقطع کشـته ببطن دیکر تجاوز نمینمایند چنانچه استراز خرو مادیان
حاصل شـد ه در همان بطن تناسـلش منقطع میکردد • ولیکن
نبات ازین قاعده مسـتثناست • اکرچه درمیـان انواع متقاربه
حصول تناسـل بتلقیح یعنی بپیوند صورت می بندد. مکر درمیان
دوچیز یك‌چیز حاصل نمیشود • مثلا اکر آلوبالو باآلو پیوند کردد

آلو حاصل میشود . وعمل این تلقیح مانند عمل غرس است . چون درخت خلاصهٔ خاك است پس میوهٔ که از پیوند حاصل میشود از میوهٔ درخت که درزمین نشانده باشند خوبتر میشود . اما چون نوع اعلای نبات بنوع ادنای حیوان قریب است پس انهم چنان تلقیح را قبول نمیکنند . مانند درخت خرما . نتیجه . انسان ازنوع دیگر منشعب نشده بلکه نوعیست مستقل . وبامتیاز قیاس وتطبیق ونطق وترقی وحفظ کلیات ازسائر حیوان بکلی متباعداست . وبدلالت علم طبقات الارض نیز برروی زمین ازسائر حیوان متاخر وبتکوین ظاهر شده است بحکم (یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها رجالا کثیرا ونساء) ظهورش بتکوین امریست معقول . وتکوین ادم علیه السلام باخبار کتب مقدسه نیز بما منقول است . وچون انسان اول بی پدر ومادر پیدا شده است پس چرا پیدا شدن حضرت عیسی را بی پدر انکار نمایم . آیا ما اسرار تکوین را میدانیم . نی نی . مادر بمثابهٔ کشتزار است . وچنانچه جناب جهان افرین روی زمین را باجمیع تخم ها افریده است اکر مریم را نیز تنها بدم مستعد ابستن افریده باشد چه لازم می اید . پس چکونه بحرف انکه این کیفیت مخالف عادت تناسل است خصوصیت تکوین را که بفعل ثابت شده است انکار میتوانیم کرد .

بانکار اشیا که عقول قاصرهٔ مابدان نمیتواند رسید آیا برای خود عقل وفراست ویا درایت وکیاست را اثبات مینمائیم . اکر علم وجهل خودرا بمیزان انصاف بسنجیم هرآیینه جهل ما مانند دریا وعلم ما یك قطرهٔ ان هم نمیشود .

انکار معجزه یا ازتاریکی دل ویا ازکمال جهل بوجود می اید .

معجزه چیست • معجزه آنست که اسرار طبیعت را دانسته درحین حاجت چیزیرا ازقوه بفعل اوردن است که دیکران در اتیان مثل ان عاجز مانند • مثلا هرکس میداند که درهوا وزمین آب موجوداست • چنانچه موسی علیه السلام درصحرای تیه برای دفع حرارت بنی اسرائیل دوازده چشمهٔ اب بیرون آورد • مصطفی علیه السلام نیز درمکان (ثنیة المرار) ووادی المشقق عساکر اسلام را آب داده تشنکی ایشانرا زائل کردانید • عیسی علیه السلام هم کوران وبرص داران را ازدرد وعلت رهایی میداد • هر چند ایشان نیز مانند مابشر بوده بپیدا کردن قادر نبودند • مکر ذات مقدس ایشان بخلقت تام مظهر وقالب مبارکشان ایینهٔ منور صورغیبیه بوده درهنکام احتیاج بوحی الهی اسرار طبیعت را کشف نموده خوارق عادات را اظهار میکردند • ماهم بدین باور کرده تصدیق مینماییم چونکه دانستن اسرار طبیعت علم است • چنانچه درزمین آب یافتن علم رأفت وازهوا آب براوردن علم کیمیا وبیمارانرا معالجه نمودن علم طب است. مکر پیغمبران عظام صلوات الله علیهم اجمعین ازعلم الهی بطریق استفاضه تعلم یافته اسرار طبیعت را میدانستند • ودیکر مردمان ان علوم وفنون را که بوجود امده اند بسعی وتدریس حاصل مینمایند.

فنون و علوم چیست

نتیجهٔ تجربه وتصادف والهامست

تجربه

مثلا اکر کسی بخواهد که دروسط سطحی ستونی را باستقامت تمام نصب نماید. نخستین امکان اجرای انرا تصور نموده بیك نمونهٔ خرد بتجربه شروع میکنند وازچهار ارکان سطح مقیاسهای دقیق

کرفته بکمال تکلف چند بارتجر به نموده بالتقر یب وسط سطح را یافته وستون‌را نصب کردانیده و بعد ازآن صورت مستحصله‌را بفکر دقیق و تأمل تمام نکاه انداخته وسط خط موهوم که سطح را تنصیف مینماید مرکز عمود مشاهده میکنند. وصورتیکه سطح‌را نصف میکنند یافته ازنقطه‌های نهایت خطوط اربعه‌که محیط سطح هستند بخارج سطح ازطرفین طولا ویاعرضا دودوقوس ترسیم کرده ونقاط تقاطع قوسها بایکدیکر فراهم آمده سطح منتصف میشود. وبوجود این صورت قاعدهٔ یافتن وسط سطح نیز منکشف میکردد. ودرآنصورت ازسرخطی که‌سطح را تنصیف میکنند یکبار ازیسار و یکبار از یمین بخط دودوقوس تشکیل کرده وان نقاط را که‌قوسها تقاطع کرده اند بخطی وصال داده وان خط نیز که سطح را تنصیف میکنند تنصیف کشته ازهرطرف بقیاس ثابت میشود که‌نقطهٔ تقاطع دوخط وسط بوده است و قاعدهٔ نصب عمود بوسط سطحی باستقامت تمام بالتجر به بظهور آمده واین صورت ضبط وتحریر شده موجب سهولت اخلاف میکردد واین مسئلهٔ ریاضی نیز علم میشود.

تصادف

مثلا اکر نقاشی بخواهدکه بترکیب الوان اصلی رنکی کلکون حاصل نماید. ابتدا چند رنك‌را باهم آمیخته تجر به میکنند. واکر ازین ترکیب رنکی‌که خواهش داشته باشد بخلاف آن رنکی دیکر نیلکون پیدا شود. پس پیدا ست که مقصد آن چیزی دیکر بود ورنك هم رنکی دیکر حاصل کردید. وچون آن رنك بتصادف حاصل شده‌است. پس‌آنرا ضبط نموده مینو یسد که‌ازاجتماع اینقدر

وزن ازفلان فلان رنك رنكی چنین پیدا میشود واین هم علم میشود واین علم بالتصادف بوجودمی‌اید. وهلم جرا

الهام وررویا

مقرراست که اکر یکی از پرندکان ودرندکان وچرندکان به بیماری دوچار شود دوائیکه دافع آن مرض باشد خود بخود بالهام می‌یابد. دراکثر اوقات مشاهده شده ومیشود که کربهٔ ویاسکی بعلت قبض کرفتار شده وکیاهیکه قابل اسهال باشد بلاتعلیم یافته خودرا مداوا مینماید. زاغ هم بمنقار خود آب در پا کرفته وحقنه نموده ازقبض رهائی می‌یابد. وبعضی طالبان علم نیز که قلب منور دارند درحل مسائل مشکل یاملهم میشوند ویادر رویاحل نموده دروقت بیدارشدن خوش وخرم میکردند. چنانچه ابوعلی سینا ترجمهٔ حال خودرا خود نوشته بیان کرده است که چندین مسائل مشکله را درخواب حل کرده ام. ازچندین رجال دیکر هم مسموع ومنقول است که امری چنین درنفس خودشان نیز واقع شده است.

چون حال برین منوال است پس معلوم کردید که هراینه همکی علوم وفنون ازاسباب ثلثهٔ مذکوره بوجود آمده اند

بحث

در باب ملهم بودن دواب وطیور چه ازعلمای اهل کتاب وچه ازحکمای طبیعیون هیچ یکی انکارنمی تواند کرد. ومعلوم است که الهام درحیوانان که ذوی العقول نیستند بیشترمیشود وحکمتش آنست که نوع بشر ببیاریٔ فهم ونطق که بدان ممتاز است بجلب منفعت ودفع مضرت مقتدر بوده باعمال فکر وحواس امورضروریهٔ خودرا حاصل میکنند. وچون سائر حیوانات ازتدارك وسایط

وآلات عاجز هستند پس ایشان نیز مانند ماسود وز یان خودرا دانسته درتدبیر معاش ملهم میشوند • اکر باحوال مور وزنبور ومور بامعان نظرنکاه انداخته شود در تحصیل معاش وامر انتعاش احوال این جانوران ناتوان محیر عقول است • از ین تفصیل معلوم شدکه بتلقی وحی والهام درجمیع حیوانات جناب یزدان استعداد وقابلیت احسان فرموده است • وهر نوع حیوان فراخور حال وشان خود ملهم میشود • هرچند ترکیب ظاهری انسان از دیکر حیوانات اتم واحسن وقوای باطنیش نیز بظاهر متناسب است ولیکن از کفایت عقل وفراست در تلقی وحی والهام از سائر حیوانات دونست • مکردر اموریکه ماورای عقلند بوحی والهام محتاج میشود • وچون انسان در تدبیر امری مشکل فرومانده متحیر ومتفکر میکردد • پس عجز خودرا اعتراف کرده و بلطف وعنایت جناب باری تشبث نموده باسبابیکه برحمت الهی کسب استحقاق نماید توسل ورزیده قلبش که مورد الهام و وحی است مانند ایینهٔ مجلی بقبول عکس صور غیبیه مستعد میکردد • بروجه بیان مذکور چنانچه هرنوع حیوان فراخور حال وشان خود بکرامت الهی مظهر میشود باثار عجیبه ودلائل قطعیه مثبت است که نوع انسان درمیان نوع خود نیز درعقل وفراست از یکدیکر تفاوت کلی دارند • ودرمیان افراد بنی آدم که اکرم مخلوقات است انقدر تفاوت یافت میشودکه در یك عصردرمیان اینقدر مخلوق که از یك ملیار بیشترمی باشند تنها چند نفر بعقل وکیاست مشتهر میشوند • از مطالعهٔ کتب مقدسه وتواریخ امم سالفه علم الیقین بمامعلوم میکرددکه دراثنای مدت هفت هزار واینقدر سال ابنای بشر که از جسراین دارناپایدار

مرور نموده اند . درمیان ایشان ذواتیکه بقوۀ ایجاد مالك بودند خیلی کم یافت شده اند . وآن ذوات بابرکات نیز بدوقسم منقسم کشته قسمی که تنها بهوش وخرد علوم وفنون را ایجاد کرده و بانتظام تمام امر معاش نوع انسان را آسان نموده‌اند . ایشان فلاسفه وحکما هستند . وقسم دیگرکه اتم واکمل ابنای بشر بوده وقلب مبارك شان مورد انوار پروردکار ومخزن اسرار کردکار کشته تدبیر معاش ومعادرا بماتعلیم وتفهیم فرموده‌اند ایشان نیز انبیای عظام ورسل کرام هستند . صلوات الله علیهم اجمعین وچون اولیا واتقیا رضی‌الله تعالی عنهم بسنت شریف انبیا واصفیا اقتدا نموده به‌تبعیت شان ممتاز وسرافراز شده اند پس ایشان‌را صنفی مستقل حساب نکردم .

نتیجه

چون بالنسبه تفاوت درجات استعداد حیوان و انسانکه بتلقیٔ وحی والهام دارند بدلائل یقینیه معلوم کردید پس اقتدار اکمل نوع انسان یعنی رسل کرام علیهم السلام که بواسطهٔ وحی الهی براسرار طبیعت اطلاع یافته در اظهار معجزات قوت خودرا نشان میدادند بدرجهٔ نبوت رسید وصدق وحی ومعجزه ونبوت نیز ظاهر کشت . (ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء) چون این امور غامضه عقلا بحیز ظهور واثبات رسیدند پس درین مدعا قلب خودرا به‌تفسیر ایات کریمه که درحق نمل ونحل نازل‌شده اند نورانی کردانیده اکتفا مینمایم (قالت نملة یاایها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان وجنوده) یعنی مورچهٔ بکروه مورچکان کفت ای مورچکان بمساکن خود درآیید تاسلیمان ولشکر یانش شمارا پایمال نکردانند . (واوحی ربك الی النحل

ان اتخذى من الجبال بيوتا ومن الشجر ومما يعرشون) معنئ شريفش انكه پروردکار تو زنبورا نرا وحی نمودکه از کوهها واز درختهای تهی واز خانه ها که مردمان میسازند نشستن کاه اتخاذ نمايد .
صدق الله مولانا العظیم. در آیات مذکور بملهم بودن مورو تلقئ وحی زنبور دلالت مینمایدچون درصحف سالفه حقیقت نبوت ووحی ومعجزه تعریف شده است پس اکنون حال وشان نبوت مصطفی علیه السلام بیان خواهدکردید.

ولادت باسعادت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بتاریخ جلوس سال چهلم کسری نو شیروانکه از ملوك ساسانیان بود ودر تاریخ هشت صد وهشتاد ودو سنهٔ شمسیهٔ اسکندر رومی چند ماه پس از وفات پدر ایشان عبدالله بدنیا تشریف فرموده ودر کفالت جدامجد خود مانده ونخستین دربنی سعد شیر خورده وبعدازان دربنی نضر شیر حلیمه نوشیدند. چون سن سامی شان بچهار واصل کردید بعضی احوال غریبه از ایشان بظهور امده ودر وجه مبارکشان تغیری مشاهده کشته دایهٔ انحضرت یعنی حلیمه ذات مقدس ایشان را بوالدهٔ مشفقهٔ شان آمنه اورده تسلیم نمود. وچون سن مبارك شان بهشت رسید جد بزرکوار ایشان عبد المطلب وفات نموده عم عالی تبارشان ابو طالب امر کفالت انحضرت را بدوش خود کرفته بجهت محافظهٔ وجودبه بود شان شدنطاق عزیمت نمود. حالات وکرامات واخلاق حیده واطوار مرضیهٔ حسنه که درسن صباوت وشباب در ذات خجسته صفات آن افضل کائنات مشاهده میشد فی الحقیقه محیر عقول بودند. باشهر اقوال چون سن همایون شان بسیزده بالغ شدباعم محترم خودا بوطالب بجانب شام توجه فرموده ووقتیکه ببصری

واصل کردیدند. بحیرا نام راهب از مشاهدهٔ حالات غریبهٔ انحضرت چنان تفرس نمود که هر ایینه پیغمبر آخر زمان که در انجیل تبشیر شده است همین ذات عالی قدر است. وقوم خودرا مژده داده وصیت کرد که در محافظهٔ ایشان حتی الامکان اعتنا نمایند.

چون سن مبارك شان به بیست وسه بالغ شد بمال خدیجه بنت خویلد باردیکر هم برای تجارت بدیار شام توجه فرموده ونسطورا نام راهب نیز ازمشاهدهٔ بعض علامات خارق العادات نبي آخرزمان را کشف نموده بغلام خدیجه بنت خویلد مسمی مسیره که همراه فخر عالم بود اکاهی داد. وقتیکه محمد علیه السلام ازدیار شام عودت فرمودند خدیجه بنت خویلد بازدواج شان رغبت تمام حاصل نموده و ابو طالب اشراف قوم را دعوت و بتلاوت خطبهٔ بلیغ مبادرت نموده کفت من دست پیمان محمد علیه السلام وصداق خدیجه‌را ازمال خود تسویه وتأدیه خواهم کرد. وببیان قیمت وعظمت کوهر ذاتیهٔ شان مسامع حضار را مشنف وخدیجه‌را از پدرش یعنی ازخویلد خواسته باز دواج پیغمبر علیه السلام مشرف کردانید. دران هنکام از مرقات عمر عزیز ایشان تمام بدرجهٔ بیست وپنج واصل کردیده بود.

وچون سن شریف شان بسی وپنج ترقی نمود. قبیلهٔ قریش ببنای بیت العتیق مباشرت ورزیده وذات همایون شان نیز تبرکاً وتیمناً برای بنای کعبه سنك میبردند. روزی عم شان عباس سنکی را بذیل ثوب ایشان وضع نموده بود و در وقت برداشتنش جسم مبارك شان منکشف کشته از کمال شرم وحیا مدهوش شده برزمین افتادند. وازمساس وجود ذیجود شان که رحمت عالمیان است

آن بقعهٔ شریف رشك افزای سپهر برین کردید . روزی برای نهادن حجرا سود بجایش درمیان اشراف قریش بدعوی حق تقدم قیل وقال بظهور آمده وسرانجام مقال نزدیك قتال شده بود که ناکهان محمد علیه السلام ازدر کعبه درون آمدند . وهمکنان کفتند اکنون امین آمد بایدکه اورا حکم نصب نمایيم . وچون درین خصوص درمیان قریش اتفاق حاصل شد پس محمدعلیه السلام حجراسود را دروسط احرام کذاشته وازرجال اشراف طرفین عقبه والاسود وابوحذیفه وقیس را برکزیده وبدست این چهارکس سرچهار کوشهٔ احرام را داده وبرجایش برده وبدست مبارك خود درجای معین وضع فرموده نزاع را ازمیان برداشتند . هرچند ذات مقدس شان هنوز یك بچهٔ یتیم بودند بااین همه درزمان جاهلیت هم درمیان قوم عرب قدر وحیثیت شان معروف وبکمال عفت واستقامت موصوف بوده ذات مقدس ایشانرا امین میخواندند . ودرمعظمات امور نیز برأی وافکار ایشان مراجعت مینمودند . صلی الله علیه وسلم

دربیان مبداء ظهور وحی به مصطفی علیه السلام

محمد علیه السلام بعبادت جناب یزدان مشغول کشته ابتدا احوال غیبیه در رویا بدیشان منکشف شدن کرفت . وهرچه در خواب میدیدند دربیداری بعینه بظهور می آمد . بعدازان بعبادت خدا رغبت ومحبت بیشتر کرده درغار کوه حرا معتکف شدند . مشهورترین اقوال آنست که وقتیکه درمدارج عمر بدرجهٔ چهلم ارتقا نمودند . بوحی ونبوت هم مشرف کردیدند . تواتر برآنست که درهنکام

ظهور وحی مانند مدهوشی حالی عارض گشته گاه جبریل امین را بهیئت بشر دیده وحی الهی‌را تلقی کرده ودر وقت افاقت بعینه درخاطر می‌آوردند. ودر بعض اوقات حال غش بشدت بظهور آمده ودر وقت افاقت وجود سعادت‌ایشان بتأثیر تمام‌عرق ریز گشته تلقی وحی مینمودند. از آیات قرآن ابتدا آیات شریفهٔ ﴿ اقرأباسم ربك‌الذی خلق خلق‌الانسان‌من‌علق اقرأوربك الاکرم‌الذی‌علم بالقلم علم‌الانسان‌مالم یعلم ﴾ نازل‌شده وبزوجهٔ‌محترمهٔ‌خود خدیجه بنت‌خویلد تبلیغ نموده وایشان هم بلا تردد ایمان آوردند . مآل شریف آیات . بنام خالق کون ومکان بدأ نموده قران شریف را بخوان و بخوان پرور دگارت که مهربان تراست انسان را ازخون غلیظ پیدا کرده بمزیت قرائت وکتابت ازسائر حیوان مستثنا وممتاز کردانیده‌است . تعین الوهیت که مقصود بالذات است . بوجود انسان حاصل شده است . یعنی الله تعالی به پیدایش انسان دانسته شده است . چونکه سائر حیوانات تنها امرمعاش را میدانند ودانستن مؤثرازاثر تنها بخصائل انسان مخصوص است

اینحال سعادتمال مستمر مانده وآیات بینات درقوم عرب معروف گردیده وشعاع نیر نبوت عامه در هر قبیله وخانه ساری وسائر وصفات رسالت در هر مکان ولسان جاری ودائر گردید . چون ذات مقدس پیغمبر ازسن صباوت بصدق مقال وصلاح حال درمیان همگنان معروف بوده بروجه سالف البیان درمیان قوم امین تسمیه شده بودند . پس ابو بکر وعلی رضی الله عنهما که از احوال ایشان زیاده ترمطلع بودند بنبوت ایشان ایمان آورده واز سائر اشراف وکبار عرب که حال و شان محمد علیه السلام را میدانستند

کروهی بصدق کلام شان وکروهی دیکر نیز بمشاهدهٔ آیات ومعجزات برای نائل شدن سعادت دارین طوعاً ایمان آوردند ٠
چون ابو جهل ودیکر بزرکان قوم عرب دیدندکه روز بروز درمیان عرب اسلام تکثرمی یابد ٠ ازروی حسد واستکبار بمخالفت اصرار نموده وشیعه وهواداران خودرا فراهم آورده اهل اسلام راباستهزا ورسول خدا را باذا وجفا دادن اغاز نموده ودو بار نزدعم بزرکوار ایشان ابو طالب باجماعت رفته شکایت کردندکه محمد اصنام ماراکه یزدان ماهستند دشنام میدهد واکر ازین افکار نکذرد درحق وی بدی خواهیم کرد ٠ ابوطالب محمد علیه السلام را در جمعیت حاضر کردانیده کفت بایدکه از دشنام اصنام دشنهٔ زبان را درنیام کام نکهدار ٠ محمد علیه السلام ازین کلام چنان کمان نمودکه ابو طالب خودرا ازحمایتش باز میکشد ٠ وبکریستن اغاز کرد وفرمودکه من یادین حق را اظهار ویا جان خودرادرراه پروردکار نثار خواهم کرد ٠ ازین سخن دیك مرحمت ورقت ابو طالب بجوش امده کفت برو وهرچه میخواهی بکن ٠ ازین کلام رؤسای عرب که برای تشکی آمده بودند بنومیدی باز کشتند ٠ وابو طالب بدین بیت که تحریر خواهد شد خاطر عاطر رسول خدا را شادنمود ٠ (والله لن یصلوا الیه بجمعهم ٠ حتی اوسد فی التراب دفینا) ٠ مآل بیت ٠ بخدا تامن در مطمورهٔ لحد وساده کزین موت نشوم ٠ هرآینه همکی قریش بمحمد کزند نتوانند رسانید ٠
چون ابو طالب درحمایه ومحافظهٔ برادر زادهٔ خود محمد علیه السلام ثابت قدم کردید ٠ خذلهٔ مشرکین درحق ضعفای مسلمین

اذا وجفارا بدرجهٔ رسانیدند که هشتا دوسه نفراز رجال و بسیاری از طائفهٔ نسا پیاپی برای هجرت بجانب حبش اذن گرفتند. وعثمان بن عفان نیز بازوجهٔ خود رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ازجملهٔ همین مهاجرین بودند . در ازمان ملك حبش مسمی نجاشی ازمذهب یعقوبیه نصرانی بوده واعتقاد اسلام را درحق نصرانیت موافق یافته. مهاجرین اسلام را حمایه ومأمورین قریش راکه برای اعادهٔ اسلام آمده بودند تحقیر نموده باز گردانید .

درین اثنا عمر بن الخطاب وحمزه بن عبد المطلب نیز در دائرهٔ اسلام در آمده وایمان این گردان صاحب حسب ونسب قوة الظهر اسلام شده در نشر دین بصورت آشکارا مبادرت ورزیدند. واز ایمان اوردن چنین گردان نامدار گروه مخالفان نابکار بکلی نومید گشته و بر بخائیدن اهل اسلام راه نیافته بطریق دسایس وحیل رفتار نموده و پیش عربان که بموسم حج بزیارت کعبه امدندی گاه رسول خدارا ساحر وگاه شاعر گفتندی . وافتراهای بسیار کرده بافکار ناهموار خود درسترد دین مبین سعی نمودندی . وایکن ازطرف دیگر نیز محمد مصطفی علیه السلام قبائل زایران عربان رااستقبال نموده بدعوت اسلام مباشرت و باقناع بلغای عرب بمعجزهٔ قرآن وآیات فرقان همت وغیرت فرمودندی . و بسیاری کسان از بزرگان عرب نیز بخواهش ومحبت خود ایمان اوردندی . ودر دیار عرب هیچ کدام خانهٔ نمانده بود که همواره دران مذاکرهٔ این خطب عظیم نمیشد . چون قریش بیقین دانستند که اکنون پیش این سیل رحمت یزدان ایستادن دشوار است . پس درمیان خود اتفاق نموده قرار بدان دادند که همراه اسلام سلام وکلام را بکلی

قطع نمایند . و برای استمرار ودوام آن عهدنامهٔ را نوشته به بیت العتیق تعلیق نمودند .

این حال بقدرسه سال برین منوال دوام نموده واهل اسلام بشدت احتیاج دوچار گردیده وخویشاوندان ایشان که همراه مخالفان بودنداز اضطراب اهل قرابت خیلی متأثر گشته ودرمیان قریش برای فسخ چنین عهدقیل‌وقال بسیار بهمرسیده ورای‌وافکار اکثر کسان بجانب نقض وابطال صحیفهٔ معلقه قرار یافته ازجای خودش‌فروداوردند . درین اثنادرمیان مهاجرین‌اسلام‌که‌درحبش بودند خبر ایمان آوردن قریش شایع گشته بعض ازایشان بجانب مکهٔ‌مکرمه عودت نمودند . وچون شیوع خبر مذکور خلاف بود پس بعضی ازایشان درشهر و بعضی باطراف مکه درده کدها مخفی اقامت ورزیدند . نزدیك سنهٔ یازدهم بعثت سنیه ابوطالب وزوجهٔ رسول‌الله خدیجه بنت خویلدبدار بقا رحلت‌نموده وطایفهٔ قریش باز بتعذیب واضرار اهل اسلام وازعاج پیغمبر علیه‌السلام الحاح واصرار بهمرسانیده هرچند برای ابطال واخفای دین حق‌سعی بیشترمینمودند . ولیکن مصطفی علیه‌السلام نیز دراظهاردین اسلام کمرهمت بربسته وبااشراف قبائل عرب که‌درموسم حج بمکه می‌آمدند ملاقات کرده بجانب هدایت دعوت میکردند . ومنکران رسالت را نیز بمعجزات وخوارق عادات الزام برالزام میدادند . ازقبیلهٔ اوس خزرج بعض اشراف‌عرب دین اسلام‌را قبول کرده ودرهنگام دخول مدینهٔ منوره بسیاری کسان دیگرهم بیعت نموده دائرهٔ اسلام‌را وسعتی حاصل گردید . درعقبهٔ دوم نیز هفتادوسه نفر ازرجال ودوازنسادین حق‌را قبول نموده‌وبرای

حمایهٔ اهل اسلام که بجانب مدینهٔ منوره هجرت میکردند تعهد نموده عودت کردند. چون این خبر بسمع کروه مخالفین واصل کشت باستیصال اسلام شد نطاق وتاکید اتفاق‌را آن چنان بهم رسانیدند که‌طاقت اسلام از چنین اذیت ما لا یطاق طاق کشته وبرای هجرت شان بجانب مدینهٔ منوره اذن پیمبری لاحق شده طائفهٔ اسلام فوج فوج ترك دیار وبسوی مدینه فرار نمودند. وتنها ابو بکر وعلی رضی‌الله تعالی عنهما تا صدور اذن مخصوص ملازم صحبت رسول خدا ماندند. چون اشراف واعیان مکه‌دیدند که‌اهل اسلام هجرت میکنند. ومصطفی علیه‌السلام بجز قبیله واقربای خود اعوان وانصار دیکر هم یافته روزبروز اقتدار بسیار حاصل مینماید. وبیقین دانستند که ذات همایون ایشان نیز درنزدیکی مفارقت خواهند فرمود. پس جمعیت مشورت‌را عقد نموده وبعداز قیل‌وقال فراون بقتل رسول‌الله علیه السلام قرارداده بجهت اجرای آن ازهرطائفه یك یك نفر انتخاب نمودند. ازین قرار ناهنجار مقصود شان آن بود که تادست همکنان بخون مبارك رسول یزدان آلوده‌شده قصاص‌را بدیت‌تحویل نمایند. نتیجهٔ مشورت ایشان بواسطهٔ وحی برسول الله منکشف کشته ودرفرش خواب خود برای خوابیدن علی‌رضی‌الله تعالی عنه امر نموده وذات‌مقدس‌پیغمبرازمیان کروه دشمنان اشروابتر مانندنور بصر مرور نموده بخانهٔ ابو بکر رضی‌الله تعالی عنه تشریف فرمودند. وازانجاباهم برامده دریك‌غار جبل ثور که پائین مکه است بایار غار قرار کرفتند. علی کرم‌الله وجهه موافق امر پیغمبر درمکه مانده وامانات اصحاب‌را که نزد رسول‌الله علیه‌السلام بود بصاحبان

خود تسلیم کرده برای وصول بجانب رسول‌الله شتاب نمود.

چون مخالفان محقق دانستند که محمد علیه‌السلام ازمکه بجانب مدینه مخفی هجرت فرمودند. پس درباب تحری ایشان شتاب ورزیده وتادرغار که مختفی شده‌بودند رسیده وپردهٔ عنکبوت‌راکه بردرغاربافته‌بود مشاهده‌نموده چنان تصور کردندکه هرایینه ازمدت مدید کسی درآنجاندرامده‌است وبدین‌افکار بطرف دیکررفتارنمودند. وعلی کرم‌الله وجهه نیز درمقام مسمی (قبا) رسیده بملاقات رسول‌الله قریرالعین کشت. وازانجابا هم برخاسته بصوب مدینهٔ منوره توجه فرموده ودرهنکام‌تقرب بسیاری انصار ازاهل‌مدینه‌که بشرف‌اسلام مشرف شده‌بودند باستقبال فرستادهٔ خدای متعال برامده باسعادت واقبال واصل‌مدینه شدند وازدونفریتیم جائی‌را اشترانموده مسجد شریف‌راکه تاامروز رشك افزای بهشت برین است بهما نجابنا فرمودند.

دراثنای چنین محنت ومشقت قلب همایون انحضرت‌که ایینهٔ صورغیبیه‌بود بانوار تنزیل مالامال کشته بسیاریٔ آیات قرآنیه بقید قلم درامده. وبسیاری کسان دیکرهم ازحوالیٔ مدینه بهدایت ربانیه کامران شدند.

مصطفی علیه‌السلام دردار هجرت مدینه ازغوائل مشرکین قریش امنیت حاصل نموده بجهت قوی کردانیدن روابط اتحاد باابوبکر صدیق وخارجه وعمر بن الخطاب وعثمان بن‌مالك وعثمان بن عفان واوس بن ثابت وچندین ذوات دیکرهم ازاشراف مهاجرین وانصار عقد مواخات‌نمودند.

غزوهٔ ایواء

چون جمعیت اسلام فراوان گردید ، و باتحاد و معاضدت ایشان قوت و مکنت حاصل شد ، پس مطیع و منقاد گردانیدن مشرکین نیز که باعلای کلمة الله و نشر دین اصفیا و وحدانیت جناب خدا بالفعل مخالفت میکردند فرض گردید ، پیغمبر علیه السلام بادو یست نفر جنگاور بمحلی ایوا نام برسر قریش عزیمت فرمودند . ولیکن کارزار بوقوع نیسامده باز گردیدند . هرچند از پی یکدیگر بر بواط وثم العشیره ونخستین بار بر بدر نیز عسکر اسلام رفته بود اما بدشمنان بدسگال دوچار ناشده بی جنك وجدال بجانب مدینهٔ منوره باز گردیدند .

غزوهٔ دوم بدر

بعد ازان رسول اکرم ونبی محترم صلی الله علیه وسلم در مدینهٔ منوره بتشیید دین ونشر احکام قرآن مبین مشغول شده و بتاریخ هفتدهم ماه هجرت قبله را از بیت مقدس بکعبهٔ معظمه تحویل نموده ودرسال دوم درماه رمضان شریف باز بجانب بدر بجنك قریش بادلاوران جنگاور که ازسه صد نفر اندکی بیشتر بودند توجه نموده بالشکر قریش که شمار شان درمیان نه صد وهزار بود بجنك در پیوسته ودشمنانرا شکست داده بدر رافتح نمودند . و بسیاری سرداران قریش دران دار وگیر مقتول واسیر گردیدند . تا تاریخ نود ودوسال هجریه لامع شدن الویهٔ سعادت مانند شعاع آفتاب جهانتاب در فتوحات عظیمه وجسیمه که ازحدود چین تابحر غربی یعنی از اقصای شرق تامنتهای غرب بوقوع آمده انداز فروغ لوای اعجاز التوای اتفاق همین فرقه بودکه در غزوهٔ بدر ثانیه ازسه صد نفر مرکب بودند .

غزوهٔ کدر وسو یق

بعدازان بغزوهٔ کدر وسو یق برامده بی کارزار باز کشتند غزوهٔ سوم را سبب تسمیهٔ سو یق آنست که قبیلهٔ قر یش خوراکی از آرد مسمی سو یق می پختند که ازهراس بهادران اسلام دیکهارا بردیکدانها کذاشته رو بکر یز نهادند وغاز یان اسلام آن طعام راتناول نموده نامش راغزوهٔ سو یق نهادند . اکرچه بعدازان بجانب ذی امر و بحران هم در پی یکدیکر برای غزا تشر یف فرموده باشند ولیکن مخالفان رانیافته تاماه جماذی الثانی سال سوم هجر یه در بحران اقامت ورز یدند .

غزوهٔ بنی قینقاع

چون اهالی بنی قینقاع غزوهٔ بدر را استخفاف و بکر وفر بعضی لاف وکذاف را اظهارمی نمودند . پس رسول الله علیه السلام بالشکر اسلام بدانطرف توجه فرموده وتامدت پانزده روز محاصره را بهم رسانیده ساکنان انجارا برای تسلیم شدن مجبور کردانیدند . و بشفاعت عبد الله بن ابی تنها بنفی ایشان اکتفا نمودند .

سر یهٔ ز ید

برای زدن قافلهٔ قر یش که بشام آمد ورفت میکرد ز ید بن حارث مأمور کشته و بسمت قرده قافلهٔ قر یش را یافته احمال واثقالش را اغتنام نمود .

غزوهٔ احد

سال سوم هجرت درماه شوال بسمع رسول ایزد متعال واصل کردید که از قبیلهٔ قر یش ابو سفیان باهفتصد سوار ودوهزار وسه صد پیادهٔ عسکر جرار بسوی مدینهٔ منوره می آید . اکرچه ابتدا

موافق رای عبدالله ابن ابی بن سلول حرب تدافعی قرار کیر شده بود ولیکن اشراف مهاجرین وانصار کار زار تجاوزی را اختیار نموده ورسول علیه السلام نیز انرا قبول کرده با هزار نفر جنکاور بصوب احد متوجه شدند. عبدالله بن ابی چنین رفتار را مخالف افکار خود یافته ومنفعل کشته بامقدار سه صد نفر لشکر واپس کردید. پس هفت صد نفر دلاور اسلام باسه هزار نفر لشکر مشرکان بازار کارزار را کرم نمودند. اکرچه در حملهٔ نخستین قریش مشرکین منهزم کشته بودند ولیکن تیر اندازان اسلام بکمان انکه محاربه ختام یافت ازجای خود برجسته تعبیه را خلل پذیر کردانیدند. ولشکر قریش باز حمله آورده هنکامهٔ کیر ودار مشتد شده وازعساکر اسلام بقدر شصت وپنج نفر شهید کردیده وچند نفر ازاصحاب کبار نیز ازجام قضا شربت رحمت را نوش نمودند. درهنکام مبارزهٔ حمزه باسباع بن عبدالعزی شخصی ازبندکان جبیر وحشی نام عم رسول علیه السلام حمزه بن عبدالمطلب را بدرجهٔ شهادت رسانید. وبر رسول پروردکار نیز درین بازار کیرودار ازهر اطراف وکنار حمله های بسیار واقع شده زخمدار کردیدند. ودرمیان عسکر اسلام خبر ارتحال ایشان بدار القرار انتشار یافته ازاشراف دلاوران اسلام نضر بن انس نعرهٔ براورد وکفت ای جیش اسلام چه می پائید. زود بردشمنان حمله آرید تاهمکنان مانیز مانند مصطفی شهید بشویم. زیراکه بعد ازوی درزندکانی چه لذت وکامرانی خواهید یافت. وبعد ازان انچنان مردانه وجسورانه برلشکر بیکانه حملهٔ غضنفرانه آورد که ازهفتاد جا زخمدار کشته مرغ روحش ازقفس بدن پرواز نمود. وباندک فرصت باز خبر حیات حضرت پیغمبر منتشر شده همکی اسلام

شادکام کشته بجانب کوه رجعت نمودند . اما غلبه بطرف قریش مانده وابوسفیان بر پشتهٔ کوه برآمده مانند شتر مست فریادی براورد وکفت بسال آینده ما بازملاقات خواهیم کرد .

رسول‌الله علیه السلام نیز باصحاب فرمود که شماهم بکوبید محاربه درمیان ماباقیست. وبتاریخ شانزدهم شهرشوال بجانب مدینه عودت کرده ودرهنکام وصول مدینه بازخبر یافتند که طائفهٔ قریش بجانب مدینه هم می‌آیند . بنابرین روز دیکر پیغمبر علیه السلام بالشکر اسلام که در احد همراه داشتند بطرف حمراءالاسد که ازمدینه هشت میل بعد مسافه دارد توجه فرمودند . چون دشمنان خبر برآمدن رسول‌الله برای مقابله استماع نمودند . زود بجانب مکه بازکشتند . مصطفی علیه‌السلام سه‌روز درمحل مذکور استراحت ورزیده بعد ازان بمدینه رجعت نمودند . هرچند ذات مقدس پیغمبر علیه لسلام وعساکر اسلام رضی‌الله تعالی عنهم اجمعین از شدائد کارزار وجریحه‌های کیروداراحد بی‌تاب و بی‌قرار شده بودند . با این همه بجهت اعلای کلمةالله آرام را بکلی ترک کرده همواره بمجاهده قیام میفرمودند .

درماه صفر که نهایت سنهٔ سوم هجرت سنیه بود بعضی کسان ازسمت عضل وقاره بخدمت رسول‌الله آمده چنان کفتند درمیان مابعضی کسان مسلمان شده اند . ومیخواهیم که برای تلقین اصول دین وتعلیم کتاب مبین چند نفر روانه فرمایند. پیمبر علیه السلام ازصحابهٔ کرام مرثد بن ابی مرثد وخالد بن البکیر و عاصم بن‌ثابت وحبیب‌بن عدی وزید بن الدثنه وعبدالله بن‌طارق راهمراه ایشان ارسال‌فرمودند. چون‌ایشان بلب‌آب رفیع نام‌واصل کشتند.

خائنان غدار بر رفیقان صادق وبهادر ونامدار قیام نموده ودران نزدیکی ازبنی هذیل امداد خواسته وبقدر صدنفر فراهم امده قرار بران دادندکه برای استبدال اسیران که دردست اسلام دارند اصحاب مشارالیهم‌را گرفتار سازند ۰ ولیکن ایشان روی امتناع نشان‌داده وخودرا بطرف کوه کشیده وبمقاومت غداران چنان سعی بلیغ نمودندکه مرثد وخالد وعاصم درجنك شهید شدند۰ ودشمنان غدار دیگران‌را گرفتار کرده بجانب مکه می‌بردندکه دراثنای‌راه ابن‌طارق نیز بندرا گسسته برغداران نابکار حمله‌اورده بقتل رسید ۰ وباقی دونفر دیگررا بمکه رسانیده بکسانیکه خویشاوندان شان درجنك احد کشته‌شده بودند فروخته بقتل رسانیدند۰

غزوهٔ بئیر معونه

بعدازین وقعه بتاریخ بیستم ماه صفر رئیس قبیلهٔ عامر بن صعصعه مسمی ابو براء ابن مالك بابعضی هدایا بحضور فایض النور رسول‌الله مشرف گردید۰ پیغمبر علیه‌السلام فرمودکه‌من‌هدیهٔ مشرك‌را قبول نمیکنم۰ واورا بهدایت دعوت کردند۰ اگرچه‌وی بفرمان پیمبر امتثال نکرد ولیکن چندان تباعد هم نورزید وگفت اگربعضی اصحاب بطرف نجد رفته مردمان‌را دعوت نمایند چنان گمان می‌برم‌که بسیاری کسان دین اسلام‌را قبول خواهند کرد ۰ گفتند می‌ترسم که ایشان هم‌غدرمی‌نمایند ۰ ابو براء گفت‌من‌ایشان‌را حمایه میکنم ۰ بنابرین همراه منذر بن عمرو الانصاری‌بیك‌روایت چهل وبروایت‌دیگر هفتاد نفر ارسال فرمودند۰ وقتی‌که‌ایشان ببئیر معونه واصل گردیدند حرام بن ملحان‌را بانامهٔ رسول‌الله علیه‌السلام‌بعامر‌بن‌طفیل‌روانه کردند۰ مگرشخص مرقوم‌مکتوب‌را

ناخوانده حرام را بقتل رسانید و برای استحکام رفیقا نش نیز از بنی عامر امداد طلبید. اگرچه بنی عامر برای محافظهٔ ناموس ابو براء دعوتش را اجابت نمودند. مگر آن اشخاص را که از بنی سلیم ورعل وذکوان خواسته بود زود آمده همگنان را بقتل رسانیدند. واز اصحاب تنها عمر و بن امیه اسیر گشته وچون وی از قبیلهٔ مضر بوده باعامر قرابت داشت بنابرین رهائی یافته بجانب مدینه بشتافت ودراثنای راه دونفر از بنی سلیم دیده ونمیدانست که ایشان بارسول الله معاهده دارند. پس هردورا کشته بحضور پیغمبر علیه السلام مشرف گردیده ووقعهٔ فجیعهٔ ماضیه نقل کرده ودرمیان سخن قتل آن دوکس را نیز بیان نمود. انحضرت فرمودند که بایدکه دیت مقتولین مذکورین را ادا نماییم

غزوهٔ بنی النضیر

رسول الله علیه السلام برای دیت ان دومقتول مذکور بطلب اعانه بجانب بنی نضیر توجه فرمودند. وابوبکر وعمر وعلی بابعض اصحاب رضی الله تعالی عنهم درپای دیوار خانهٔ قرار گرفتند. بنی النضیر تکلیف را قبول نموده ورسول الله علیه السلام از انجا برخاسته باز گردیدند. چون اندکی درعودت ایشان تاخیر افتاد پس صحابهٔ کرام در دنبال ایشان بشتافته ودر مدینهٔ منوره بملاقات ایشان مشرف گشته سبب تاخر را سوال کردند. پیغمبر علیه السلام گفت وحی امدکه یهودیان بنی النضیر از بام خانه برای انداختن یك سنك آسیا بر پیغمبرخدا عمرو بن جحاشی را معین کرده اند. بنابرین بجانب دیگر میل نموده بودم. بعدازان بجنگ بنی النضیر امر نموده وبسال چهارم هجریه درماه ربیع الاول عسکر اسلام بحرکت امده ومدت شش روز یهودیانرا

محاصره کرده بشفاعت بعض کسان تنها بجلای وطن دشمنان اکتفا نمودند .

غزوهٔ ذات الرقاع

بعد ازغزوهٔ بنی النضیر رسول علیه السلام درسال چهارم هجریه تاماه جمادی الاولی درمدینهٔ منوره اقامت ورزیده و بعدازان باعساکر اسلام بجانب نجد عزیمت فرمودند . اما از هردو طرف بی وقوع کارزار واپس کشتند . ورسول الله علیه السلام نیز بسوی مدینهٔ منوره عودت فرمودند .

غزوهٔ بدرالموعد

چون در هنکام تحریر محاربهٔ احد بیان شده بود که درحین انقضای محاربهٔ احد ابوسفیان برکوه برآمده بجیش اسلام خبر داده بودکه سال آینده برای جنك آماده باشند . واز طرف اسلام نیز باذن پیغمبر علیه السلام قبول شده بود . پس بتاریخ سال چهارم هجرت درماه شعبان بدخول میعاد رسول علیه السلام بجانب بدر متوجه کشته ومدت هشت روزدر انجا اقامت فرمودند . اکرچه ابوسفیان هم بالشکریان قریش ازمکه برامده بود ولیکن ببهانهٔ قحط باز رجعت نمود .

غزوهٔ دومة الجندل

بسمع همایون حبیب خدا واصل کردیدکه لشکر دشمنان درمقام دومة الجندل فراهم امده اند . اکرچه ایشان هم بسال پنجم هجرت درربیع الاول بمقابلهٔ بدخواهان توجه فرمودند . ولیکن هنوز بجای مذکور واصل نشده بودندکه عسکر دشمنان خودبخود پراکنده

و پریشان شده رو بکریز نهادند . ورسول الله علیه السلام نیز بی جنك و پیکار عودت فرمودند .

غزوهٔ خندق

چون بنی النضیر بطرف خیبر وشام فراخور استدعای خود مطرود ومنفی شده بودند پس بغض وعداوت را درحق اسلام انچنان قویتر کردانیدند که بعض بزرکان ایشان باجمعی کلانتران بنی وائل بمکه رفته وطائفهٔ قریش را بجهت کارزار پیغمبر علیه السلام واهل اسلام بتحریك آورده ومتوقفان را نیز بوعدهٔ مال ومنال اطماع نموده و بعد از عقد اتفاق با قریش بسوی بنی غطفان شتافته وایشان رانیز در دائرهٔ اتفاق درآوردند . چون خبر اتفاق ایشان بسمع همایون رسول یزدان واصل کردید . باطراف مدینهٔ منوره برای ساختن خندق مبادرت وذات مقدس ایشان نیز همراه اصحاب بکندن مباشرت فرموده برای حفر هر چهل زراع مکعب ده نفر رامعین کرده دراندك زمان بحد ختام رسانیدند . وزنان وکودکان را بمکانهای مستحکم برده در پناه کذ اشتند . و باشهر اقوال ازجانب رسول ایزد متعال سه هزار رجال برای جنك وجدال خصمان بدسکال مهیا شده وابو سفیان نیز باده هزار نفر جرار قریش وکنانه وقبائل متفقهٔ دیکرمانند یهود وغیره بحرکت امده مدینه را محاصره کردند . درین اثنا خبر نقض عهد بنی قریظه نیز بکوش هوش پیمبر رسیده وچند نفر از اصحاب کبار نیز رفته صحت آنرا بدرجهٔ تحقیق رسانیدند . وچون کار کار زار بسیار دشوار کردید . پس پیغمبر علیه السلام برای تفریق اتفاق دشمنان همراه صحابهٔ کرام در باب وعدهٔ تأدیه نمودن ثلث

از محصول خرمای مدینه بقبیلهٔ غطفان مشورت مینمودند که از انصار سعد بن معاذ رضی‌الله عنه برخاست و کفت یارسول‌الله آیا در ین خصوص امر الهی صادرشده و یا از قلب منور رسول‌الله فکری طلوع نموده و یا تنها برای خیر ماتصوری بوجود آمده است . کفتند من می‌بینم که قبائل عرب برای جنك و پیکار شما اتفاق کرده اندلاجرم می خواستم که قبائل غطفان از اتفاق دشمنان متفرق شوند . سعد بن معاذ بسخن اغاز نمود و کفت ایشان در زمان جاهلیت هم بی پول یکدانهٔ خرمارا از مانمی توانستند کرفت اکنون هم بجز ضرب شمشیر چیزی دیکر بدیشان نخواهیم داد . بنابرین کار بپیکار قرار یافته بعضی دلیران کار زار وکردنان نامدار قریش اسپان تیز رفتار خودرا برعسکر اسلام دوانیدند . ودرمیان ایشان خندق حائل کشته باز کردیدند وکفتند این نخستین باراست که فریبی چنین درمیان عرب رو یداده است و بار دیکر نیز چند سوار از یك طرف خندق که چندان پهنائی نداشت بیك جاه کذشته طالب کیر ودار شدند . چون از طرف اسلام علی کرم‌الله وجهه بمیدان مبارزه در امده عمر بن عبد ودی را باخاك یکسان ساخت . پس دیکران ازمشاهدهٔ اینحال ازراهی که درامده بودند باز برامده بلشکر خود التحاق نمودند .

درین اثنا بربازوی سعد بن معاذ برك فصدش تیری جان شکار کارکرشده ودست مناجات‌را بدرکاه قاضی الحاجات براوردو کفت ای بار خدایا اکر بعد ازین هم همراه قریش جنك ماروی دهدتا جنك همراه شان نکنم جانم رامستان . واما اکر بغیرازین درمیان مامحاربهٔ بوقوع نیاید بهمین زخم جان شکارکه دارم شهادتم رانصیب

وتا از بنی قریظه اخذ ثار نمایم مدت حیاتم را تمدید کردان درین اثنا یکی از بزرکان بنی غطفان بنام نعیم بن مسعود بجانب اسلام آمده و با رسول علیه السلام ملاقات کرده و اسلامیت خود را پنهان داشته بجانب قوم خود عودت نموده بصورت خفی درمیان بنی غطفان وبنی قریظه وقریش برای انداختن تفرقه سعی میکرد که ناکهان یك ریح عاصف بظهور آمده خیمه وخرکاه احزاب متفقه را انچنان زیروزبر وديك وديكدانها وتوشه وتوشه دانهای ایشان را بر باد وهدر کردانید که جمعیت شان پریشان وحال نکبت اشتمال شان درزبان مردمان داستان کردید . اکرچه درکتب سیر محرر است که این محار به بتاریخ سال پنجم هجریه بوقوع آمده ومحاصرهٔ مدینه بقدر سی روز ممتد کشته است . ولکن بموجب دلائل قطعیهٔ عبدالرحمن بن خلدون که بیان کرده است فی الحقیقه بتاریخ سال چهارم هجرت قبل ازغزوهٔ دومة الجندل بوقوع آمده است

غزوهٔ بنی قریظه

روزی که رسول علیه السلام بمدینه عودت فرمودند. درهمان روز وقت نماز پیشین ازسبب نقض عهد بنی قریظه برای غزای ایشان بوحی الهی مأمور شده بجیش اسلام امر نمودند که نماز دیکررا درانجا باید خواند. وفی الفور عساکر اسلام بدان جانب توجه نموده ومدت بیست و پنج روز انچنان محاصره ومضائقه را بهم رسانیدند که بنی قریظه مجبور شده بخدمت رسول علیه السلام عرض کردند که ما بحکم سعد بن معاذ رضی الله عنه راضی شده دردائرهٔ اطاعت خواهیم درامد . سعد بن معاذ حکم نصب شده کفت چون

ایشان نقض عهد نموده و باقریش متفق شده و باستیصال اسلام جرأت ورزیده بطریق نامردی بصورت بد حیله کاری کرده‌اند پس باید که جزا وسزای افعال شنیعهٔ خودرا نیز دریابند . بنابرین اگرچه ازشش صد نفر بیشتر باخاتونی بنام بنانه که قاتل خلاد بن سوید بود درکوچه‌های مدینه جزای عمل خود یافتند . بااین همه بعض ازایشان نیز باب عفو سیراب شدند . بعد ازاجرای حکم مذکور زخم تیر که بزرگ سعد بن معاذ کارگر شده بود بازشده بدرجهٔ شهادت واصل گردید

غزوهٔ غابه

بعداز چند روز از محاربهٔ بنی قریظه شیخ غطفان مسمی عیینه شتران رسول علیه السلام‌را که درمکان غابه‌نام می چریدند تاراج وچوبان‌را کشته وزنش‌را نیز گرفتار کرده می برد که سلمه بن عمر آن حال‌را مشاهده کرده و بر پشتهٔ ثنیةالوداع بر آمده باآواز بلند وقعهٔ مذکوررا بسمع اهل مدینه رسانیده دنبال غارت گران دویدن گرفت ورسول علیه السلام نیز بابعض گردان زود برامده حیوانانرا ازدست غارت کنندگان استرداد نمودند . درین محاربه ازطرف اسلام تنها محرز بن نضله شهید شده وعیینه بااتباع و رفقای خود رو بگریز نهاد

غزوهٔ بنی المصطلق

بسمع همایون رسول‌الله واصل گردید که حرث بن ابوضرار وبنی‌المصطلق برای دفعهٔ اسلام حاضرمیشوند . پس پیغمبر علیه السلام نیز بتاریخ سال‌ششم هجریه درماه شوال بامقداری ازعساکر اسلام ازمدینه برامده بجهت استیصال بنی‌المصطلق عزیمت فرمودند .

ونزديك مكانى مسمى مريسيع فريقين با هم ملاقى شده مشغول كارزار كشتند وبنى المصطلق مغلوب وپريشان كرديده وبسيارى كسان از ايشان بدست اسلام اسير شدند. ودختر حرث بن ابو ضرار نيز اسير شده بسهم ثابت بن قيس اصابت نموده. وچون رسول عليه السلام انرا خريده وآزاد كرده بعقد نكاح خود در اوردند. پس همكى خويشاوند انش را خداوندان بندكان ازروى تعظيم وتكريم رسول الله عليه السلام از حلقهٔ بندكى آزاد نمودند. چنانچه از صد نفر بيشتر اسير تحرير كرديد. درين اثنا درميان دو نفر از انصار ومهاجرين نزاعى بوقوع آمده وعبدالله بن ابى بن سلول مانند شتر مست كف بردهان آورده بعضى هزيان را بيان نمود كه از استماع آن قلب منور حضرت پيغمبر كه آينهٔ صور غيبيه بود مكدر كشت. وازين حال فرزند عبدالله بن ابى آكاهى يافته وبحضور ساطع النور حضرت رسالت پناهى مشرف شده كفت اكر از چنين خيانت بطرد وتبعيد پدرم از مدينه فرمان پيغمبرى صادر كردد هراينه ما اورا از دخول مدينه منع مينمايم. بعدازان بپدر خود نيز رفته كفت تارسول الله عليه السلام نفرمايند بايد كه در مدينه داخل نشوى فى الجمله وقتى كه باز باذن پيغمبر عليه السلام داخل مدينه شد. فرزندش باز بحضور سعادت پيغمبر عليه السلام مشرف شده كفت اكر قتل پدرم نيز اقتضا نمايد بايد كه بمن امر فرمائيد تاسرشرا بدست خود بريده بخدمت مى رسانم. اما اكر از دست ديكرى بقتل رسد مى ترسم كه غيرت فرزندى بجوش آمده بقتل مؤمنى كه مشركى را كشته باشد دركناهى عظيم كرفتار بشوم. ازين

سخن پیغمبر علیه السلام ممنون شده فرمودند که بپدر تو هیچ گزند نخواهد رسید.

(عمرهٔ حدیبیه)

بتاریخ سنهٔ ششم هجرت سنیه در ماه ذی القعده رسول علیه السلام بقصد زیارت بیت الحرام احرام بند گشته هرچند قبائل اسلام راکه باطراف مدینه اسکان داشتند برای بردن همراه خود تشویق بسیار فرموده بودند. مگر تنها بقدر یکهزار و پانصد نفر ازمهاجرین وانصار برای سفر حاضر شده بطریق اشتی بجانب مکه عزیمت فرمودند. اما طائفهٔ قریش خالدبن ولید را بامقداری عسکر برای ممانعت ایشان درمکه معین کردند. چون این خبر بسمع همایون پیغمبر علیه السلام واصل گردید ازراه انحراف ورزیده وبحدیبیه واصل گشته بجهت فتح باب مکالمه باقریش عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه را بطریق سفارت بسوی مکه ارسال نمودند. چون اهل اسلام درانجا ازعدم آب بشدت تشنگی بیتاب شدند. پس رسول الله علیه السلام فرمودند تاتیری ازترکش برآورده درجایی نصب کردند وبمجرد برآوردن تیر آنقدر آب اززمین جوش زده روان شد که همگنان بااسپان تیز رفتار وحیوانان باربردار تازه وسیراب گشتند. بعدازان پیغمبر علیه السلام ازکثرت اشتیاق که بصلهٔ رحم داشتند فرمودند که اگر قریش مارا ازدر آمدن مکه ممانعت نمینمودند. حقوق تصرف هر خطهٔ که میخواستند بدیشان میدادم. درین اثنا خبری چنان شایع شد که طائفهٔ قریش عثمان بن عفان راکه بطریق سفارت رفته بود بقتل رسانیدند. ازین خبر دهشت اثر همگی دلاوران اسلام که همراه پیغمبر علیه السلام بودند بجان رنجیده

وزیر درختی فراهم آمده و برسول‌الله علیه السلام بیعت نموده چنان قرار دادند که تافدا شدن همکنان بر قریش حمله آرند . وآن بیعت‌را بیعة‌الرضوان نام نهادند . اما درآندك فرصت کذب خبر مذکور بظهور آمده وسهیل بن عمرو نیز از جانب قریش بطریق سفارت‌رسیده ودرمیان‌رسول‌الله وعمر ومذاکرهٔ مخصوص بهم‌رسیده قرار برآن یافت که (من بعد کسانی که‌ازطرف‌اسلام بجانب‌قریش هجرت نمایند باید که ایشان‌را بدست اسلام تسلیم نکنند. و کسانی که‌از قریش بسایهٔ‌اسلام پناه آرند‌ایشانرا بازبدست‌قریش بسپارند . واهل اسلام درسال‌آینده همکی سلاح‌راکذاشته تنها بایك شمشیر برای زیارت‌مکه بیایند) پیغمبر علیه السلام تحریر صحیفهٔ عهدرا بعلی بن ابوطالب امر نمودند . مشارالیه درافتتاح عهدنامه چنان نوشت که‌درمیان محمد رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم وسهیل‌بن عمرو وقراری که داده‌شد اینست. مکر سهیل بن‌عمرو وبجانب پیغمبر متوجه‌شد وکفت اکرما رسول‌الله بودن ترا تصدیق میکردیم درمیان‌ما چرا اختلاف واقع میشد . اکرچه رسول‌الله علیه‌السلام برای برداشتن فقرهٔ مذکور بعلی کرم‌الله وجهه اشارت فرموده بودند . اماعلی قبول نمود. پس پیغمبر علیه‌السلام عهدنامه‌را بدست مبارك خودکرفته بجای آن‌فقره تنها محمدبن عبدالله تحریرفرمودند.

تا آن زمان کسی ندیده بود که رسول علیه‌السلام حرفی نوشته باشند اکرچه اهل اسلام ازعهدنامهٔ که درمیان اسلام وقریش‌قرار پذیرکردیده‌بودخیلی‌اندوهناك شده‌قیل‌وقال بسیار بهم‌رسانیده‌بودند. اما اصحاب کبار بدیشان چنان بیان کردند که چون رسول‌الله علیه السلام ازشما بهترمیدانند. پس شك وشبهه ندارد که نتیجهٔ این عهد

نیز بخیر وخوشی سرانجام نیابد. وبدین کلام قلب محزون اهل اسلامرا شادکام ساختند. اگرچه بعدازان مسلمانان بعضی کسانرا که باسلام اینجا آورده بودند بقریش تسلیم نموده وکسانی‌راکه ازاسلام بقریش رفته بودند طلب نکرده بودند. باانهمه ازسبب معاهدهٔ مذکور مسلمانان ومشرکان بامنیت تمام بمناظره ومباحثه در پیوسته ودرمدت دوسال بیشتر از آنان که از ظهور اسلام تاروز معاهدهٔ حدیبیه بفروغ سراج رسالت وشعاع مشکوة نبوت ازبادیهٔ گمراهی برآمده راه هدایت یافته بودند دردائرهٔ اسلام داخل شدند.

(فرستادن ایلچیان بجانب ملوك)
(برای دعوت دین اسلام)

رسول‌الله علیه‌السلام ازروز صلح حدیبیه تازمان ارتحال همواره ایلچیانرا بانامه‌ها برای دعوت دین اسلام بجانب ملوك ارسال مینمودند. وازمیان ملوك وسلاطین حکمران قسطنطنیه هرقلیوس وفرمانفرمای مصر مقوقس نامهٔ سعادت پیمبرابا عزاز واکرام گرفته وجوابی ادیبانه نوشته وسفیران اسلامرا ممنون ومسرور گردانیده باز فرستادند. چنانچه مقوقس بعض هدایارا نیز ارسال نموده بود ملك حبش هم دین اسلام را قبول کرده وجوابی که متضمن محبت وعبودیت بود نوشته بخدمت رسول‌الله علیه‌السلام ارسال نمود. اگرچه بسیاریٔ ملوك یمن هم بالتزام ادب مقابله نموده بودند. ولیکن شاه‌ایران پرویز از روی بی ادبی نامهٔ سعادترا دریده. وفرمانفرمای شام شمرالغسانی نیز جوابی مخالف داده‌بود مگر چنانچه در اندك زمان شکم پرویز را شیرویه بخنجر خون اشام درید. مملکت شمر نیز بعد از مدتی در قبضهٔ تصرف اسلام در افتاده خودش هم محقر گردید. میگویند بتاریخ سنهٔ هفتم هجرت

شب دهم جمادی الاولی جناب رسول الله بانویه و خرخسره نام کسانرا که وکیل کسری مسمی بازان از یمن بامر پرویز برای تهدید پیغمبر خدا فرستاده بود بحضور فایض النور خود خوانده بعد از احسان و اکرام فرمودند که امشب شیرویه پدر خود پرویز را کشته است. باید که شما زود رفته فرستندهٔ خودرا یعنی باز انرا ازین حال آگاهی داده بگوییدعن قریب ممالك ایران نیز بزیر حکم اسلام خواهد در آمد. واکر بازان وحدانیت جناب پروردکار ورسول بودن من از جانب کردکار ایمان نماید. اورا بر مملکتی که اکنون بوکالت حکمرانی میکند حاکم مستقل میکردانم. ایشان هم زود رفته امر رسول الله علیه السلام را ببازان تبلیغ نمودند. چون شیرویه بر تحت پرویز نشسته شاهیٔ خودرا اعلان کرده و بجانب بازان هم خبر جلوس خود فرستاده بود. پس طوری که رسول الله علیه السلام فرموده بودند در اندك فرصت بعینه ظاهر شده بازان هم بمخبر صادق ایمان اورد. وقتی که اسلام یمن را فتح کردند بازان را بر مملکتی که زیر تصرف داشت تاهنکام وفاتش ابقا نموده حکمران مستقل کردانیدند.

اکنون وقت انست که درینجا ازروی شاهد بحثی عظیم نقاب حجاب را برداشته درمیدان امتحان ظفر ونصرت شهسوار قلم حقایق رقرا درانظار اهل انصاف رخصت جولان داده آید.

مطالعه کنندکان کتب سیر رسول الله میدانند که درتمامیٔ نامه های سعادت که پیغمبر علیه السلام بملوك وسلاطین فرستاده بودند تنها نامهٔ ملك حبش نجاشی مشتمل برانواع الطاف ونوازش بوده ودرنامه های دیکران یابرای قبول دین اسلام ویاتأدیهٔ جزیه انداز ووعید.

ومعترضان تکالیف مزبوررا باعلان حرب تهدید شدیدشده بود. هرچند هنوز بهادران مهاجرین مکه‌ودلاوران انصار مدینه درشمار بسیار اندك بودند چنانچه درغزوهٔ ابوا همکی عسکر اسلام عبارت ازدو یست‌نفر بودند. اکرچه بمحاربهٔ احد خیلی اعتناهم شده بود بازدلالت برآن میثماید که عسکر اسلام درآن محاربه هم ازهفصدنفر بیشترنبودند. بااین همه‌رسول‌الله علیه السلام همین لشکر پیك ظفر قلیل المقدار اسلام‌را برعشائر واقوام عرب که بذات مقدس شان مخالفت داشتند میفرستادند. وچون دراندك فرصت شمار دلاوران نامدار بچند هزار نفر بالغ شد. پس بر دولت ایران و روم نیز بحرکت آمده. وباکسانی که در قبول دین اسلام ویا در اعطای جزیه روی امتناع مینمودند کارزار نموده بجبر وقهر مخالفان را در دائرهٔ اطاعت در اورده اند. یعنی در مدت ده‌سال لشکر اسلام بر جزیرة‌العرب وعراق واطراف شام مستولی کشته. ولوای سعادت‌التوای اسلام باطراف واکناف عالم انوار وحدانیت پروردکار نشرنموده. وبعد از انتقال رسول‌الله علیه‌السلام نیز در اندك زمان نور سراج دین اسلام برمعمورهٔ مشارق ومغارب مانند ضیای آفتاب جهانتاب شعشعه پاش کردید. وتا تاریخ نودو دو سال هجریه از کاشغر یعنی از اقصای مشرق تا بحرمحیط غربی واز شمال تاقسطنطنیه عساکر اسلام بتأیید جناب یزدان ممالك فراوان فتح وتسخیر کرده. ومحاسن مدنیت را از بادیهٔ بدویت باقطار عالم برده. وجمیع دیار را بقوانین‌عادله ومحاسن اخلاق انسانیه تربیه داده. وبآداب ومعارف فائقه واصول قواعد رائقه ایوان سعادت اقتران دولت وملت اسلام را تأسیس نمودند. آیا از هنکام

ظهور تحریر فن تاریخ تااین زمان وقوعات فرمانفرمایان دول عظیمه ویا فتوحات بزرکان اقوام جسیمه که کاه کاه بظهور آمده ولوله انداز میشدند بفتوحات اسلام مشابهتی دارند. اکر تصور وتفکر وقوت وقدرت ووسعت مملکت ومکنت وحشمت ونتیجهٔ احوال دولت ملوك عظام که در دنیا شهرت تمام دارند بیان نماییم.

امید واثق برآن داریم که مردمان صاحب انصاف شرف ومزیت اسلامیه ورسالت حضرت نبویه که ذات مقدس ایشان مبعوث بالحق بوده بنای اسلام را براساس متین کذاشته‌اند اعتراف وتصدیق خواهند کرد.

ازحکمداران نامدار نخستین وقدیمترین ازفراعنهٔ مصر رمسیس ثانیست که درمیان یونانیان قدیم بنام سیزوستریس شهرت داشت. دوم ازنمرودان بخت نصر. وسیوم اسکندر یونانی ویااسکندر ذوالقرنین. وچهارم ازرؤسای تاتار اتلا. وپنجم ازرومیان سزار. وششم حکمران اقوام مغول جنکیزخان. وهفتم نیز ازترکان تیمور کورکانیست.

رمسیس ثانی که ازسلالهٔ نهم فراعنه مصر بود. سه‌هزاروسه صدوسی سال پیش ازین بالشکر فراوان بحرکت امده وبسیاریٔ معموره‌ها را خراب کرده تامحل (مسوپوتامیا) که درمیان نهر فرات وشط عرب است یعنی تاجزیرهٔ ابن‌عمر واصل کردید. میکویند بربعضی سواحل اناطولی هم مستولی شده ومردمان بلادمفتوحه‌را فراخور اصول مصریان ببتپرستی جبر مینمود. ولیکن بسیار نکذشت که کروه ستمدیدکان کاردرا براستخوان دیده وبرپاشده ازجور واعتساف مصریان خودرارهایی دادند بخت نصر نیز

دو هزار و چهار صد و هشتاد سال پیش از ین از بلدهٔ بابل با عسکر فراوان برآمده و دیار سوریه را پایمال و بندگان خدای متعال را بدحال و بنی اسرائیل را استلحام و قدس را با مسجد شریف ویران و همگی علما و کبرای بنی اسرائیل را بزنجیر ظلم گرفتار ساخته ببابل فرستاد . وازهرطرف که میگذشت شیشهٔ ننگ و ناموس مردمانرا شکسته وخانمان بیچارگانرا سوخته درنده آسانا اراضیٔ سفلای مصر استیلا وآثار عمران را ویران و کتبخانهٔ ایشانرا آتشزده باخاکستر یکسان ساخت . القصه تا بیست هشت سال برین منوال بظلمهای رنگارنگ اهل مصررا چنان بتنگ آورد که گروه ستمدیدگان ازجور بی پایان آن ظالم جانستان بجان آمده وباهم یکدل ویکزبان شده آن غیور مغروررا بزور ازمصر دور ومهجور گردانیدند ودراندك زمان آن ستمکار غدار هم بزنجیر علت جنون گرفتار وبربادپای نامرادی سوارشده بسوی دارالبوار رفتار نمود .

دو هزار وصد سال پیش ازین اسکندر نیز که هنوز نوزده ساله بود بعد ازوفات پدرش فیلیپوس بن امنتاس برتخت ملك ماکدونیا که ازآبا واجدادش موروث مانده بود جلوس نمود . چون اهل تراکیا یعنی ساکنان روم ایلیٔ شرقی و پولو پونسیا یعنی موره واتقا یعنی اتینا ودیگر هم ازساکنان بعض جهات روم ایلی بزور وجبر مطیع فیلیپوس شده بودند . پس اسکندر ذوالقرنین را کودك شمرده وگردن خودرا ازحلقهٔ فرمانبرداری برآورده طاغی وباغی گشتند . ولیکن آن پادشاه نوجوان آتش طغیانرا دراندك زمان خاموش گردانیده واهل روم ایلی را بازدرحلقهٔ اطاعت خود درآورده . وخراجی که پدرش بدارا میداد بکلی بریده باچهل هزار نفر جرار ماکدونیا که

پدرش فیلپوس بطرزی جدید معلم کردانیده بود بمصر رفته و بعد از فتح آن دیار مانند برق خاطف وریح عاصف بممالك شرق کذشته وملك ایران وتوران را درقبضهٔ تصرف خود در اورده بجانب هندوستان نیز تجاوز نمود. ودرهنکام عودتش که سی ودوساله بود ببابل رسیده بعلت تب محرق وفات نمود. اکرچه ملازمان رکابش نعشش را با ازدحام تمام برداشته وبشهر اسکندریه که بنای اوست برده دفن کرده اند. ولیکن هنوز هم معلوم نیست که قبرش کجاست.

درزندکانی آن پادشاه نیز چیزی که از محاسن باشد بوجود نیامده. بلکه بسیاریٔ ممالك وسیعه ویران وکتابخانهٔ ایران را باخاکستر یکسان ساخته عالم را ازعلوم وتواریخ قدیمهٔ شرقیه محروم کذاشته است.

میکویند آن هم در آخر عمر مبتلای خمر کشته وبعضی سرامدان دولت خودرا درحالت مستی بدست خود قتل کرده است. چون بتپرستان یونان قدیم که ستارهٔ مشتری را یزدان بزرك دانسته ودرهیکل برقع بصورت انسانی که دو شاخ داشته باشد تصویر میکردند. اسکندر نیز بتاج خود شکل دو شاخ کذاشته وخودرا بفرزندی مشتری نسبت داده ودر زمرهٔ یزدانان داخل شده بصهبای جنون چنان سرکرم کشته بود که در اندك فرصت دولت واقبال را پدرود نمود. وبزرکان لشکریان فرزندش را که آن هم اسکندر نام داشت ناپدید. وممالك مفتوحه را درمیان خود تقسیم کرده هریك درجایی که یافت شده بود حاکم مستقل کردید. مکر ایشان هم بظهور جمهور روما پایمال شدند.

سزار هم یك هزار وهشت صد وهشتادسال پیش ازین بظهور

آمده جمهوریت رومارا که ازمدت هفصدسال بمراعات قوانین اساسی متین نهاده جهانگیر شده بود برهم زده خودرا شهنشاه گردانید ولکن دراندك زمان بدشنهٔ خون آشام انتقام روز حیاتش شام شده درچاه سیاه عدم گمنام گردید • وبعد ازان اخلافش بنام تیریوس ونیرون وقزاقاللا وتؤذوسیوس ومانند ایشان دیگر شهنشاهان روما نیز برتخت شهنشاهی نشسته ودرراه نصرت دین نصارا مخلوق خدارا بلا استثنا قتل کرده هم دولت خودرا بی‌نام ونشان وهم عالم مدنیت‌را خراب وویران ساختند •

آتلاهم ازتاتارستان باسواریٔ بیکران مانند تندراتش فشان ازدیار جرمان وفرنگستان گذشته شهر رومارا بنیران عدوان بخاك یکسان ساخت ولیکن درهنگام عودتش باز درفرنگستان طالع تختش معکوس ولوای بختش منکوس شده وتار وپود سودش ازهم گسسته بالشکری که همراهش بود محو ونابود گردید •

درقرن سادس هجرت سنیهٔ نبویه جنگیز خان ودراوائل قرن تاسع تیمور خان گورکان نیز بلاد شرق‌را پایمال ودماء بشررا استحلال وساکنان ممالك قطعهٔ آسیارا بلااستثنا نگونسار وبخون چندین هزاران هزار بندگان پروردگار دامن شهرت خودرا داغدار ساخته بادست خون آلود بسوی حضرت معبود عزیمت نمودند اینك حال واحوال ونتیجهٔ افعال واعمال بزرگترین پادشاهان گیتی ستان که نام ایشان تااین زمان درالسنهٔ انام داستان گشته ودر تواریخ روزگار نیز ایشان‌را ازهوشیارترین ابنای بشر شمار کرده اند علی طریق الاختصار بیان شده است • وهریکی ازایشان یاازاعضای یك خاندان حکمران • ویا ازدودمان سلطانی عالیشان • ویا ازسرداران قومی

بزرك ۰ ویا ازرئیسان قبیلهٔ سترك بوده برای کارزار وحصول نتیجهٔ افکار خزائن بیشمار ولشکر جرار ویاوران کیرودار وثروت مملکت ووسعت سلطنت ومزید مال ومکنت وکثرت شوکت وحشمت داشتند ۰ اما محمد علیه السلام قبل ازانکه کام سعادت فرجام را درعرصهٔ دنیا بکذارند پدر شان وفات نموده ۰ وذات خجسته صفات شان چون دریتیم یتیم مانده درکفالت عم خود ابوطالب یافت شدند ۰ اکرچه ابو طالب ازکثرت اهل وعیال وقلت مال ومنال درمعیشت مشقت میکشید ۰ ودست مبارك رسول الله علیه السلام نیز ازمال دنیا پاك بود ۰ اما باطبیعت پسندیده واخلاق حمیده واطوار برکزیده که ازدنیا ومافیها کرانتراست درمیان نوع خود ماندنوری که درشب دیجور بظهور آید دروطن خود یعنی درارض حجاز که ازحلیهٔ عمران ومدنیت عاری بود ۰ وساکنانش نیز دربادیهٔ ظلمت آباد جهل وعناد بافقر وفاقه حیران وسرکردان می کردیدند ۰ بظهور امده ۰ وبموجب سالف البیان درهنکام صباوت نیز درمیان قوم وقبیله بصلاح حال وصدق مقال معروف وموصوف بوده باسم امین تسمیه می شدند ۰ وقتیکه بوحی ونبوت مشرف شده عشیرت خودرا بدعوت توحید جناب باری اغاز کردند ۰ همکنان از ذات ایشان اعراض نموده ومحبتی راکه قبل ازان بذات مقدس ایشان داشتند بعداوت وخصومت مبدل کردانیدند ۰ مکر ذات بابرکات ان افضل کائنات بتتابع معجزات وتواتر ایات بینات مؤید کشته وبسیاری خردمندان اهل انصاف بخواهش تمام بدخول دین اسلام شتاب ورزیدند ۰ ودر اندك زمان جمعیت شان فراوان کردیده همکی قبائل عربستان ودیکر ملل واقوام را نیز بایمان واسلام دعوت

کردن کرفتند ٠ چون درقرآن کریم وفرقان واجب التعظیم والتکریم بمنطوق کلام سعادت فرجام (ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة) برای قبول کنانیدن دین مبین بعباد رب العالمین جبر وقهر نمودن ممنوعست ٠ زیرا که بندکان پروردکار درقبول دین ویا جزیه مخیر ومختارند ٠ پس تنها جنك وپیکار باآن مخالفان اشرار میشد که در اعطای جزیه عناد واصرار می کردند ٠ چنانچه تمامیٔ حکومتهای جهان بجهت ابقای امن وامان ونکهبانیٔ مال وجان مظلومان بتدارك الات وادوات ودیکر اسباب ومهمات بمال ومنال محتاج می باشند ٠ حکومت اسلامیه نیز بمال محتاج شده تنها مخالفانرا روی جبر نشان می دادند ٠ وموافقت کنندکان درهر دینی که بوده باشند همواره درحقوق مدنیه همراه اسلام همعنان می شدند . فی الجمله در اسلام مخصوص برای قبول کنانیدن دین یك قطره هم ازخون ریختن حرامست چونکه بنزول قرآن جناب یزدان اسلامرا از چنین فعل منع فرموده است . ازمبدأ ظهور اسلام تاسنهٔ چهلم هجرت سنیه خلفای راشدین یعنی ابو بکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله تعالی عنهم نیز موافق امر خدا وشریعت رسول مجتبی حرکت نموده دنیارا مسخر . ومدنیت را از بادیهٔ بدویت که سالها ابواب عمران دران مفقود ومقفول بود ببلاد معموره انتقال وجهانرا بنور عدل مالامال کردانیدند . اینك حال واحوال رسول ایزد متعال واخلاق پسندیده خصال آن برکزیدهٔ حضرت ذوالجلال برین منوال بود که بیان کردید .

نتیجه

آیا در زمان قدیم از مدت سه هزار وچهار صد سال رفتار وکردار حکمداران کیتی ستان که دراطراف جهان ولوله انداز عظمت

وشان شده اند باطوار ورفتار اسلام مشابهتی دارد. نه‌نه. بل قیاس هم قبول نمی کند. پس این ادارهٔ مقدسه که محمدعلیه‌السلام بجهانیان نشان داده است انچنان احسن و استوار است که تاجهان پایدارست اثارش نیز اشکارست. واکرانرا معجزهٔ ظاهر بکوییم چنان می پنداریم که مردمان هوشیار هرکز انکار نخواهند کرد. چونکه تااین زمان کافهٔ نوع انسان بحسب‌الخلقه در اجرای چنین اداره قادر نشده اند. چون خلقت بشریه جامع کیفیت انسانیه وحیوانیه است وپادشاهان کشور ستان نیز که بدنیا آمده ورفته اند ازین ترکیب طبیعی خارج نبودند. پس که ببندکان خدا بصفت حیوانیه غدر واعتساف وکاه بصورت انسانیه عدل وانصاف مینمودند . ومحض بانسانیت رفتار نمودن تنها ازخاصهٔ صفات انبیای عظام واصفیای کرامست که‌اداره طاهرهٔ ایشان الی‌یوم‌القیام معجزهٔ است عیان . کسانیکه ازتار یکیٔ دل‌بدان معجزاتکه بحد تواتر نرسیده اند انکار مینمایند باید که بدین معجزهٔ باهره که حکمش الی‌یومنا هذا بل‌الی اخر الزمان ظاهر ونمایانست ایمان بیارند . وکر بدین هم‌ایمان نیارند هرآیینه ازطبیعت انسانیه بکلی دور ومهجورند . (والله ذوالفضل‌العظیم) اکنون‌ما باز بسیاق تاریخ رجوع نماییم.

غزوهٔ خیبر

رسول‌الله علیه السلام بسنهٔ هفتم هجرت سنیه دراواخرشهر محرم نمیله بن‌عبدالله‌را درمدینه وکیل خود کذاشته بادو یست‌سوار ویك‌هزار وچهارصد پیاده بجانب خیبر رفتار نمودند . (وقتیکه پیغمبر علیه السلام بغزامی رفتند از اصحاب کرام یکی‌را درمدینه

وکیل خود می گذاشتند) چون درآن اثنا مسموع شد که ساکنان غطفان بامداد جهودان خیبر حاضر می شوند . پس رسول الله علیه السلام راست بجانب محل رجیعه رفته درمیان خیبر وغطفان درامده قرار گرفتند . وقبیلهٔ غطفان ازهراس دلاوران اسلام واپس گشته ولشکر اسلام یکان یکان بفتح استحکامهای خیبر اقدام ورزیده . وعلی کرم الله وجهه نیز دران هنگام بمعسکر اسلام واصل شده . ورسول الله علیه السلام لوای سعادت اللوا رابدو سپرده دیگر استحکامهارانیز فتح وتسخیر کردند . وقلعه ها که پسمانده بودند ساکنان انهانیز امان خواستند . و ایشانرا بدان شرط امان دادند که درهرسال نصف مال محصولاترا ببیت المال بدهند . وهر وقتکه پیغمبر علیه السلام برای ترك دیارشان امر نمایند باید که اراضی را باهل اسلام سپرده زودبدر روند . ایشان هم شرائط مذکور را قبول کرده تازمان خلافت عمر بن الخطاب در مملکت خود بنشستند . در ان اوان زینب بنت الحرث برهٔ را بریان کرده ودرمیانش زهرانداخته برسول الله علیه السلام پیشکش نمود . پیغمبر علیه السلام در اثنای طعام هنوز لقمهٔ را ازان گرفته در دهان مبارك گذاشته بودند که مسموم بودن ان بوحی دانسته وزود بیرون انداخته فرمودند که درین بره زهر گذاشته اند . مگر بشیر بن برا که طعامرا همراه رسول الله می خورد لقمهٔ را فرو برده فی الحال از تاثیر زهر افتاده وفات نمود . وزینب هم بحکم شرع شریف جزای عمل خودرا زود یافت . درین اثنا بعضی مهاجرین که در حبش مانده بودند عودت نموده وچون جعفر بن ابی طالب نیز درمیان ایشان بود پس پیغمبر علیه السلام بمشاهدهٔ روی ان خیلی

شادکام کشته وجعفر را در برگرفته و بر پیشانیش بوسه داده فرمودندکه (ما ادری بایهما اناسر . بفتح خیبر ام بقدوم جعفر) معنیش انکه نمی‌دانم که بکدامی ازین دوشاد شوم · ایا بفتح خیبر و یابقدوم جعفر ·

فتح فدك ووادی القرا

درهنگام فتح خیبر اهل فدك نیز امان خواسته واستدعای شان بموقف قبول رسیده وحاصلات انجا که بذات مقدس حضرت پیغمبر عائد بود بمسافرخانه تخصیص · ومحصولات وادی القرا که بضرب شمشیر فتح شده بود درمیان غازیان اسلام تقسیم کرده درشهر صفر بمدینهٔ منوره عودت فرمودند ·

عمرهٔ قضا

رسول‌الله علیه السلام بعد از فتح خیبر تانهایت ماه شوال درمدینه اقامت · و بعدازان فراخور صلحنامهٔ حدیبیه برای زیارت کعبه درشهر ذی‌القعده بجانب مکهٔ مکرمه توجه فرمودند · باستماع این خبر کسانیکه درمیان قریش باذات همایون حضرت پیغمبر عداوت کای داشتند زود ازمکه برامده تباعد ورزیدند · پیغمبر علیه السلام بمکه واصل شده وهفتاد رأس شتررا قربان کرده ودرهنگام دخول بیت‌الله دست راسترا ازاحرام براورده رکن سعادترا استلام · وبعدازان بااصحاب کرام دامنکشان ازبیت‌الله برامده وازسبب تعجیل قریش تنها مدت سه‌روز درمکه اقامت ورزیده بجانب مدینهٔ منوره عودت فرمودند.

غزوهٔ جیش الامرا

طائفهٔ قریش برای طلبیدن مهاجرین اسلام که بجانب حبش

هجرت کرده بودند. عمرو بن العاص را بطریق سفارت بسوی حکمران حبش نجاشی روانه نمودند . ولیکن ملك حبش التماس قریش را قبول نکرده ایلچی را بجواب رد باز گردانید . درهنگام عودت بقلب عمرو نور ایمان لامع گشته مسلمانیٔ خود را نهان داشته و بمکه واصل شده خالد بن ولید را از مافی الضمیر اگاهی داد. مشار الیه نیز افکارش را موافق افکار خود یافته وهر دو باهم ازمکه برخاسته درمدینه بحضور رسول الله مشرف شده ایمان خودرا اعلان نمودند . چون عثمان بن طلحه نیز هنوز نو مسلمان شده بود پس همگی اهل اسلام از ایمان آوردن این سه نفر که از بزرگان قریش بودند بسیار ممنون ومسرور گردیدند. بعدازان پیغمبر علیه السلام برای محاربهٔ رومیان بفرستادن لشکر اسلام بجانب بر شام قرارداده وبقدر سه هزار نفر ازعسکر غضنفر مرتب ساخته وزید بن حارث را امیر الجیش نصب کرده وخالد بن ولید را که مسلماً بمدینه آمده بود همراه زید بن حارث رفیق گردانیده گفتند اگر زید درمیدان گیرودار بسهم قدر پروردگار بسوی دار القرار رحلت نماید دران صورت جعفر بن ابی طالب را واگر انهم شهید گردد عبدالله بن ابی رواح را امیر جیش باید کرد واگران هم ازجام قدر شربت شهادت نوش نماید پس عساکر اسلام هرکسرا که بخواهند امیر جیش نصب نمایند . بعدازان دلاوران اسلام را درراه انداخته وداع نمودند . القصه عساکر اسلام بعد ازطی منازل وقطع مراحل ازملحقات شام بمکانی مسمی معان واصل گشته خبر یافتند که قیصر روم هرقل بقدر صد هزار نفر لشکر فرستاده وان قدر دیگر هم از قبیلهٔ لخم وجذام وسائر قبائل عرب که در برشام متوطن هستند مسلح گشته ازمضافات بلقا درموقعی مسمی مواب فراهم امده اند .

اگرچه عسکر اسلام دوشب درمکان معان اقامت وانجمن مشورترا عقد کرده میخواستند که احوال عساکر روم وکثرت ووفرت یاری کنندکان روم را بجانب رسول الله علیه السلام نوشته امداد دیکرهم بطلبند اما درین اثنا عبدالله بن ابی رواح بسخن آغاز نمود وکفت ای معشر اسلام بدانید که شما نه بکثرت شمار ونه بسلاح منتظم کارزار بپیکار خصم جان شکار امده هستید. بلکه شما بسلاح ایمان وقوت دین اسلام بجهت فدانمودن جان درراه جناب یزدان امده اید ، پس چرامی پایید . ازین کلام دردل بهادران اسلام تأثیری تمام حاصل شده ومیمنه ومیسرهٔ جیش را ترتیب داده براشکر رومیان که دروده (مونه) فراهم آمده بودند حمله آوردند . وزید بن حارث درعرصهٔ کارزار بتیر سینه فکار خصم خونخوار شهید کشته وبعدازان جعفر بن ابی طالب رایت سعادترا بدست راست کرفته وبر اسپ تازی نژاد سوار شده مانند شاهین طیار که برانبوه تزروان افتد بر دشمنان حمله آورده ودرهنکام ضرب وطعن اسپش کشته کشته ودرحالت پیادکی نیز چون شیر ژیان حمله های فراوان نموده تاکه دستش زخمدار شده وبازویش هم ازکارمانده ودرفش را بدست چپ کرفته بازمانند شیر خونخوار درمیدان کیرودار بیغمای جان دشمنان نابکار مشغول بود که بازخمهای جانشکار که ازهشتادزخم بیشتربودند بجانب دارالقرار رحلت نمود. بعدازان لوای سعادت التوارا عبدالله بن ابی رواح کرفته درمیدان رزم چون ببربیابان بجولان آمده شهید کردید. هرچند بعد ازان رایت سعادترا ثابت بن الاقرم برداشته طالب کیرودار شده بود ولیکن باتفاق مهاجرین آنرا بخالد بن ولید

سپردند. اگرچه مشارالیه هم مانند اسلاف بلکه بیشتر از یشان اشتیاق مصاف داشت اما عساکر اسلام باتفاق آرا قرار بدان دادند که ازمیدان حرب برآمده بجانب مدینهٔ منوره عودت نمایند. باتفاق راویان بدرجهٔ ثبوت چنان رسیده است که در روز نبرد مذکور پیغمبر علیه السلام بواسطهٔ منادی اسلامرا فراهم آورده شهادت امرای جیش را چنانچه بوقوع آمده بود یکان یکان علی الترتیب بیان و برای ایشان ازجناب یزدان عفو وغفران خواسته وفرزند جعفررا که هنوز طفلی خورد بود بحضور فیض گنجور خود طلبانیده و بمرواریدِ اشك ترحم نبواخته بخانهٔ جعفر امر نمودند تاخویشاوندان جعفررا ضیافت بدهند. چون لشکر اسلام نزدیك مدینه شدند رسول الله علیه السلام باستقبال شان برآمده و برشجاعت شان آفرین خوان گشته دلیری ومردانگی شانرا ستایش فراوان نمودند.

فتح مکه

چنانچه رسول الله علیه السلام بعد ازصلح حدیبیه مؤمنان وکافران قبیلهٔ خذاعه را بدائرهٔ اتفاق خود درآورده بودند طائفهٔ قریش نیز بنی بکر بن عبدمناف ابن کنانه را باخود متفق کرده بودند. مگرخون سه نفر که خذاعه درهنگام جاهلیت ازاشراف بنی بکر هدر کرده بود وبنی بکر ازسبب ظهور اسلام برای اخذ انتقام فرصت نیافته ودرمدت صلح حدیبیه که ازمشغلهٔ اسلام فراغتی حاصل کرده بودند. بنی بکر بجانب اخذ انتقام پرداخته وبرخذاعه که نزد یك آب مسمی و تیر مسکن داشت حمله آورده وازاشراف قریش صفوان بن امیه وعکرمه بن ابی جهل وسهل بن عمر نیز پنهانی باامداد بنی بکر شتافته بودند. خذاعه نیز ازچنین رفتار ناهنجار ایشان نزد رسول الله

علیه السلام شکایت آورد. وچون وقعه تحقیق شد ونقض عهد قریش بدرجهٔ ثبوت رسید. رسول‌الله علیه‌السلام نیز بقدرده هزار نفر ازمهاجر وانصار فراهم آورده ولشکری منتظم مرتب ساخته کفتند باید که طائفهٔ قریش ازین حال آکاهی نیابند. بااینهمه معلوم شد که‌حاطب‌بن ابی بلتعه برای آکاه کردانیدن قریش مکتوبی‌را نوشته بواسطهٔ زنی رهرونده روان کرده است. وبعض کسان بجهت تفتیش آن بشتافته وزن مذکوررا کرفته ومکتوبرا از میان مویهای سرش برآورده بخدمت رسول‌الله‌رسانیده حاطب را نشان دادند. عمر رضی‌الله عنه بقتلش اجازت میخواست که‌حاطب بعض عذرهارا بیان کرده وبمرحمت پیغمبر علیه السلام پناه آورده باآب عفو سیراب کردید.

بتاریخ سال دوم عهدنامهٔ حدیبیه یعنی درسنهٔ هشتم هجرت سنیه بروزدهم ماه رمضان‌لشکراسلام بفتح بیت الحرام‌توجه‌فرموده بعداز قطع مراحل وطی منازل بمکان مرالظهران واصل شدند. عباس رضی‌الله‌تعالی عنه بمقتضای شفقت ومرحمت‌که درحق اهل قرابت داشت باخود کفت‌چون ساکنان مکه ازحرکت رسول‌الله علیه‌السلام خبر ندارند. واکر قبل‌از اعلان امان بلشکر اسلام دوچار شوند هرآیینه بختشان سیاه وحال شان تباه خواهد کردید. وبرستور رسول‌الله سوار شده بیرون رفت تایکی‌را یافته بجهت تشویق‌استیمان قریش‌بجانب مکه ارسال نماید. اتفاقا درراه ابوسفیان وبدیل بن ورقا وحکیم بن‌حزامه‌را یافته ازماجرا خبر دادوکفت زود بجانب استیمان کرایید وکرنه‌کار بسیار دشوار شده‌است. وابوسفیانرا همراه خود بسوی معسکر اسلام می‌آورد که درراه عمر

رضی‌الله تعالی عنه ابوسفیانرا دیدو کفت ای دشمن دین خداچه کونه چنین بی‌پروا بلاخواستن امان بسوی لشکر اسلام می‌آیی. مکر خوب شد که خود بخود دردست ما افتادی . بعد ازان بجانب رسول یزدان بشتافت و کفت یارسول‌الله دشمن دین خدا بلااستیمان آمده‌است وبفرمای تاسرش‌را ازتن جدا نمایم. ابن‌عباس نیز بسرعت تمام بحضور پیغمبر علیه‌السلام مشرف شده ازسرتاپا ماجرا رابیان‌نمود. رسول‌علیه‌السلام بعباس رضی‌الله‌عنه فرمودکه ابوسفیان امشب مهمان توباشد وبایدکه فرداوقت بامداد دراینجا بیایید وچون روز دیکر مانند فرمودهٔ پیغمبر بحضور سعادت داخل شدند رسول‌الله ابوسفیانرا کفت‌آیادرخاطر توخطور نمی نمایدکه بغیرازیك خدا خدایی دیکر نیست . ابوسفیان بعداز تعظیم فراوان وثنای بی‌پایان کفت چرانمیدانم چونکه اکر خدایی دیکر میبود هر آیینه آن‌هم‌بمایاری‌مینمود. بعدازان‌پیغمبرعلیه‌السلام فرمودندکه آیا پیمبریٔ مرا اعتراف مینمایی‌یانه کفت درین باب اندکی شبهه‌دارم. عباس بسوی‌وی‌متوجه شدو کفت زوددین‌اسلامرا قبول‌نمای وکرنه‌جزای کناهای سابقه‌را زودخواهی یافت. ابوسفیان دین‌اسلامرا قبول نموده واز اشراف عرب بدیل بن ورقا وحکیم بن‌هزامه نیزکه همراه اوبودند مسلمان شدند. بعدازان عباس کفت یارسول الله ابوسفیان فخررا دوست میدارد وآنرا امتیازی بدهید. کفتندکسانی‌که بخانهٔ ابوسفیان آنجا خواهند آورد درامان میتوانند ماند. ودرحق خویشاوندان وهمشهریان خودنیز مرحمت فرموده کفتند هرکه درخانهٔ خودرا بسته ویادر مسجد شریف درآمده‌بیرون نیایدانهم درامن وامان خواهدماند. بعدازان بعباس رضی الله تعالی عنه

فرمودند که وقتی که عسکر اسلام بجانب مکه حرکت خواهد کرد باید که همراه ابوسفیان درراه بیستید تاوی سیر نماید . وقتی که دلاوران اسلام فوج فوج آغاز گذشتن کردند . ابوسفیان بعباس گفت این مگر قوت پادشاهی شده است عباس جواب داد که این قوت قوهٔ پادشاهی نیست بل قوهٔ نبوت است . ابوسفیان متحیر شدو گفت آری چنینست . چون همگی مهاجرین وانصار بارزههای تابدار مرور نمودند ابوسفیان پرسید که ایشان کیستند . عباس گفت ایشان عساکر خاصهٔ رسول الله علیه السلام هستند . وذات همایون پیغبری نیز درمیان ایشانند

بعد ازان عباس بابوسفیان گفت باید که زود بمکه رفته قوم خودرا مطمئن گردان . ابوسفیان نیز زود بمکه داخل شده باآواز بلند گفت ای ساکنان مکه محمد بقوتی می‌آید که باوی مقاومت نمودن ازقوهٔ امکان بیرونست . ایشان گفتند توچه آوردی گفت هر که بخانهٔ ابی سفیان و یا در بیت الحرام در آید و یا در وقت دخول جنود اسلام درخانهٔ خود را پیش نموده بیرون نیاید امان می‌یابد . القصه رسول الله علیه‌السلام عسکر اسلامرا انتظام داده وابو عبیده بن الجراح را مقدمة الجیش وخالد بن ولید وغفار ومزینه وجهینه‌را بجناح یمین وزبیر وعلی‌را بجناح یسار معین ورایت سعادترا بسعد بن عباد تسلیم نمودند . سعد گفت (الیوم یوم الملحمة الیوم تستحل الحرمه) یعنی امروز روزگار زارخونخوارست‌وامروز حرام هم حلالست. چون این کلام بسمع پیغمبر علیه السلام واصل گردید از الفاظ شدید سعد دل آزرده گشته رایت سعادترا بیك روایت بعلی بن ابی طالب و بر وایت دیگر بزبیر تسلیم کرده فرمودند که دلاوران

اسلام ازراه ذی طوی بمکه درآیند وخالد بن ولید ازطرف پایین
وز بیر ازطرف بالاشهر درآمده تامقاومت بوقوع نیاید سلاح را
استعمال نمایند . مگر عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه وسهیل
بن عمرو مقداری از عساکر فراهم آورده و بمقابلهٔ خالد برآمده واز
طرفین چند نفر مقتول شده مخالفان رو بگریز نهادند . عسکراسلام
درروز بیستم ماه رمضان بمکه درآمده فتح نمودند . و بساکنان
مکه امان دردادند . هر چند خون چند کسرا از اصحاب جنایات
کبیره هدرهم نموده باشند اما از یشان هم بسیاری کسان بشفاعت
اصحاب بزلال عفو سیراب شدند . یکی از یشان عکرمه بن ابوجهل
بود که در هنگام فرار زوجه اش ازدنبال رسیده بتبشیر عفو رسول الله
باز گردانیده و بحضور رسول الله مشرف شده واسلامرا قبول نموده
باعث مسرت خاص وعام گردید . بعدازان پیغمبر علیه السلام در
مسجد شریف درآمده ازدرون و بیرون اصنامرا دور انداخته
فرمودند تابلال بانگ نمازرا باآواز بلند بخواند . وازسرنو بعض
شرایع الهیه را اعلان وعادات جاهلیه رابکلی منع کرده فرمودند که
باآبا واجداد فخر نمودن خدای تعالی منع کرده است چونکه همگنان
ما ولاد آدم هستیم . وآدم نیز از خاك پیداشده است . مگر سقایت
حجاج وحجابت بیت الله دردست متولیان قدیم ابقا نمودند . چنانچه
تاامروز هم حجابت بیت عتیق دردست اولاد شیبه باقیست . روز
دوم فتح مکه پیغمبر علیه السلام در باب کعبه استاده وذکور ساکنان
مکه آمده بیعت نمودند . وفرمودند تاطائفهٔ نسانیز بعمر بن الخطاب
رضی الله تعالی عنه بیعت نمودند . اگرچه بعدازان برقبائل حوالئ
مکه مردان کارزار را فوج فوج فرستاده باشد . اما بقتال هرگز

رخصت ندادند . خالد بن ولید هم برقبیلهٔ بنی خذیمه بن عامر مأمور شده و بهر صورتی که باشد ازجانب وی چندنفر بقتل رسیده واورا مؤاخذه نموده. وعلی رضی‌الله تعالی عنه را فرستاده‌اشیای مسلو برا بخداوندان مال اعاده وخون مقتولانرانیز بدیت ساقط کردانیدند . ومالی که نزدش باقی مانده بود آنرانیز بطریق احتیاط نزد شان بکذاشتند

(غزوهٔ حنین)

وقتی که رسول الله علیه السلام برای فتح مکه حاضر میشدند قبیلهٔ هوازن از حقیقت حال واقف نبوده واین حرکترا برای خود پنداشته ازرجال هواداران ومتفقان خود مانند مالك بن‌عوف‌وبنی نصر و بنی جشم و بنی سعد و بنی هلال فرقهٔ را مرتب ساخته باقبائل احلاف‌وبنی مالك بن ثقیف درحنین فراهم آمده بمقابلهٔ‌عسکراسلام مهیا شدند. امادراندك فرصت خبر یافتند که‌رسول‌الله‌علیه السلام بجانب مکه توجه فرموده ومکه‌را فتح وتسخیر کرده اند پس قرار بدان دادند که‌باعساکر مجتمعهٔ خود بحرکت آمده مکه‌را ازدست اسلام استرداد نمایند. رسول علیه‌السلام ازافکار ایشان آکاهی یافته وکار زاررا درديار خود ایشان مرجح پنداشته ودرمکه‌عتاب بن‌اسیدرا وکیل خود کذاشته همراه دوازده هزارنفر لشکر بجانب حنین توجه فرمودند. بتاریخ سنهٔ هشتم هجرت سنیه درابتدای ماه‌شوال بهنکام صبح صادق عساکر اسلام ازمیان درهٔ حنین میکذشتند که‌ناکهان جماعت هوازن ازکمین بدرجسته اشکر اسلامرا واپس کردانیدند. اکرچه پیغمبر علیه‌السلام وابوبکر وعمر وعلی وعباس وابوسفیان بن‌الحرث وبعضی اصحاب دیکر هم درجای‌خود

ثبات ورزیده ورسول الله علیه السلام برای کردانیدن عسکر اسلام باآواز بلندندا هم براورده بودند اما فائده نبخشیده بعم محترم خود عباس که بلند آواز بود فرمودند تابرای رجعت نمودن عسکراسلام ندانمود. وقتی که آواز عباس بکوش لشکر اسلام رسید بیکبار برای کردیدن سعی بلیغ بهمرسانیدند. اکرچه ازازدحام عوام کردانیدن اسپان دشوار بود باانیهمه بقدر صدنفر زود رسیده بادیکران ملحق کشتند. درین اثنا هوازن برپیغمبر علیه السلام بشدت تمام حمله آوردند. ولیکن تاب مقاومت نیاورده و پای ثبات شان ازجای لغزیده آخرالامر پشت بدادند. ودلاوران اسلام که باز کردیده بودند مانند برق خاطف و یا ریح عاصف جمعیت دشمنانرا پراکنده وپریشان وششهزار نفررا اسیر واموال واشیای بسیاراغتنام نمودند. درین محاربه بسیاری اشخاص دشمنان تلف شده چنانچه تنها ازبنی مالك هفتاد نفر باسردار ایشان ذوالخمار وبرادرش عثمان بقتل رسیده وسردار هوازن درید نام نیز مقتول شده وازاشراف اسلام تنها عم ابو موسی الاشعری مسمی عامرالاشعری شهید کردید

محاصره وفتح طائف

درمحاربهٔ حنین بنی ثقیف باسائر قبائل منهزم کشته بجانب طائف فرار نموده متحصن میشدند که پیغمبر علیه السلام نیز ازدنبال ایشان مانندرحمت یزدان رسیده وطائفرا محاصره نموده حصاررا بامنجنیقها کوفتن کرفتند. درآن اثنا ازیکطرف اهالیٔ حوالیٔ طائف کروه کروه آمده دردائرهٔ دین اسلام داخل میشدند. وازطرف دیکر بقدر پانزده روز بعدازمحاصره حصار طائفرا برهم زده وهزبران اسلام درون درآمده باخون نخجیر مشرکان پنجهٔ دشمن شکن را

بیالودند . درین کارزار ازاشراف عرب سعید بن العاص وعبدالله بن امیـه بن المغیره یعنی برادرام سلمه که یکی از زوجات مطهرهٔ آن حضرت بود . و عبـدالله ابن عامر بن ربیعه وهشت نفر دیگر هم بدرجهٔ شهادت رسیده وهمگی شهدای اسلام بدوازده نفر بالغ شده درمیان ایشان چهار نفراز انصار هم بودند.

بعد ازان رسول الله علیه السلام ازراه جعرانه عزیمت فرما شده ومبعوثان قبیلهٔ هوازن نیز بخدمت پیغمبر آمده دین اسـلام را قبول کردند . پس دلاوران اسلام نیز همگی اسـیران ایشانرا که گرفته بودند برسول الله علیه السلام هبه وایشان هم هر یکرا بقبیلهٔ که نسبت داشتند احسان نمودند . وخواهر شیر جناب پیغمبر بنام شیمارا نیز که داخل بندیان مذکور بود باعزاز واکرام بجانب قبیـله اش ارسال ودرهنگام تقسیم مال غنایم ازخمس غنایم که بحصهٔ رسول الله علیه السـلام عائد بود چهل نفررا صد وصد شتراحسان نمودند . بعض جوانان انصار گفتند مانیز مانند ایشان بسـیار میخواهیم . کلام ایشان بسمع همایون پیغمبر علیه السلام واصل گشته وانصار را فراهم آورده فرمودند که چون ایشان نومسلمان شده اند لاجرم برای تألیف خاطر ایشان بدیشان بیشتر دادیم . وایشان همراه شتر وگوسفند بوطن خودمیروند . وشمابا پیغمبر خـدا بسوی وطن خود خواهیـد رفت . انصار از استمـاع کلام گوهر بار پیغمـبر علیه السلام شادکام گشته دنبال کارخود گرفتند چونکه ایشان پیش ازان چنان گمان میبردند که البته پیغمبر علیه السلام بوطن خود یعنی درمکه خواهندماند . وآن چهل نفر که هریکی راازیشان صدشترداده بودند

مؤلفة القلوب نام نهادند . ابوسفیان باپسرش معاویه نیز از زمرهٔ ایشان بودند .

رسول الله علیه السلام ازموقع جعرانه بنیت زیارت بیت الله بمکه آمده وعتاب بن اسید راکه سنش هنوز از بیست سال تجاوز نکرده بود والیٔ مکه نصب نموده وبجانب مدینهٔ منوره عزیمت فرموده بتاریخ هشتم سنهٔ هجرت سنیه وبیست وچهارم شهرذی القعده واصل مدینه شدند . مشارالیه عتاب جوانی بود که درامثال واقرانش درزهد وورع وکیاست وفراست مانندش کم یافت میشد ودرآن سال درادای حج پیشوای اسلام شده نخسترین اسلام هما نست که بشرف امیرالحاج نائل شده است . معاذ بن جبل را برای تعلیم قرأن کریم وتفهیم دین مبین درمکهٔ معظمه معین فرمودند . وعمروبن العاص را بعمان ارسال نمودند . وازقبائل ازدیان جیفر وعبدا بنی الجلندی نیز دردائرهٔ انقیاد ومطاوعت درامدند . ومالك بن عوف را برکسانی که ازقومش مسلمان شده بودند وبرقبیلهٔ ثقیف وبلدهٔ طائف واطراف آن والی کردانیدند . دراندك زمان ساکنان ان حوالی نیز داخل دائرهٔ اسلام شدند . کعب بن زهیر نیز ازافعال سابقهٔ خود نادم وتائب شده وبعفو ومرحمت رسول الله پناه آورده ودر مدح آن حضرت قصیدهٔ بلیغ انشا وبحضورلا مع النور حضرت رسالتپناه قرائت نمود . پیغمبر علیه السلام بردهٔ نور بفت سعادت را که ازلمس وجود بهبود پیمبری شرفطراز چرخ برین بود بکعب پوشانیده درمیان ابنای بشر سر افراز وممتاز کردانیدند . از آنست که قصیدهٔ مذکور الی یومنا هذا بنام قصیدهٔ برده مشهور ومعروف شده است . اکرچه معاویه بن ابی سفیان برای خریدن

بردهٔ سعادت بمال فراوان سعی بلیغ بهم رسانیده بود امادرحیات کعب نائل مرام نشده بعداز وفات کعب از والده اش خریده شادکام کردید . وخلفای بنی امیه نیز واحدا بعد واحددر مواسم مبارکه زیور دوش افتخار مینمودند . تا وقتیکه بنی عباس خروج نموده ودولت امویه رانابود کردانیده وبعض کسان دنبال مروان ثالث که واپسین خلفای امویهٔ بود وبجانب مصر کریخته ازدهکدهای مصر درده ابوسیر پنهان شده بود رفته بقتل رسانیدند و بردهٔ سعادترا از برش کشیده بدست خلفای عباسیه تسلیم نمودند . ایشان نیز تامدت پانصد و بیست وچهار سال بدین میراث شرف ایراث مفتخر ومباهی کشته یعنی تاز مانیکه از اولاد جنکیز خان هلاکو نام خون آشام بغداد رابدست آورده خلیفهٔ مستعصم باالله را بقتل رسانید. وقدر چنین اثر سعادت کسترا ندانسته ازروی کفروعنادپدرسوختهٔ بدنهاد انراسوخته بر باد داد . جزاه الله بمافعل .

درسنهٔ نهم هجرت سنیه بنی اسد بلادعوت خود بخود بخدمت رسول الله علیه السلام امده مسلمان شدند . اکرچه از آمدن بلادعوة امتنان وافتخار بهم رسانیده بودند . ولیکن بنزول آیهٔ کریمه هدف تیرزجر وتوبیخ شده اند .

غزوهٔ تبوك

رسول الله علیه السلام درماه ذی الحجه ازمکه عودت وتاشهر رجب سال نهم هجرت سنیه درمدینهٔ منوره اقامت ورزیده بعدازان غزای رومیانرا اعلان فرمودند. اکرچه بموجب اصول حرب درغزاهای دیکر عزیمت همایون خودرا همیشه پنهان میداشتند مکر دراعلان این محاربه چنان فائده مشاهده نمودند که هرکس

طول سفر و بعد مسافه وقوت و کثرت رومیان وشدت حرارت
تابستان و کذشتن فصل میوه وخالی بودن کذرکاهها ازاشجار وسایه
وانهار را بخوبی اندیشیده فراخور آن تهیهٔ اسباب سفر نمایند.
درآن اثنا بعضی منافقان برای انداختن فتور ونفاق درقلب اسلام
درخانهٔ جهودیٔ فراهم آمده بالقای فساد مباشرت مینمودند که پیغمبر
علیه السلام ازمفسدت ایشان واقف کشته طلحه بن عبیدالله را
فرمودند تاخانهٔ مذکوررا ازبیخ و بنیاد برانداختند. ابن قیس
که از قبیلهٔ بنی سلمه بود برای ماندن درمدینه اجازت خواسته پیغمبر
علیه السلام نیز اجازت داده ازوی اعراض فرمودند. اکرچه
معاشر اسلام این غزارا خیلی معتنا پنداشته برای تدارك مهمات
ولوازمات جنك وجدال در میدان امتحان بذل مال درآمده
شبدیز همت را تیز عنان کردانیده ازیکدیکر سبقت نمودن
میخواستند اما شهسوار جود واحسان عثمان بن عفان
ازهمکنان سبقت ورزیده بیشتر ازصدرأس اسپ ونه صدشتر وهزار
دینار بذل وایثار نمود. درآن هنکام دونفر ازدلاوران اسلام پیش
پیغمبر علیه السلام آمده ازنیافتن اسپان خوشخرام نالان وکریان شدند.
وبعضی جوانمردان بهر نوعی که باشد اسپانرا یافته ایشان را نیز
شادکام نمودند. وبعضی کسان ازسفر اعتذاربهم رسانیده ورسول
الله علیه السلام عذر شانرا قبول نموده و بجانب تبوك متوجه
کشته بمواطن قوم ثمود نزول ولشکر اسلامرا ازدخول مساکن قوم
ثمود منع نموده فرمودند که بجزآب بئیر ناقه دیکرآبهارا برای اکل
وشرب استعمال نه نمایند. دران اثنادراثنای راه شتری که برای رکوب
همایون آن حضرت مخصوص بودکم شده وشخصی ازمنافقان بنی قنقاع

بنام زید بن اللصیت کفت ببینید محمد ازاسرار آسمان خبر میدهد و شتر خودرا نمیداند که در کجاست. رسول الله علیه السلام کلامش را شنیده فرمودند که اگر خدای تعالی بمن نفهماند من چه دانم بعدازان بقلب همایون شان وحی نازل شده کفتند شترمن درفلان جاست. وکسان رفته دیدند که مهارشتر بشاخ درختی بند شده استاده است وزود خلاصش کرده همراه خود بیاوردند. میکویند منافق مذکور بعد ازان تائب و مستغفر کردیده است. چون رسول علیه السلام واصل تبوك کشته صاحب ایله بنام یمینه بن روبه وساکنان جربا وازدرح آمده جزیه را قبول ودردائرهٔ مصالحه دخول نمودند. پس هریکیرا وثیقهٔ که مبین شروط صلح باشد احسان. وبعد ازان خالد بن ولیدرا بجانب اکیدر که صاحب دومة الجندل بود وعقیدهٔ نصرانی داشت روان فرمودند. اکیدر بشکار کاو صحرایی مشغول بود که خالد مانند شیر رسیده وآنرا کرفتار کرده بحضور رسول الله فرستاد. ودرهنکام وصولش پیغمبر علیه السلام جرمش رابخشیده وکارش را بجزیه مربوط کردانیده بجانب مملکتش روانه نمودند. رسول الله علیه السلام بعداز اقامت بیست روز در تبوك عازم مدینهٔ منوره شده فرمودند که باید که تارسیدن لشکر اسلام هیچ کس ازآبی که در وادیٔ مشقق جمع شده است استعمال نماید (آب مذکور در یك روز آنقدر جاری میشد که تنها دو نفر سوار یرا کفایت میکرد) چون بعض منافقان آنرا استعمال واستهلاك کرده بودند. پس لشکر اسلام درهنکام وصول آبرانیافته ازتشنکی متشکی شدند. پیغمبر علیه السلام منافقان مرقومرا نفرین نموده و برسرچشمه تشریف فرموده ودست مبارك

رادرسوراخ سنکی که آب ازانجامی برآمددرآوردند ۰ ابتدا اندکی آب بیرون آمده وبعدازان سرچشمه فراختر شده بدرجهٔ جاری شد که کافهٔ عساکر اسلام آتش عطش را خاموش ساخته سیراب کردیدند ۰ واز آنجا بحرکت آمده هنوز تامدینه یك فرسنك راه مانده بود که مالك بن دخشم ومعن بن عدی را پیش فرستاده مسجد ضرار را که منافقان برای مجمع نفاق وفساد بنا کرده بودند خراب کردانیدند.

وبتاریخ سنهٔ نهم هجرت سنیه درماه رمضان واصل مدینه شده و بقدر سی، وایتقدر نفر که بکار زار نرفته بلا عذر در مدینه مانده بودند بحضور فایض النور پیغمبر علیه السلام مشرف کشته و سوکند های بسیار خورده عذرهای رنکا رنك بیان نمودند. رسول الله علیه السلام نیز ازسرخطای ایشان درکذشتند.

(داخل شدن قبیلهٔ ثقیف بدین اسلام)

و هدم معبدلات

رسول الله علیه السلام ازطائف عودت مینمودند که شیخ قبیلهٔ ثقیف عروه بن مسعود در راه بخدمت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم مشرف شده ایمان آورد وبعد ازان بجانب قبیلهٔ خود عودت وایشانرانیز برای قبول نمودن دین اسلام دعوت میکرد که جاهلان غیور ومردمان بی شعور شور و شربهم رسانیده بزخمهای جانشکارش بر زمین انداخته کفتند اکر وفات نماید دیتش راچه کونه ادا باید کرد . عروه درحالت نزع سربر آورد وکفت شهیدان دیت ندارند. مکر آرزوی آن دارم که بعد از وفاتم مرا درمقبرهٔ مسلمانان که درمحاربهٔ بنی طائف شهیدشده اند دفن نماید . بعد از وفاتش وصیتش را بجا آوردند . بعد ازان فرزندش ابو ملیح وقارب بن

الاسود نیز مسلمان شـده واز یك طرف والیٔ طائف بنام مالك بن عوف بجهت اخذ انتقام فعل سخیف بنی ثقیف بر خاسته واز طرف دیکر رسول الله علیه السلام نیز باز بتبوك عودت فرمودند. چون بنی ثقیف بیقین دانستند که نتیجهٔ مخالفت وخیم خواهـد بر آمد همکنان در ماه رمضان بخدمت پیغمبر علیه السلام آمده ودین اسلامرا پذیرفته رجا ونیاز کردندکه تا مدت سه سال معبدلاترا هدم ننموده نمازرا نیز عفو فرمایند. پیغمبر علیه السـلام فرمودندکه بینمازیان ازدین سـود برنمیدارند. وبرای هدم معبـدلات نیز عاملان چابك دسـترا معین کردند. اکرچه درهنکام هـدم آن زنان وکودکان فریاد وفغانرا باسمان رسانیده کریه وزرای آغاز نموده بودنداما فائدهٔ نبخشیده وابوسفیان هم زود رسـیده بموجب امر رسول الله زیور وزینت معبدلاترا برداشته بفروخت. وبقیمتش دیت عروه واسودرا ادا نمود.

(داخل شدن قبائل عرب فوج فوج)
دردائرهٔ دین اسـلام

رسـول الله علیه السـلام از غزوهٔ تبـوك عودت فرموده وبنی ثقیف دین اسـلامرا قبول نموده وچون قبـل ازان مکه نیز فتح شده طائفهٔ قریش هم مسلمان شده بودند. پس از ایمان آوردن قریش که ازقدیم الایام برطوائف عرب حکم میکردند. وبحسـب ونسب از کافهٔ اقوام عرب فائق بودند. باعث تقویه واسـتقرار اسلام کشته وسائر قبائل عرب نیز نجات خودرا در اتحاد اسـلام پنداشـته ازهر اطراف واکناف جزیرة العرب فوج فوج آمـده بمسلمان شـدن آغاز نمودند. نخسـتین بزرکان بنی تمیم باخطیبـان

وشاعران خود آمده درمسجد در آمدند . ونام رسول الله علیه السلام را یا آواز بلند بر آورده کفتندما برای قبول دین اسلام ومفاخرت آمده ایم . اکرچه با آواز بلنـد نام پیغمبر بر زبان آوردن از دائرهٔ ادب بیرون بود با اینهمه پیغمبر علیه السلام از کمال حلم ومرحمت از تقصیر شان در کذشته وخود شان نیز بمسجـد درآمده ایشـانرا بخطـابت و انشـا اجازت دادند . خطیبان بنی تمیم بنام عطـارد والاقرع خطبهـای بلیغ خوانده وشاعر ایشـان مسمی ز برقان نیز یك قصـیدهٔ فخریه انشانمود . بعـدازان ازخطیبـان پیغمبر علیه السلام ثابت بن قیس یك خطبهٔ بلیغ خوانده وحسـان بن ثابت نیز چنان قصیدهٔ بلیغه‌را ارتجالا انشا وقرائت نمود که همکنان آفرین خوان شده کفتند خطیب شماازخطیب مابالا وشاعر شمانیز ازشاعر مااعلی است . بعد ازان پیغمبر علیه السلام همکنانرا تلطیف وتطییب وفراخور عادت ایشـان اکرام واحسان نموده وخیمهای مخصوص بر پاکنانیده تامدتی که در مدینه بودندبشراب وطعام اکرام‌ودرهنکام عودت نیز اسباب سفر ایشانرا اتمام نمودند . بعد ازان ملوك یمن ونصرانیان و بتپرستان عربستان هم فوج فوج آمده دین اسلامرا قبول کردند . وازجانب بعض ملوك ایلچیـان آمده خـبردادندکه ایشـان نیز دین اسـلامرا قبول کرده اند . پیغمبر علیه السـلام نیز ایلچیانرا باجواب صواب باز فرستادند . وائل که یکی از ملوك بود باشتیاق تمام بحضور رسول الله علیه‌السلام خرامان شده‌دین اسلامرا اعلان نمود . رسول الله علیه السـلام از ایمان اوردنش ممنون ومسرور کشته مؤذنانرا فرمودند تابصلاة عامه ندابرآوردند . ودست مبـارك را برسروائل نهـاده دعای خـیر کردند . ورئیس

قبیلهٔ طی عدی بن حاتم که عقیدهٔ نصرانی داشت وازسطوت علی بن ابی طالب گریخته ببنی قضاعه که از نصارای عرب درشام مسکن داشتند پناه آورده. وخواهرش همراه بندیان بمدینهٔ منوره رسیده برای حریت خود برسول الله علیه السلام استغاثه نمود فرمودند که اندکی صبر نمایید تاازدیار شما مردی امین یافت بشود. القصه بعدازان باکرام واحترام فراخور استدعایش بجانب برادرش ارسال نمودند. چون پیش برادررسید. مکارم اخلاق رسول الله علیه السلام را بیان وبرای رفتنش بسوی مدینه سعی فراوان نمود. آن هم بلاتأمل بجانب مدینه شتافته ودر هنگام وصول دین اسلام را قبول نموده بالطاف بی کران واکرام بی پایان پیغمبر علیه السلام شادان وخندان گردید.

بعدازان رسول الله علیه السلام فقیهان بلاغت عنوانرا برای تعلیم دین بوفود که جنود جنود می آمدند معین. وبعضی اصحابرا بجانب یمن وسائر جهات ارسال فرمودند. وباطراف واکناف فراخور طلب قبائل والیان کاملرا تعیین وموافق قوانین شرعیه حکومت سنیهٔ اسلامیه را ترتیب وتنظیم ودرهرجا تکالیف شرعیه را وضع وتعیین واصول مدنیترا تأسیس وتحکیم نمودند.

درین سال همایون فال عامر بن طفیل بامبعوثان نجد بخدمت رسول الله علیه السلام آمد وگفت اگر خلافترا بمن بگذارید من هم دین اسلامرا قبول خواهم کرد. گفتند تومستحق آن نیستی. گفت درانصورت حکم قرا ومداین را بخود وادارهٔ بادیه را بمن بسپارید. فرمودند که این هم نمیشود مگر تومردی سوار هستی باید

که سرداریٔ عسکر سواریرا بتو بدهیم. عامر ازین سخن منفعل شد وگفت دراندك زمان می‌بینید که من هم مملکترا چگونه باسواری وپیاده پرخواهم کرد. والحاصل خشمناك شده برخاست و برفت. پیغمبر علیه السلام از کلامش متأثر شده گفتند خدایا ازشرعامر مارا نگهدار. دراثنای راه عامر بعلت طاعون دوچار ودرپنجهٔ شیراجل گرفتار و باخاك هموار گردید. بر سر برادرش نیز صاعقهٔ افتاده هلاك گردید و مسلمانان هم ازشر ایشان خلاصی یافتند.

درین اثنا مسیلمهٔ کذاب که دعویٔ نبوت میکرد نامهٔرا برسول الله علیه السلام فرستاد که مضمونش اینست. ازجانب شریك نبوت مسیلمه بمحمد رسول الله انها میشود که من در رسالت باشما شریك شده ام. بنابرین نصف ممالك یمن ونصف دیگر بقریش تعلق دارد. ولیکن قریش عدالت نمیکنند.

ازجانب رسول الله علیه السلام نیز بروجه آتی جوابش تحریر گردید. ازجانب رسول الله محمد علیه الصلوة والسلام بمسیلمهٔ کذاب معلوم گردد که ملك ملك خدای تعالی است هرکرا از بندگان خود بخواهد وارث میگرداند. وحسن عاقبت برای آن کسانست که درتحصیل رضای حق تعالی میباشند والسلام.

حجة الوداع

رسول الله علیه السلام بتاریخ سنهٔ دهم هجرت سنیه درمیان عشر اخیر ذی القعده برای حجة الوداع ازمدینهٔ منوره برآمده بتاریخ چهارم ذی الحجه بمکهٔ مکرمهٔ واصل گردیدند. علی کرم الله وجهه نیز ازبحران بازآمده ودرراه باپیغمبر خدا ملاقی شده بمکه باهم رفته حج نمودند. درعرفه رسول الله علیه السلام بعدازحمد وثنای

جناب یزدان بعموم خطاب نموده فرمودند که کلام مرا بشنوید. نمیدانم امابلکه بعد از امسال دراینجا باز همراه شما ملاقات نخواهم کرد. ای بندکان خدا تاملاقی شدن شما بحضرت مولا چنانچه این ماه واین روز شما حرمت دارد خون ومال یکدیکر شمانیز بشما حرامست. درنزد یکی بخدای خود ملاقی خواهید شد. ازشما اعمال شما خواهد پرسید. من برای شما تاا کنون در بیان حلال وحرام سعی فراوان نمودم. هرکس که نزد خود اشیای امانت داشته باشد بصاحب امانت تسلیم نماید. هرچند سود پول ممنوع است مکر سرمایهٔ شما بشما عائداست. ظلم مکنید تاظلم نبینید. جناب خداسود پولرا منع نموده است. سود عباس بن عبدالمطلب بکلی ممنوع است. حق خون که درهنکام جاهلیت داشتیدان هم هرکز طلب نخواهدشد. ونخسترین خون هم خون ربیعه بن الحرث ابن عبدالمطلب است (نخستین چنین حق وقرا ازبطانهٔ بیت اسقاط نمودند) خطبهٔ مذکور درازاست ودر کتب سیر بعینه محرراست.

درفقرهٔ دیکر همچنان کفتند سخن مرابشنوید سخنها که شایان بیان باشند بشما کفتم وبرای شما کتاب الله وسنت رسول الله بکذاشتم. اکر بدان تمسك نمایید خطا نخواهید کرد. درفقرهٔ دیکر هم برای حسن معامله نمودن بازنان وصیت کرده اند. چون دراین خطبه درنزدیکی انتقال خودرا بسوی دار آخرت تصریح فرموده بودند پس علی العموم اهل اسلام وعلی الخصوص اصحاب کرام خیلی اندوهکین شده زار زار بکریستند. واین حج را حجة الوداع وحجة البلاغ نام نهادند.

نصب نمودن رسول الله علیه السلام عاملانرا

باطراف ونواحی
بروجه سالف البیان ساکنان یمن که بزیر حکم وزیر بازان بودند دین اسلام را قبول کرده وبازان هم تاهنگام وفات درولایت یمن والئ مستقل مانده بود.
وقتی که رسول الله علیه السلام ازحجة الوداع عودت فرمودند. خبرارتحال بازان شنیده پسرش شهربن بازان راتنها والئ صنعانصب وبراضلاع دیگر از اصحاب کرام عاملان رامعین نمودند چنانچه ادارهٔ ضلع مأرب راابموسی الاشعری وسپهسالاری رابیعلی بن امیه وهمدان را بعامر بن شهر وعک را بطاهر بن ابی هاله ومابین نجران وزمع وزبید را بخالد بن سعید بن العاص ونفس نجران را بعمرو بن حزمه ودیار حضرموت را بزیاد ابن لبید وسکاسک وشکون را بعکاشه بن ثور ومعاویه را بابن کنده وادارهٔ جماعتش بعبدالله المهاجرین ابی امیه تفویض فرموده. وازسبب بیمارشدن عبدالله بردیار حضرموت زیاد بن لبید را وکیل نمود. ومعاذبن جبل را برای نظارت تعلیم فقه وقرآن شریف بیمن وحضرموت معین کردند. وقبل ازیشان عدی بن حاتم طی برای جمع کردن صدقهای قبائل واسد معین شده ومالك بن نویره بجبابت صدقه وجزیهٔ بنی حنظله مقرر کشته. وعلا بن الحزرمی نیز ببحرین وعلی بن ابی طالب هم بجبابت صدقه وجزیهٔ بنجران ارسال شده بودند. علی کرم الله وجهه خدمت خود را سر انجام داده بحجة الوداع نیز واصل شده بود.
بعدازحجة الوداع مزاج شریف رسول الله علیه السلام منحرف کشته وآهسته آهسته خبر شدت انحراف مزاج آن حضرت باطراف واکناف شایع شده. وچون دوسه ماه پیش ازان اسود العنسی

ومسیلمة الکذاب وطلیحه نام مدعیان در وغکو خروج نموده. واسود العنسی دریمن ومسیلمة الکذاب در یمامه وطلیحه در دیار بنی اسد بدعوی نبوت برخاسته بسیاری مردمان راکه هنوز نومسلمان شده بودند. بانیرنکهای نادان فریب ازراه راست برآورده جمعیت خود را آنچنان قوت دادند که بسیاریٔ والیان اسلام از مقاومت ایشان عاجز شده بمدینهٔ منوره عودت نمودند رسول الله علیه السلام در شدت بیماری نیز برای رهانیدن اسلام از مضرت کید در وغکویان سعی بلیغ فرموده وبقبائلی که هنوز درمسلمانی ثابتقدم وبعض والیان را نیز که دریمن باقی مانده بودند اوامر مخصوصه ارسال نمودند چون بجنك وپیکار مغلوب کردانیدن اسود العنس که جمعیتی بسیار داشت خیلی دشوار بود پس ناکهان اوراباینك تدبیر حکیمانه بقتل رسانیده اسلام را از شرآن شریر رستکاری دادند. برای استیصال دیکران نیز ازهر اطراف واکناف همت وغیرت رابهمر سانیدند. وبرای تربیه وتأدیب قبیلهٔ قضاعه نیز که ازنصرانیان عرب بوده درزمین شام اسکان داشتند ازموالیٔ رسول الله اسامه بن زید بن الحارثه را امیر الجیش ساخته و بعض اصحاب کبار را همراهش معین کردند. اما بعض اهل اغراض بأمارت اسامه اعتراض نمودند. وکلام شان بسمع پیغمبر علیه السلام واصل کشته فرمودند که پیش ازین درحق پدرش زید نیز اعتراضها شده بودند. چنانچه زید در هرکاری که معین شده بود لیاقت وکفایت خورا اثبات کرده است. اسامه هم درین کار اقتدار تمام دارد. بعد ازان برای حرکت نمودن اسامه امر نموده باصحاب فرمودند که اکرازین بیماریٔ شدید امر حق واقع کردد باید که برای محافظهٔ مقر خلافت بافکار صایبهٔ اسامه

مراجعت وحرکت لشکر اسلام رانیز بحزم وتدبیرش محول ومفوض کردانید صحابهٔ کرام فرمان پیغمبر علیه السلام را بتعظیم تمام قبول کردند. بتاریخ سنهٔ دهم هجرت سنیه روز دوازدهم ربیع الاول رسول الله علیه السلام درخانهٔ عایشه رضی الله تعالی عنها ارتحال دار بقا نمودند. ازمشار الیها بطریق نقل روایت شده است که پیغمبر علیه السلام در نفس واپسین (الرفیق الاعلی من الجنة) بیان فردند بعد ازان شهباز بلند پرواز روح مقدس شان از قفس بدن برآمده بسوی آشیانهٔ لامکان طیران نمود

ارتحال رسول الله علیه السلام رامنادیان اعلان میکردند که عمر بن الخطاب درمجمع ناس رسید وکفت محمد وفات نکرده است بلکه مانند موسی بمناجات رفته است. وعن قریب عودت نموده منافقان راکه این خبر را اعلان مینمایند مؤاخذه خواهد فرمود. عمر هنوز درین خطابت بود که ابو بکر بن قحافه رضی الله تعالی عنه رسیده وعمر را دربحر تحسر وتأثر مستغرق دید وکفت (انصت یاعمر) یعنی ای عمر خاموش باش. ولیکن عمر ازکمال تحیر وتأثر امر ابو بکر را بکوش نیاورده بخطابت خود دوام نمود. بنابرین ابو بکر هم ازطرف دیکر آغازخطابت کرده وکسانی که باطراف عمرفراهم آمده بودند پراکنده شده بجانب ابوبکر توجه نمودند. ابو بکر بعد ازحمدوثنای ایزدمتعال بسوی ناس متوجه شد وکفت اکر درمیان شما ازپرستندکان محمدباشند بدانند که محمد ارتحال داربقا نموده است. اما اکرپرستاران خداباشند خدای تعالی الی الابدباقیست. بعدازان آیهٔ کریمه (ومامحمد الارسول قدخلت من قبله الرسل افان مات اوقتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضرالله شیئاً وسیجزی الله الشاکرین)

قرائت نمود مفهوم شریف آیهٔ کریمه. محمد تنها پیغمبر است پیش ازوهم پیغمبران بدنیا آمده ورفته اند. اکر محمد بمیرد ویاقتل شود آیاباز بدین قدیم خود برمیکردید. واکر کسی برکردد هرآیینه بخدای تعالی زیانی نمیتواند رسانید. وجناب یزدان بندکان شکر کنندکان را جزای خیر احسان خواهد فرمود. چون ابو بکر رضی الله تعالی عنه آیات مذکور را تلاوت نمود عمر بهوش آمده دانست که فی الحقیقه محمد علیه السلام ارتحال دار بقا نموده است ودر اعضا واعصابش ضعف تمام پدید آمده بر زمین افتاد. وقتی که خبر ارتحال رسول الله بمکه رسید درمیان اهالیٔ مکه نیز قیل وقال بسیار بظهور آمده علامتهای ارتداد مشاهده شدن کرفت. مکر سهیل بن عمرو که دروقت تحریر عهدنامهٔ حدیبیه فقرهٔ محمد رسول الله راقبول نکرده بود بردر کعبه استاده واهل مکه رابدعوت فراهم آورد وکفت ای ساکنان مکه شما ازواپسین ایمان آوران هستید نخستیرین مرتدان مشوید. خدای تعالی این کاررا مانند فرمودهٔ رسول الله علیه السلام بحد کمال خواهد رسانید. زیراکه رسول الله درین مکان که اکنون من استاده ام بر پا استاده کفته بود که ای اهل مکه شماهم مانند من لااله الاالله بکویید. طائفهٔ عرب بشما مطیع خواهد شد. وامم دیکر بشما جزیه خواهند داد. وخزائن کسری وقیصر نیز در نصرت این دین مبین خرج خواهند شد. چنانچه بسیاریٔ کلامهای ایشان تاحال بحیز حصول درآمده اند وعدهای دیکر هم که هنوز باقی مانده اند البته بمرکز اجرا واصل خواهند شد. ازین کلام هیجان ساکنان بیت الحرام ساکن شده خودرا ازراه ارتداد باز داشتند. شرف وفضیلت دین اسلام هرکز انکار

نمیشود چونکه قویترین دشمنان این دین هم وقتی که دقایق وحقایق دین اسلام را دانستند ایمان آورده تا درجهٔ نهایت فداکارانه وجانسپارانه برای محافظهٔ دین خدمتهای بسیار بجا آورده اند .

رسول الله علیه السلام درهنگام شدت مرض اصحاب کرام را جمع کردانیده ودرحق همگنان دعای خیر نموده فرمودند که همواره ازخلاف رضای حق تعالی احتراز نمایید . درملك خدا بر بندکان خدا جبروتکبر مکنید . زیرا که جناب خدا مرا وشمارا فرموده است که (تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لایریدون علوا فی الارض ولافسادا والعاقبة للمتقین) معنای شریف آیهٔ کریمه . مانعیم دارآخرترا بدان کسان میدهیم که دردنیا کبر وفساد نمودن نمیخواهند . وحسن عاقبت برای پرهیزکارانست . بعد ازان از بعض سخنهای فرقتنمای انحضرت ابوبکر رضی الله تعالی عنه زارزار بکریست . ودیکراصحاب نیز بکریه وزرای اغاز نمودند . رسول الله علیه السلام هم بکریهٔ ایشان تاب نیاورده ازمیان چشم که چشمهٔ بحر حقایق وحدانیت بودند قطرات رقت آمیزرا مانند مروارید ریخته فرمودند که مرا کاغذ ودوات بدهید تابرای شما چیزی بنویسم که بعد ازمن الی الابد هادیٔ شما باشد . بعض اصحاب قیل وقال را بهمرسانیده وکلام آن حضرترا بشدت مرض حمل نموده وقلم ودواترا نداده بغرفهٔ دیکر رفتند اکرچه بعدازقیل وقال باز بحضور سعادت مشرف شده بجهت نمودن وصیت تکرار بتکرار رجاونیاز نموده باشند مکر درجواب شان چنان فرمودند که اکنون مرا بحال خود بکذارید چونکه این حال من ازان تکلیفها که شما میکنید برای من بهتر وخوشتر است .

اکرچه محرران سیر مادهٔ این وصیترا درکتب سیر رسول الله

ذکر نموده میکویند وقتی که پیغمبر علیه السلام قلم ودوات را خواستند یکی از اصحاب کفت (ان رسول الله یهجر) وازین کلام درمیان اصحاب کرام بحضور پیغمبر علیه السلام نزاع حاصل شد . وبعض کفتند درحضور انبیا نزاع جائز نیست . پس ازآنجا برآمده ودرجای دیکر کفتکو بهمرسانیده و باز بحضور سعادت آن حضرت عودت نموده بالتماس تمام وصیت را بخواستند . (کو یا کلام مذکوررا عمر رضی الله تعالی عنه کفته بود) ولیکن دراین باب هیچ تناسب واطراد ندارد . بلکه درچندجا تناقض وتباین هم دارد . یکی آنکه چون درحجة الوداع پیغمبر خدا خطبه را درمجمع عام بمواجههٔ چند هزار نفر اسلام خوانده فرموده بودند که کلام الله وسنت رسول الله راسراج طریق هدایت شما نمودم . اکر بدان تمسك نمایید هرکز ازراه کم نخواهید شد . پس بوصیت دیکر چه احتیاج مانده بود . علی الخصوص درحجة الوداع خطبه را برای استماع کافهٔ حجاج باواز بلند میخواندند ودرجائیکه اواز منقطع میشد ازآنجا اصحاب کرام آن را تاجای دیکر باواز بلند میرسانیدند . چون خطبهٔ حجة الوداع بتمامه متواترآمده است پس درصحت آن بقدرذره هم شبهه نداریم . دوم آنکه . بکتب معتبره واخبار موثوقه نیز ثابت است که اصحاب کرام درحضور پیغمبر علیه السلام آنقدر ادبیانه حرکت مینمودند که بجانب روی مبارك ایشان نکاه هم نمی انداختند . پس چکونه درحضور سعادت ایشان نزاع میتوانستند کرد . سیوم آنکه اولا دردادن کاغذ ودوات مخالفت نمودن وباز درطلب وصیت اصرار و الحاح کردنست . چون دراینجا تناقض وتباین ظاهر است . پس چنین حرکت را بعمر رضی الله

تعالی عنه اسناد نمودن هرکز شایان نیست. محققین سیر متفق
برآنند که صدق ومحبت حضرت عمر بذات همایون پیغمبر بدرجهٔ
بودکه بمجرد شیوع خبر ارتحال آن حضرت سراسیمه‌شده میکفت
محمدوفات نکرده‌است بلکه برای مناجات رفته‌است. چون ابوبکر
رضی‌الله تعالی عنه ارتحال جناب پیغمبررا اعلان کرده بود عمر
مدهوش شده برزمین افتاده‌بود. پس‌چکونه عقل باور میکنندکه
ذواتی‌که بدین صفت موصوف باشند سخنی‌راکه بمواجههٔ احاد
ناس هم کفتن‌شایان نیست بحضور رسول‌الله علیه‌السلام خصوصاً
دراخر نفس ایشان بکویند. پس معلوم‌شد که‌هرآیینه درین باب
اصحاب اغراض غرضی مخصوص دارند. کویاپیغمبر علیه‌السلام
میخواستندکه علی کرم‌الله وجهه‌را خلیفهٔ‌خودسازند و بعض اصحاب
قیل‌وقال‌را بهم‌رسانیده نکذاشتند که‌درین باب وصیت نمایند. اکر
چنان باشد پس‌چرا بعد ازان درطلب وصیت الحاح واصرار نموده
بودند. والحاصل درین باب نظر وبحث دارد. کیریم که‌اکر
رسول‌الله علیه‌السلام سخنی چنین فرموده هم‌باشند بازهم ازاین‌کلام
وصیت‌خلافت علی‌رضی‌الله‌عنه بهیج وجه‌مفهوم نمیشود. چونکه
پیغمبر علیه السلام فرموده بودندکه برای شما چیزی بنویسم‌که
بعدازمن الی‌الابد هادیٔ شما کردد. وهرکز ازراه‌کم نخواهیدشد.
علی‌رضی‌الله تعالی‌عنه ابدی نبودکه الی‌الابدرهنمای امت میتوانست
شد. بغیر ازاین وقتی که‌مردمان در جمعیت ثقیفه بابوبکر رضی‌الله
تعالی عنه بیعت میکردند. ابوسفیان بنزد علی بن ابی طالب رفته
کفت مامیخواهیم که‌بتو بیعت نماییم واکردرین باب مخالفت روی
نماید درآن صورت‌من مکه‌را بپیاده وسواری مالامال خواهم کرد.

علی ازین سخن روی درهم کشید و کفت غرض تو آنست که درمیان اسلام تفرقهٔ حاصل شود. وقتی که بیماری پیغمبر علیه السلام مشتد کردید عباس رضی الله تعالی عنه بعلی کرم الله تعالی وجهه کفت برو واز رسول الله بپرس که بعد از ایشان خلافت بکه میرسد. علی کفت من اینرا نپرسم چونکه اکر بما وصیت نماید درآن صورت خلافت را بما هرکز نخواهند داد. در تاریخ کامل ابن اثیر تحریر شده است که چون علی شنید که مردمان ابوبکر رابیعت میکنند انچنان بزودی برخاست که تنها باجامهٔ خواب ازخانه برآمده برای بیعت بشتافت وپوشاکش را که ازخانه فرستاده بودند درثقیفه پوشیده بود. متواتر است که رسول الله علیه السلام خلافت را بهیچ کس وصیت نفرمودند. مکر درشدت مرض بجای خود ابوبکر رابرای نماز استخلاف نمودند. وبقول مؤرخین ابوبکر هفتده بار پیش نماز شده است. میکویند چون مرض پیغمبر علیه السلام مشتد شد باصحاب که درحضور سعادت شان حاضر بودند کفتند ابوبکر را بکویید تاپیشوای نماز شود. زوجهٔ محترمهٔ ایشان حضرت عایشه بنت ابوبکر نیز حاضر بود وکفت دل پدرم نازك است بنابرین بمقام شما نمیتواند استاد. بازفرمودند که ابوبکر را بکویید تاامام شود عایشه کفت پدرمن بدان تحمل ندارد. ازین سخن خاطر عاطر رسول الله علیه السلام متغیر شده فرمودند که (ان کن صواحب یوسف) یعنی شما طائفهٔ زنان دوست یوسف هستید. والحاصل عایشه راعتاب نموده کفتند (مروا ابابکر فلیصل بالناس) سبب نخستین بیعت ناس بابوبکر رضی الله تعالی عنه نیز همین بود.

چون ازسیاق اخبار ووقایع روزکار معلوم میشود که علی

کرم‌الله تعالی وجهه از اتباع شیخین هرگز استنکاف نموده است .
پس آنکسانیکه بخلاف این گفته‌اند . هرآیینه غرضی دیگر
داشتند . دراصل باعث احداث اختلاف بنی عباسیه شده اند .
زیرا که نخستین ایشان بدعوی استحصال حق آل رسول ایزد متعال
خروج نموده وجهان رابدروغ بیفروغ پر کرده و خلافت را بنام آل
رسول الله گرفتند . وبعد ازان آن خیانت واهانت را که درحق
ایشان بجا آوردند . انشاالله تعالی انهارا نیز بدلائل قطعیه
وشواهد یقینیه اثبات خواهیم کرد . ومن‌الله توفیق

(بیعت ثقیفه)

وقتی که رسول الله علیه السلام ارتحال دار بقا نمودند . آل
واصحاب خیلی اند وهیکن وبتجهیز وتکفین رسول‌الله علیه السلام
مشغول شده بودند که عمر رضی الله عنه بردر آمد و گفت
میخواهم که اندکی ابوبکررا ببینم . گفتند او بتجهیز مشغول است .
گفت باید که اورا ببینم چون ابو بکر ازخانهٔ رسول الله برآمده
همراه عمر ملاقات کرد عمربوی گفت درثقیفهٔ بنی سعد یعنی درصف
بنی سعد انصار فراهم آمده میخواهند که سعدبن عبادرا بیعت
نمایند . واگر درانجا زودنرسیم میترسیم که درمیان اسلام تفرقهٔ واقع
خواهد شد . پس ابوبکر وعمر وابو عبیده رضی‌الله تعالی عنهم
باهم بثقیفه رفتند . ودیدند که انصار جمع شده برای بیعت سعد
حاضرهستند . ابو بکر زود بخطابت آغاز کرده ودرحق انصار که
در اسلام قدم داشتند ودرتأیید دین اسلام مال وجانرا فدا کرده
بودند ستایش فراوان نمود وگفت ای معشر اسلام چون ماازقوم
وعشیرت رسول‌الله هستیم پس باید که ما امرای ملت باشیم وشمانیز

ازوزرا. حباب بن منذر بسخن آغاز نموده وفضـل وتقدم انصار راکه دردین اسلام داشتند بیان کردو کفت (منا امیر ومنکم امیر) یعنی انصاف آنست که امیری از ما وامیری از شما باشد. یعنی یك امیر ازاوس وخزرج ویك امیر از قریش بشود. عمر کفت اجتماع دوامیر بریك مسند نمیتواند شـد. بلکه امیری تنها تعـلق بمادارد چونکه رسول الله علیه السلام شمارا بما وصیت کرده است نه مارا بشما. واکر امیری شمـا میخواست درانصورت مارا بشمـا وصیت میکرد نه شمارا بما. اکرچه عمروجناب درحق یك دیکر یك دوحرف شدید هم برزبان رانده بودند. مکر امین الملة ابو عبیده زود بکلام آغاز نمود وکفت ای انصار ازجناب پرورکار بترسـید (وانتم اول من نصر وآزر فلاتکونو اول من بدل وغیر) یعنی چون شما مقدمترین قوت دهنده ویاری کنندهٔ اسلام هستید. پس شما نخسترین تبدیل کننده وبرهم زننده مشوید. بعدازان ازانصار بشیر بن سعد برخاست وکفت ای معشر انصار چون محمد ازقریش بودپس امیری هم بهمین قوم اولی است واکرچه فضل تقدم ماکه در جهاد ونصرت دین اسلام داشیتم انکار نمیشود اماچون مقصد ما از ان محض تحصیل رضای خدا ورسوالله بود پس برای نیل دنیـا با اهل حق تعرض نمودن بهیچ وجه شایان نیست. حباب روی خود بجـانب وی کردانیده باآواز بلند کفت آفرین برتوبادکه بپسر عم خود سعدچه خوب مظاهرت نمودی بشیر کفت (لاوالله ولکن کرهت ان انازع قوما حقهم) یعنی بخدا چنین نیست مکر بامرد مانکه حق دارند منازعه نمودن را مکروه میدانم. بعد ازان ابوبکر رضی الله تعالی عنه بجانب عمر وابوعبیده اشارت نمود وکفت ازین دو یکی بیعت

بکنید. عمر کفت نمیشود چونکه رسوالله علیه السلام تقدم ترا بپیشوا کرد انیدن نماز بمانشان داده است. ودرجائیکه تو باشی ما امیری راقبول نمیتوانیم کرد. وزود دست خود را در ازکن تابتو بیعت نمایم. بشیر بن سعد بر همکنان سبقت ورزیده بیعت نمود بعد ازان دیکران هم فوج فوج آمده بیعت کردند

روزدوم خلافت بیعت عامه اجراشده خلیفهٔ رسول الله ابو بکر رضی الله تعالی عنه در مسجد شریف بر منبر برآمده بعداز حمد وثنای خدای تعالی چنین کفت ای ناس اکرچه من امیر شما شده ام مکر از شما بهتر نیستم. اکرد رامیری حرکت راست نمایم باید که مرا یاری کنید. واکر کجی نمایم مرا براستی بیارید. صداقت امانتست وکذب هم خیانت. ناتوان شما نزد من توانا ست چونکه حق اورا ازقوی تحصیل می نمایم. وتوانای شما نیز پیش من ناتوان است چونکه حق ناتوانرا ازوی میستانم. انشاالله جهاد را هرکز ترك نخواهید کرد. زیراکه خدای تعالی ترك کنندکان جهادرا همیشه حقیر و ذلیل میکرداند تامن در تحصیل رضای خدا ورسول خدا باشم مرا اطاعت کنید. واکر از امر خدا ورسول الله اندکی تجاوز نمایم مرا اطاعت مکنید. چونکه درآن صورت اطاعت نمودن شما بمن هرکز لازم نیست. اکنون وقت نماز نزدیك شده است برای نماز برخیزید. خدای تعالی همکنانرا رحم کناد.

صحابهٔ کرام رسول الله علیه السلام بانتظام مهام مصالح انام واهل بیت نیز برای خدمت تجهیز وتکفین رسول الله علیه السلام مشغول شده روز دوم ارتحال آنحضرت فراخور وصیت تجهیز

وتکفین بمرسانیده درجائیکه وفات کرده بودند دفن نمودند. باشهر اقوال مدت شصت وسه سال معمر شدند.

(شمائل رسول الله علیه الصلواة والسلام)

رسول الله علیه السلام میانه قد وبزرك سر وکندم کون اندکی مائل بسرخی ووجه مبارك اندکی دراز وسیاه چشم بوده درمیان ابروان فراخ وموبهای ریش مبارك بسیار ومیانهٔ دوشانه کشاد وسربازوان کلفت وسنیهٔ پهن ودست وپای اندکی ستبروموبها راست وکردن صاف داشتند. وقتی که بیك طرف التفات میفرفرمودندباهمه وجود میکردیدند. ودر رفتار چنانکه از کریوه پایین آینـد حرکت نموده بسرعت میرفتند. واکمل بنی نوع بودند صلی الله تعالی علیه وسلم.

من دراینجا سیرت سنیهٔ حضرت نبویه‌را مجملا وتبرکا بنوشتم. مقصدمن ان نیست که تاریخ اسلامرا استیعاب نموده بنویسم بلکه نیتم انست که تنها مواد مهمه‌را که‌ازظهور اسلام تا این زمان باسلام تأثیر تمام دارند بااسباب وحقایق بیان نمایم. ونخستین حقیقت دین اسلام واختلافیکه درحق عقاید اسلام بظهور امده‌است‌واصول مذهب اهل‌سنت وجماعت وجبریه ومعتزله‌را بیان و بعدازان رأی وافکار این‌دوفرقهٔ اخیره‌را محاکمه میغمایم.

(اصول مذهب اهل سنت)

ازرسول الله علیه السلام پرسیدند که اسلام چیست فرمودند که. (ان‌تشهدان لا اله‌الا الله وانی رسول الله وان تقیم الصلوة وتؤتی الزکوة وتصوم شهر رمضان وتحج البیت ان استطعت الیه سبیلا)

یعنی کواهی دادن بیکانکی خدا وپیغمبر بودن من ازطرف خدا وادا نمودن نماز مفروضه ودادن زکوة مال وکرفتن روزه درماه رمضان وحج نمودن بیت الله اکر استطاعت ان داشته باشی. بعد ازان پرسیدندکه ایمان چیست فرمودندکه (ان تؤمن بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الاخر وان تؤمن بالقدر خیره وشره) یعنی بخدا وفرشتکان ورسولان وکتابهای خدا و بروزرستخیز و بقدر و بخیرو شر قدر باورنمودن است. بعد ازان پرسیدندکه احسان چیست فرمودندکه (ان نعبدالله کأنك تراه فأن لم تکن تراه فانه یراك) یعنی خدا راچنان پرستش نمای که کویا تواورامی بینی اکرچه تو اورا نمیبینی مکر اوترامی بیسند. بعض اهل اسلام معنی حقیق باورکردن قدر وبخیر وشرقدر بخوبی ندانسته بد وفرقه منقسم شدند. یعنی یکی جبریه ودیکری ضدتام آن معتزله است. وهر یکی ازایشان بچند اقسام منقسم کشته وچون هر فرقهٔ ایشانرا یکان یکان بیان نمودن ازصدد تألیف برونست پس تنها مذهب اصحاب جبر محض وارباب اختیار محض رابیان میکینم چونکه ایشان برزکترین فرقهای دیکر هستند.

(جبریه)

جبریه میکویند انسان هیچ اختیار ندارد. بلکه درکافهٔ افعال مجبوراست وانسانرا ازشرف انسانیت محروم ساخته بدرجهٔ جمادات فرود آورده‌اند. وبحدیث شریف (وان تؤمن بالقدر خیره وشره) و بدیکر حدیث شریف نیز که از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که (السعیدمن سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه)

استناد نمودند. مفهوم منيفش آنست كه اهل سعادت واهل شقاوت درشكم مادر متخلق كشته پيدا ميشوند. يعنى سعادت وشقاوت در پيد ايش است. چون كلام پيغمبر عليه السلام عبارت از باور كردن آن خير وشراست كه مقدور الهى است. پس ايشان معنئ حقيقئ كلام رسول الله عليه السلام را كه عبارت از بيان تأثير آن خلقت است كه بمخلوق دارد ندانسته چنان مذهبى غريب ايجاد نمودند كه حدودالهى را نيز تعطيل ميتواند كرد. چونكه اكر انسان درفعل خود مجبور ميشد هم حدود ساقط ميكرديد وهم انتظام احوال انام برهم ميخورد. اين حال نيز مخالف حكمت بالغهٔ يزدانيست زيرا كه بقاى عالم باحوال انتظام مربوط است اكر با حوال حوادث كائنات بنظر امعان نكاه انداخته شود. مشاهده ميكردد كه همكى اشيا بنظامات متسلسله بايكديكر چنان مربوط هستند كه بقدريك ذره هم مخالفت ندارند. مكر آنچه بما فائده ميرساند ما اورا خير وآنچه ضرر ميرساند اور انيز شر ميخوانيم. باوجود كه اين ماده درحق عموم صحيح نميشود. چون روى زمين باقوام ملل مختلفه مسكونست و بحكم.

(مصائب قوم عند قوم فوائد)

خير يك قوم بقوم ديكر شر ومصيبت يك قوم بقوم ديكر فائده ميبخشد. پس دانسته شد كه درجهان خير وشر مطلق نيست بل بنسبت يكديكر خير متضمن شراست و شرمتضمن خير. اين حال درحق سائر حيوانات نيز همچنين جاريست. چونكه تمامئ اجسام كه درجهان يافت ميشوند آكل ومأكول هستند. چنانچه

اززمین نباتات وازنباتات حیوانات پرورش میبابند٠ وآخرالامر باززمین آنرا غذای خود میسازد٠ وبزمین بدل مایتحلل میشود٠ یعنی آنچه میدهد بازمیستاند٠ همچنین همکنان یکدیکررا خورده دورمیکنند٠ چون این قاعده ازذرات هواتا بزرکترین حیوان جاری بوده بریك دیکر ظلم میکنند٠ پس معلوم شدکه بقای انواع واجناس مخلوقات نیز ازهمین دوصفت حاصل میشود کهما آنراخیر وشرمیخوانیم٠ وتعارف که مطلوب الهی است بقای انسان حاصل میشود٠ بحکم حدیث قدسی (کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف) معنای شریفش انست که٠ من یك کنجینهٔ مخفی بودم وخواستم که دانسته بشوم پس خلق را پیدا کردم تادانسته بشوم٠ دراینجا مراد از خلق انسانست چونکه وجود وقدرت حق تعالی چنانکه انسان می فهمد دیکرحیوانات نمیدانند٠

(نتیجه)

این احوال عند الله هرکز شرك حساب نمیشود٠ چون ما افعال الهیه را بپیمانهٔ ناقص می پمایم بنابرین خطاهای بزرك مینمایم٠ (اللهم ارنا الحق حقاً نتبعه وارنا الباطل باطلا نجتنبه)احوال عمومیهٔ مذکور قوانین عمومیه هستند که جناب باری تعالی برای بقای سلسلهٔ مخلوقات تقدیر کرده است٠ ازین احوال عمومیه حیوانات حس وادراك وحرکت دارند٠ وانسان ازدیکر حیوانات نطق و ترقی بیشتردارد٠ استعمال حواس نیز باارادهٔ حیوان موقوفست٠ اکر سوء استعمال نموده همجنس خود را تعدی نماید شر٠ واکر حسن استعمال نموده بدیکران لطف وخوبی نماید خیرمیشود وازهمین

حرکت که متضمن این دوصفتست هر یك فراخور عمل خود دردنیا وعقبی جزا وسزامییابد یعنی بخیر جزای خیرمی‌یابد وبشرنیز جزای شر. (نتیجه) چون جریان معنی قدر و خیر وشرکه در حدیث شریف محرر است نمی فهمند که عبارت ازان مقدر است که دراحوال عمومیه جاری میباشد بنابرین انسانرا دراحوال خصوصیه مجبور پنداشته در بادیهٔ گمراهی حیران وسرگردان مانده‌اند. وچون احوال عمومیه خود مجبور یست. پس قدر هم عبارت ازهمینست

(معتزله)

طائفهٔ معتزله که دراوائل ایشان را اصولیه میخواندند. میگویند انسان دراحوال خصوصیه مختار است. اگر قوت وقدرت خودرا بمحاسن صرف نماید مثاب واگر بقبایح صرف کند معاتب میشود. واگر کسی بگناه کبائرکه درشریعت نهی شده است ارتکاب نماید درعقبی عذابش مخلد است. فی الجمله ایشان هم در دنیا باحد شرعیه که مقیاسیست مخصوص عقاب آخرت را بپیمانهٔ متناسب نپیموده افراط وتفریط کرده‌اند. ودرعقبی بدوام عذاب بعض اصحاب کرام رسول علیه السلام نیز که مصباح هدایتند حکم نموده‌اند. وبخلفای امویه وعباسیه چاپلوسی وکاسه لیسی نموده درمسئلهٔ سلب صفات وخلق قرأن نیز مظاهرت واهل سنت وجماعترا خیانت واهانت واصحاب کرامرا افتراهای بسیار نموده باعث فسادهای بیشمار شده اند. طائفهٔ نظامیه که قوی ترین معتزله است خدای تعالی را از خلق شرمنزه پنداشته میگویند شر از فکر بد حاصل میشود. وحق تعالی ازین صفت پاکست. وخیر وشررا ازحیز حقیقی دور انداخته بمذهب مانئ زندیق تقرب نموده اند

چنانچه رسول‌الله علیه‌السلام نیز برای اصولیه فرموده اند که‌ایشان مجوسیان اسلام هستند.

(خلافت ابوبکر الصدیق رضی‌الله تعالی عنه)

چون رسول‌الله علیه السلام درنهایت سنهٔ دهم هجرت سنیه بدارالقرار انتقال فرمودند. مهاجرین وانصار باوبکر رضی‌الله تعالی عنه بیعت نموده ومشارالیه باجماع امت خلیفهٔ رسول الله علیه السلام شده اسامه بن زیدرا برای تأدیب قبیلهٔ قضاعه معین کردانید اکرچه عمر رضی‌الله عنه نیز زیر سایهٔ لوای سعادت التوا که‌دردست اسامه بودمعین‌شده بوداما اسامه ماندن عمررضی‌الله تعالی عنه درملا زمت مقر خلافت مناسب دیده عمررا بخدمت خلیفهٔ رسول‌الله فرستاد که‌درین خصوص مشورت نمایند. وبعض صنادید انصارکه اسامه را نمیخواستند ازحد اثت سن اسامه سخن رانده بعمر کفتند باید که برای سپهسالار ساختن شخصی که درسن ازاسامه بزرکتر باشد بخدمت خلیفهٔ رسول الله عرض نمای. چون عمر بخدمت ابو بکر رسیده رأی صوابنمای اسامه و بعد ازان افکار صنادید انصاررا تقریر نمود. یکبار خلیفهٔ رسول‌الله ازجای خود برجسته مانند موسی علیه‌السلام که‌درهنکام عودت ازمناجات‌ازسبب اختلافیکه درمیان بنی اسرائیل بظهور آمده بود برادرخود هارون علیه السلام را ازریش کرفته عتاب کرده بود ریش مبارك عمررا کرفته کفت یاعمرتوچکونه سخن کسانرا درباب تبدیل‌ذاتی که‌رسول‌الله علیه السلام آنرا امیرجیش کردانیده است بمن میتوانی کفت بعدازان بازبجای خود نشسته ومحاسن یافت شدن عمر را در مقر خلافت تصدیق نموده نزدیك‌مدینه بمحل مسمی جرف که لشکر اسلام

فراهم آمده بود عزیمت و همراه اسامه ملاقات کرده و بجانب لشکر متوجه شدو کفت درهر مملکتی که میدر آیید باید که حیات کودکان وزنان و پیران و کسانی که در معبد ها مشغول عبادت باشند محافظه نمایید. وتاضرورت روی نماید مادهٔ هر حیوان را اکرچه شایان اکل هم باشد هرکز مکشید. ودرختان را نیز بریده مسوزانید. وامر مرانجوبی نکاه دارید. بعد ازان عسکر را بحرکت آورده واسامه را بپیادکی تشییع نمود وکفت ای اسامه باید که تمامیٔ آن اوامر که رسول الله بتوامر کرده است اجرانموده ازیك حرف هم غافل نشوی. اسامه از پیاده‌رفتن خلیفه شرمنده ومضطرب کشته کفت یاشماسوار بشوید. ویامرارخصت بدهید تاپیاده‌شوم. خلیفه فرمودکه آیامن درراه‌خدا این قدر خدمت هم نمایم. وبعد ازرفتن خیلی مسافه از اسامه اذن خواسته همراه عمر رضی‌الله تعالی‌عنه بمدینهٔ منوره عودت نمودند. وبرای استیصال پیغمبران دروغ کو مانندطلیحه ومسیلمه وسجاح که در آخر زمان سعادت علی‌الخصوص در هنکام مفارقت رسول الله علیه السلام ازدنیا بدعویٔ نبوت برپاشده بجهت ارتداد ساکنان جزیرةالعرب سعی بلیغ میکردند. وبرای اصلاح حال قبائل وطوائف عربیه که مرتد شده بودند همراه اصحاب کرام‌مشورت نمودند. صحابهٔ کرام‌چنان‌بیان نمودندکه میدانیدکه آکنون بعض قبائل بالکل‌و بعض‌نیز بالفرع مرتدشده اند وتنها طایفهٔ قریش وبنی ثقیف دردین اسلام ثابت قدم مانده‌اند. وچون عدد اسلام نیز بنسبت دشمنان خیلی اندك است پس شدت وحدت را اظهار نمودن‌روانمی بینیم‌چونکه برای‌اسلام‌خطر فراوان دارد. خلیفه کفت اکر مخالفان ازآن باج وخراج که‌درزمان پیغمبر

علیه السلام معین شده است یك بار شتر هم کمتر بدهند بازهم همراه ایشان محاربه مینمایم ·

در ین اثنا اسامه بن زید ازشام عودت نموده وجناب خلیفه اورابامهاجرین وانصار همراه خود گرفته برای استیصال قبائل عبس وکنانه وذبیان که بجنك مدینه آمده بودند بحرکت آمده ودرمحل مسمی ابرق جنگیده همگی دشمنانرا زیر وزبر کرده باز بمدینهٔ منوره عودت فرمود· وفرصت را ازدست نداده بسوی محل مسمی ذی القصه که نزدیك مدینه بجانب نجد واقع شده است عزیمت وبرای اصلاح اهل ارتداد ازدلاوران اسلام یازده فرقه را مرتب ومنتظم گردانیده خالدبن ولیدرا برای تأدیب پیغمبر کذاب طلیحه وعکرمه بن ابی جهل را بکوشمالیٔ مسیلمهٔ کذاب وشرحبیل را برسیدن امداد عکرمه وعمر وبن العاص را باصلاح مرتدان قبیلهٔ قضاعه وخالد بن سعید بن العاص را سپهسالار فرقه های عسکر که باطراف شام میرفتند معین ساختند· وبردیگر فرقه هانیز از رجال اهل کفایت رئیسان را نصب وبرای نگهبانی مملکت هم بقدر کفایت لشکررا تعبیه ووظیفهٔ هر یك را معین ومعاونت ومظاهرت یکدیگررا بصورتی متسلسل ومتناسب بیان کرده ودردست همگنان صورت عهدنامه را که اساس کار برهمان می توان نهاد تسلیم واجرای عدل وانصاف را بتأکید اکید تنبیه وبجهت تأمین مراسلات فرقه های احتیاط را مرتب ساخته وهمگنانرا پی کار خود فرستاده خود شان نیز بمدینهٔ منوره درآمده قرار گرفتند · فرقه های مذکور فی الفور رایات نصرت آیات را کشاده مانند سیل عرم ویااجل مبرم دنبال کار خود بشتافتند· خالدبن ولید بین رسیده

همراه طلیحه عقد مصاف بهم رسانید. وقبائل وطوایف که بکذب وتزویر طلیحه فریفته شده بودند ازحال تزویر اشتمالش واقف کشته واورا باقوت نبوتش تنها کذاشته پی کار خود کرفتند. آنهم چاروناچار براسپی باد رفتار که حاضر کرده بود سوار شده وزن خودرا ردیف خود کردانیده بجانب طایفهٔ بنی کلب که ازفروع قبیلهٔ قضاعه بود فرار نمود. میکویند وقتی که قبیلهٔ قضاعه دین اسلام را قبول کردند آن هم مهتدی شده ودرزمان خلافت عمر رضی الله تعالی عنه بزیارت کعبهٔ معظمه آمده خلیفه‌را بیعت کرده است. روزی خلیفه اورا بطریق لطیفه کفت آیا ازکهانت چیزی باقی مانده است ویانه کفت اری هنوز هم ازان یك دوچیز باقی مانده است . والحاصل بعد ازان درمحاربهٔ رومیان برای اسلام حذمتهای شایان‌هم بجا آورده است.

عکرمه نیز بیمامه رسید. وهمراه مسلیمهٔ کذاب محاربه نموده شکست خورد. چونکه بنی حنیفه بقدر چهل هزارنفر تیغ کذار داشتند. وفرقهٔ عکرمه بدرجهٔ کفایت بنود . اکرچه برای عکرمه لازم آن بود که تارسیدن شرحبیل در کارزار تعجیل نماید. مکر ازکمال غیرت وشجاعت بیکبار بردشمن خونخوار حمله آورده برهم خورد وخودرا بیك طرف کشیده صورت هزیمت‌را بجانب خلیفهٔ رسول الله تحریر نمود . خلیفه در جوابش نوشت که زینهار عودت منمای که برای اسلام ضعف تمام حاصل نشود . وزود بافرقهای حذیفه وعرفجه که بجانب عمان مأمور شده اندا التحاق نمای. بعدازان شرحبیل بیمامه رسیده آنهم مانندعکرمه حرکت نموده وبرهم خورده خودرا بازکشید. هرچند عکرمه بن ابوجهل وسهیل بن

عمرو پیش ازان چنانکه درفتح مکه بیان شده بودقوی ترین دشمنان اسلام بودند. اما بعداز آوردن ایمان در تائید اسلام آنچنان غیرت وهمت بجا آوردند که باعث تحسین خاص وعام شده‌اند. چونکه عکرمه در محاربهٔ یرموك چنانکه بیان خواهد شد مانند شیر ژیان بر دشمنان حمله های فراوان آورده شهید شده است. فی‌الحقیقه آن کسانیکه بصدق تمام دردین اسلام می‌درایند چنین حرکت می نمایند. وکسانیکه حقیقت اسلام رانمی فهمند هرآینه قدر وقیمتش رانیز نمی دانند خالدبن ولید ازسبب قتل مالك ابن نوبره که ازروی سهووخطا بوقوع آمده بود مسؤل گشته وچاروناچار برای تبریهٔ ذمت بمدینهٔ منوره آمده بعد از تبریهٔ ذمت دیت مقتول را از بیت المال تأدیه کردند. وخالد مانند صاعقهٔ آتش فشان باز گشته ودرمیدان کارزار درآمده گاه غالب گاه مغلوب شده آخر الامر مسیلهٔ کذاب وبنی حنیفه تاب نبردآن نیاورده ودرباغی درآمده درختانرا پناه خود ساختند. ولشکر اسلام نیزدنبال ایشان تاخته محاربهٔ شدید نمودند. مسیلهٔ کذاب ازکمال کین‌وغضب‌مانند بت سنگین برپای ثبات استاده بود که زنگیٔ وحشی نام که در جنگ احد عم رسول الله علیه السلام حمزه رضی‌الله عنه را شهیدکرده بود مانند بلای ناگهان برسرمسیلمه حمله آورده قتل‌نمود. تماشاکنندگان فریاد برآورده گفتند (قتله الاسود) یعنی اور اسیاه کشت. بعدازان دشمنان بکلی ناتوان شده رو بگریز نهادند. و دلاوران اسلام در عقب شان شتابان شده باصمصام خون آشام آن قدر دشمنانرا از خان ومان محروم گردانیدند که تنها کلهٔ های مبارزان بنی حنیفه بیشتر از بیست هزار در میدان کارزار برخاك ادبار غلطان شدند. چون درین بازار گیرودار ازهردو جانب پای‌ثبات‌را برقرار داشته پیکار خونخوار کرده بودند

بنابرین ازانصار ومهاجرین هم‌ازهفت صدنفر بیشتر وازتابعین وحملهٔ قرآن کریم‌نیز بسیاری رجال بدارالعلیین ارتحال نمودند. پس حافظان فرقان عظیم‌الشانرا که‌باقی مانده بودند بفرمان خلیفهٔ پیغمبر علیه‌السلام فراهم اورده قرآن واجب‌الاحترامرا چنانچه ازجانب یزدان نازل شده بود تحریر نمودند. واین قرآن واجب الاحترام همان کلام سعادت فرجامست که تااین زمان متواترابما واصل شده است.

ازجزیرةالعرب ازقبیلهٔ بنی ثعلب ثوزین وسالفةالذکر بانوئی دروغگو بنام سجاح که‌بدعوئ نبوت برپاشده وطوائف عربیه‌را فریفته وباقبیلهٔ بنی تمیم بتسخیر مدینهٔ منوره بحرکت آمده وتامحل جرف نام واصل کردیده ودرمیان فرقهای بنی تمیم شقاق ونفاق بظهور امده وبلا محار به خود بخود پراکنده وپریشان کشته بازکردیدند. وسجاح همراه مسیلهٔ کذاب ملاقات کرده ودروحی والهام سخن‌های فراوان رانده واخرالامر نبی ونبیه آش خودرا باماش پخته بلاصداق ازدواج نمودند. وبعدازسه‌روز هوداران سجاح باسجاح ملاقی‌شده کفتند بلاصداق ازداواج هرکز نمی‌شود. وانرا نزد مسیله بیمامه فرستادند. مسیلهٔ کذاب بواسطهٔ منادیان چنان اعلان کنا کنید که برای من وحی امده‌است که‌ازپنج‌وقت‌نماز که‌محمد فرض کرده‌است نماز بامداد وعشا عفو شده است وبرای صداق سجاح نیز نصف واردات یمامه‌که به بیت‌المال عایداست بانصف جزیرةالعرب تعلق بسجاح دارد ونصف دیکرش بمن عاید است والحاصل حاصلات نصف یمامه‌را بسجاح بخشیده بجای خود رجوع نمود. آخرالامر بسیاری مرتدان بازهدایت یافته وحال

مسیلهٔ کذاب خراب شده وسجاح نیز بسوی جزیره بازکشته بقبیلهٔ خودبنی ثعلب ملحق کردید. بعض مورخان میکویند سجاح تازمان معاویه زنده بوده وعاقبت الامر تائب ومستغفر شده بحسن عاقبت نائل کردیده است

خالد رضی الله تعالی عنه زودکار بنی حنیفه‌را بایك مقاوله نامه سرانجام داده وبرای تصدیق آن بجانب خلیفه فرستاده وخود دریك جاقرار نکرفته مانند سحاب رحمت بحرکت آمده وفرقهای دیکررا دست کیری نموده باعث پریشانئ خان ومان طلیحه ومسیلمه کردید. و بسیاریٔ مرتدان طوعا مطیع شده و بجز اشخاص معدود که درهنکام ارتداد بقتل مسلمانان اجتسار نموده بودند همکنان بزلال عفو سیراب شدند. ودر اندك زمان کار جزیرة العرب واطراف و نواحیش باحسن وجه سرانجام یافته واتحاد اسلام بهم رسیده بهر اطراف واکناف عاملان اسلام نصب و معین ووا ردات که ببیت المال تعلق داشت بمدینهٔ منوره واصل کردید. حاصل کلام یارغارشفیق یعنی ابوبکرالصدیق رضی الله تعالی عنه برای دین مبین چنان خدمتهای خوب نموده است که ازسرنو باعث احیای اسلام کردیده است

اکرچه ازسبب ارتحال رسول الله علیه السلام کافهٔ اصحاب کرام وجمیع اهل اسلام مانند کوسفندان که درشب تاریك بی‌چوبان پریشان شده میکردند حیران وناتوان‌مانده‌بودند مکربفکر منور ورای مرحمت کستر وهمت عدالت پرور حضرت ابوبکر الصدیق که همواره توفیق الهی رفیق داشت باز حیاتی تازه و بهجتی بی اندازه یافتند. چون احوال مذکور بفضیلت ورجحانیت صدیق اکبر براصحاب دیکردلیلیست کافی‌پس سخن بعض بی‌انصافان اهل غرض

که درسینهٔ پرکینه مرض داشته درحق چنین بزرگوار ازروی جهل وعناد زبان درازی میکنند استماع نمودن عین حماقت ومحض ضلالتست

شنید یز خامهٔ اهل عرفان درمیدان تحقیق بجولان آمده چنان بیان میکنند که چون خلیفهٔ رسول الله علیه السلام یعنی ابو بکر رضی الله تعالی عنه درمکان ذی القصه نام فرقهای دلاوران اسلامرا برای اصلاح حال مرتدان مهیاساخته خواست که خودش نیز بالشکراسلام بجانب میدان نبرد عزیمت فرماید. علی کرم الله وجهه لکام اسپ خوش خرامش را محکم کرفت وکفت خدا نخواسته اکردرمیدان کارزارسهم قدر بهدف حیات خلیفهٔ پیغمبر کارکرکردد هراینه همکی مسلمانان محو وپریشان خواهند شد. پس عنان توسن تیز رفتار افکار خلیفه را بازکردانیده بمدینهٔ منوره عودت فرمودند. چون مورخین باخبر ومحررین سیرنا مور وقعهٔ مذکور را تحریر وتقریر کرده اند. پس حاشا وثم حاشا بالفرض اکربعضی کسان از اصحاب کرام در باب خلافت چنانکه بعض منافقان نافهمان بیان میکنند باهم رقابتی ومخالفتی هم داشته باشند با این همه اکر ایشان بانتشار دین اسلام مال وجان خود را فدا وهمت وغیرت را اجرا نمیکردند هرآینه آبا واجداد مادر دین قدیم خودمانده برای فصل چنین دعوئ واهی بمیدان لعب وهوائی درآمدند باوجودکه درآن هنکام چندین هزار ذوات کرام که بصحبت مصطفی علیه السلام مشرف شده بذات همایون ایشان تقرب تمام داشتند موجود بودند وسر انجام دادن اینکار نیز بدیشان عایدبود پس ما نمی دانیم که بعد ازچندین قرنها کیست که

فصل چنین دعـوی‌را بماسـپارش کرده است. آیا درقران شریف ویادر احادیث منیف مشهورهٔ نبویه برای فصل‌چنین دعویٔ واهی بمـا وصیتی و تکلیفی شـده است ۰ نی نی ۰ بنـابرین خـوض نمودن مادر چنین چیزها هم درمیان اسـلام باعث نفاق وشـقاق میگردد وهم برضای خدا ورسـول‌الله بکلی مخالفست۰ چنـانچه این چیزها دردنیاباعث شکست شوکت اسلام‌خواهندشددراخرت نیز موجب ندامت وباعث عقوبت توانند گردید. حاشـا کیریم کهاگر اصحاب کرام بهوای‌نفس خود تابع گشته حق‌را کتم کرده باشند درانصورت نیز در روز جزا پیش‌خدا ورسول خداباز خود شان مسئول خواهندشد ۰ القصه خوض نمودن مادرچنین دعوی هم‌ازدائرهٔ ادب برآمدن وهم‌بامرخدا مخالفت ورزیدن وهم دردنیـا بمیان برادران دین فتنه وفسـاد انداختن وهم‌روی خودرا سـیاه وهم داراخرترا تباه کردنست۰

ای‌برادران دین بیایید این‌دعوی‌را بذمهٔ اصحاب‌کرام بگذاریم که‌دران هنگام حاضر بودند وحقیقت‌حال‌را ازما بهترمیدانسـتند۰ مادرکار اسـلاف کـرام که مارا مسلمان کرده بجانب دین حق ومعقول رهنماشده‌اند۰ یعنی ازبادیهٔ‌شرك‌وضلال برآورده درشاهراه توحید انداخته اند۰ دخل نمایم۰ بلکه برای‌مالهم‌والزم‌آنست که مااخوت خودرا قوت بدهیم تابسعادت دارین نائل‌شویم۰ چونکه خدای تعالی در روزجزا هرکس‌را ازکارخودسؤال خواهدفرمود۰ ومابجستن صواب وخطای اصحاب کرام مکلف نیستیم که‌دراین‌باب تحری نمایم۰ بلکه این کاررا بخـود ایشـان بگذاریم ۰ و ما باز بصدد خود رجوع نمایم۰

چون کار مرتدان بانتظـام تمام سرانجـام یافت خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام برای تقویهٔ اسلام اتحاد عربان عراق را که در آن هنگام تابع حـکومت ایران بودند. اهم والزم دانسـته. وهنـوز خالد در یمن بود که مثنی را باهشت هزار سوار تیغ گذار بجهت پیکار دیار عراق فرمان داده. وچون خالد بن ولید از یمن باز گردید. بتاریخ دوازدهم سنهٔ هجرت سنیه درماه محرم انرا نیز باده هزار نفر سـوار بفتح دیار عراق معین سـاخته. و بمثنی بن حارث ودیگر امرای عسکریه امر نمود که باخالد بن ولید ملحق شده ازمکان ایله نام بعراق درآیند. چون خالد ازمدینهٔ منوره برآمده بسوی عراق توجه نموده بعد ازقطع مراحل وطی منازل بمکان بانقیا نام واصل گشت. امیر بانقیا وسوماجابان نام بشرط تأدیه ده هزار دینار جزیه مصالحه کرده. خالد نیز مبلغ مذکور را گرفته بسوی حیره حرکت نمود. وچون نزدیك حیره رسـید امیر انجا قبیصة الطـائی باعیان واشراف بلاد استقبال نموده. وبشرط تأدیه نود هزار درهم جزیه مصالحه کرده بعد ازان خالد بجانب ایله متوجه گشته وبرای ملاقی شدن در موقع حفیر بمثنی ودیگر رؤسا امر نامه ها را نوشته ارسال نمود والی ایله بنام هرمز که ازطرف شـاه ایران اردشیر بنبرد خالد معین شـده بود قبل ازرسیدن خالد موقع حفیر را بدست اورده. پس خالد بجانب کاظمه میل نموده ومثنی بن حارثه را امیر مقدمة الجیش نخسـتین وقعقاع نام ذات را امیر دومین نصب کرده وخود درمیان دوفرقه مانده بحرکت امد. هرمز باعسـکر خود بکنار آبی که درانجـا یافت میشد زود رسیده ودرمیان اب وخالد درامده قرار گرفت. خالد بجانب لشکر خود متوجه شده گفت هرلشکر که درمحاربه صبر وثبات بیشتر دارد

البته ایرانیون همان لشکر ضبط می کنند۰ القصه دران شب عسکر اسلام ازباریدن باران احتیاجرا دفع نموده وبامدادان بمقابلهٔ دشمن صفوف حرب را اراسته هرمزرا برای جنك دعوت کرده وان هم اجابت نموده بمیدان درامد۰ اکرچه خالد فراخور عادت خود بیك حملهٔ غضنفرانه هرمزرا درربوده ازجان محروم نموده بود۰ اماچون لشکر هرمز بیدیکالی برخالد حمله اوردند پس ان هم هرمزرا بقتل رسانیده وقعقاع نیز سربازان ایرانرا که برخالد حمله می آوردند بتیغ خصم افکن منع نموده قشون فارس را شکست فاحش داده ومثنی را بعقب کیری شان امر نموده خود بجانب بصره عزیمت فرمود ازامرای لشکر ایران قباذ وانوشجان که همراه کریزندکان ایرانیان بودند دراثنای راه بافوجی که اردشیر برای امداد هرمز فرستاده بود دوچار شده ودیکربار نیز بتجربهٔ بخت نکونسار قرارداده برای جنك حاضر شدند۰ خالد نیز ازین حال اکاهی یافته و باستقبال ایشان زود بشتافته وبجنك در پیوسته وسرقباذ وانوشجان را ازتن جدا کرده وقشون ایران را شکست برشکست داده ودلاوران اسلام دنبال شان بتك وتاز اغاز کرده بسنان جانستان و صمصام آتش فشان انچنان کوشمالی دادند که بجز انکسانیکه خودرا درآب انداخته طعمهٔ ماهیان شده بودند بقدر سی هزار لاشهٔ دیکر هم از ایرانیان دردشت و بیابان سرنکون افتادند۰ وبعضی جویها مانع عبور ومرور کشته لشکر اسلام ازتعقیب ایرانیان فارغ شده وخبر این وقعهٔ عظیم وغلبهٔ جسیم را باخمس غنائم بجانب خلیفهٔ رسول الله ارسال نموده وفراخور امر خلیفهٔ رسول الله یعنی ابوبکر رضی الله تعالی عنه بارباب فلاحت واصحاب صناعت تعرض ناکرده بلکه

تنها کار ایشان‌را بذمت وجزیه مربوط ساخته هر یك‌را بحال خود ازاد کذاشتند.

بعدازان شاه ایران بازلشکری فراوان مهیا کرده و بهمن را شپهسالار ساخته برای جنك خالد روان وقبائل نصرانیان عرب‌را که‌درعراق مسکن داشتند بجهت محاربهٔ اسلام برپا کردانیده واز ایشان هم‌بسیاری کسان‌را فراهم آورده و برفوجی دیکر بازان نام‌شخص‌را امیر ساخته‌بامداد بهمن‌فرستاد. خالدنیز درمیان بازان وبهمن درآمده وصفوف مصاف‌را مرتب ساخته وموافق عادت‌خود ازجنك خبرداده وازطرف ایرانیان ازطائفهٔ عرب مالك‌بن قیس‌را که‌درمیدان مبارزه درآمده‌بود ازکریبانش کرفته بقتل رسانید. بعدازان دلاوران‌هردوطرف پای ثبات‌را درمیدان حرب‌انچنان‌محکم نهاده بکارزار مشغول شدندکه ازلشکر فرس وعرب بقدر هفتاد هزارنفر مقتول‌شده واخرالامر لشکر ایران بکلی پرا کنده وپریشان کردید. وچون آب نهر ازجثه‌های مجروح که‌درنهر افتاده بودند سرخ اب کشته‌بود پس محاربهٔ مذکوررا (نهرالدم) تسمیه نمودند. وبعد ازآن بربلدهٔ امیشیا تاخته خراب کردانیدند.

القصه چون بلدهٔ حیره بطریق اشتی مفتوح ولشکر ایران مغلوب ومذبوح ومستنصرهٔ عرب نیز مطرود ومجروح شدند دراعصاب اهل عراق ضعف وافتراق حاصل کشته چار وناچار فروتنی‌را اختیار نموده جزیه کذار شدند. درین اثنا شاه‌ایران اردشیر سوم وفات نموده وشخصی ازاولاد ملوك که زینت بخش مسند تخت وتاج باشد یافت نشده بنابرین درمیان ایرانیان قیل‌وقال فراوان وشورش واختلال بی‌پایان بظهورامده عاقبت‌الامر بانوئی‌را

بنام فرخزاد برسریر سلطنت نشانیدند. وازدوام افتراق واختلال ایرانیان خالد رضی‌الله عنه باآسانی تمام اطراف انبار وعین‌التمر ونواحی حیره بلکه همگی عراق‌را درمدت پنجاه روز درقبضهٔ تصرف دراورده وبثغور ومواقع عاملان کاردان‌را نصب وباج وخراج‌را معین کرده مکتوبی‌را که متضمن وقوعات مذکوره بود نوشته بحضور خلیفهٔ رسول الله ارسال نمود. خلیفهٔ رسول‌الله مکتوب خالدرا خواند وگفت هراینه زنان اززاییدن مردی که مانند خالد باشد عاجز هستند. خالدرضی‌الله تعالی عنه بقدر یکسال دیگرنیز بجهت تمهید امور مملکت درعراق نشسته وبرای تبعیت‌اسلام بشاه ایران ووالیان ومقربانش یکان یکان نامه‌ها روان وشاه‌رادرقبول دین اسلام وجزیه مخیر نموده نوشته بودکه بایدکه بااسلام راقبول نمائی وباجزیه بدهی. واگرازینها روگردان شوی درانصورت‌محقق بدانکه چندانکه توزندگانی‌را دوست میداری‌لشکراسلام‌را که‌بیشتر ازان برموت‌حریص هستند بجانب‌تو خواهم فرستاد. پس ان تکالیف‌را که اکنون بخواهش خود نمی پذیری بعدازان خواه مخواه بقهر وجبر قبول خواهی‌کرد

(استطراد)

ازیك طرف لشکر اسلام ملك عراق‌را ضبط وتسخیر نموده تامداین که نام قدیمش تیسفون‌ست بجنك و پیکار واصل وازجانب دیگر هنوز بزرکان ایران دهان یکدیکررا بنقل دسایس وحیل شیرین مذاق ساخته درتبدیل سلطنت بصهبای کبر وغرور بدرجهٔ مست وغافل کردیده بودند که‌درمدت بیست سال یعنی ازمبدأظهور دولت‌اسلامیه تاقتل یزدجرد وافتادن حکومت ایران دردست

اسلام چهارده نفر از حکمداران ایران پیاپی بر تخت سلطنت نشستهٔ وفرود آمده دولت وملت خودرا انچنان برهم زدند که تاحال حال نکبت اشتمال ایشان درالسنهٔ انام داستان کردیده است. اکرچه دران آوان هم بعضی مردمان دور اندیش وخرد مندان صداقت کیش نتیجهٔ اختلاف سران وکردنان ایران را چون چهرهٔ شاهد خانه روب قبل‌ازظهور درمرأت‌فراست دیده درمنع ظهور آن‌سعی خودبجا اورده بودند فائده نبخشید. آری پیداست‌که چون دولتی بجانب انحطاط وانقراض میل مینماید سخن حکیمان کار شناس بقدر اوازنسناس هم‌تأثیر نمی کندبلکه همواره چاپلوسان چرب زبان وساعیان ونمام درجامهٔ راستان درامده وبتقرب حکمداران سرافراز شده برای استحصال منافع ذاتیه بوساوس نفسانیه ودسایس شیطانیه قلب نحاس نحس را بقالب زرین ریخته وروی سیاهش را باآب زر اندوده ازروی دولتخواهی خداوندان خودرانشان داده ازراه راست می برارند. ودر ورطهٔ هولناك انداخته بکردار ناهموار تشویق می نمایند. ونظام وانتظام وآیین وقوانین رامختل کردانیده بجهت عیش پنج روزه هم باعث اضمحلال دولت میشوند. وهم خودشان نیزدر اندك فرصت جزای اعمال خودرا یافته بادیکران پایمال میکردند. انتهی

رئیس فرقهٔ اسلام عیاض بن غنم که باطراف دومةالجندل یافت میشد خبر نقض عهد مستنصرهٔ عرب که در برشام اسکان داشتند بخالد فرستاده وخالد رضی‌الله عنه نیز بسرعت تمام بدان طرافه توجه نموده بدومةالجندل واصل‌شده واز یك طرف عیاض‌وازطرف

دیگر خالد براستحکام هاهجوم نموده دردومة الجندل درامدند. ودو نفراز رؤسا بنام اکیدر وجودی که دومة الجندل را با اطراف ونواحی درمیان خود تقسیم کرده ونخستین هردو باهم متفق شده فتنهٔ خفته را بیدار کرده وهرچند بعد ازان اکیدر ازچنین رفتار بیزار شده بود ولیکن چون عذرش نامعقول بود پس بدرجهٔ قبول نرسیده اکیدر را بیرون وجودی را درون دومة الجندل بقتل رسانیدند. واتش فسادرا بآب سیاست خاموش کردانیده هنوز بتمهید بساط امن وامان مشغول بودند که باز طوائف فرس وعرب ازروی نفاق درملك عراق نائرهٔ قتال را باشتعال آورده همراه وکیل خالد مثنی که درعراق بود بجنك درپیوستند. بنابرین خالد نیز مانند برق خاطف بعراق رسیده لشکر ایران وعرب را باز پراکنده وپریشان ساخت اکرچه بعد ازتمهید امور جمهور بی اذن خلیفه به پنهانی بزیارت کعبه رفته بازامده بود. مکر این خبر بسمع خلیفهٔ پیغمبر واصل کشته وخالدرا بخطاب عتاب بطرف برشام که اسلام همراه رومیان محاربه داشتند معین نمود. اکرچه رومیان ازقبائل خود واز مستنصرهٔ عرب که دربرشام متوطن بودند خیلی کسان را برای جنك وجدال اسلام بحرکت آورده بودند. ولیکن خالد رضی الله تعالی عنه نیز زود رسیده ودرمیدان کارزار درامده وبردشمنان مظفر ومنصور کشته صورت اضمحلال ایشان رابخلیفهٔ رسول الله عرض نمود. اکرچه بعدازان هم بفرمان خلیفه درعرصهٔ پیکار سبقت ورزیده برلشکر رومیان که همراه سردار ماهان نام بودند اقتحام نموده پراکنده وپریشان کردانیده بود مکر ازکثرت رومیان خلیفه را اکاهی داده بجهت امداد استدعا نمود. اتفاقا درین اثنا لشکری که

از یمن برای کارزار رومیان ترتیب یافته بود بمدینه واصل کشته وعکرمه بن ابوجهل را بافرقهٔ لشکری که همراه داشت ورئیس حمیر ذوالکلاع را بالشکر حمیر ودیگر سرداران را نیز که همراه ایشان امده بودند هریکی‌را بالشکر خود بامداد خالد روان کردند.

چون خالدبن ولید درعراق لشکر ایران ومفسدان عراقیان‌را دراندك زمان پراکنده وپریشان کردانید. پس خلیفهٔ رسول‌الله علیه‌السلام بفتح باب محاربهٔ رومیان نیز هنکام سعادت اقتران را غنیمت شمرده خالدبن‌سعیدرا بایك فرقهٔ عسکر بجانب برشام ودنبالش عمرو بن العاص را بایك فرقهٔ لشکر روان و بعدازان ولیدبن عقبه وزیادبن ابوسفیان را نیز یکان یکان باجنکاوران اسلام فرستاده وولیدرا بمحاربهٔ اردن وعمروبن‌العاصی‌را بکارزار فلسطین وزیادبن ابوسفیان بر یاست فرقه ها وابوعبیده بن‌الجراح را بنظارت تمامیٔ فرقه ها معین کردانیده برای فتح واستیلای حمص فرمان دادند. خالدبن ولید نیز بعداز تسخیر تمامی عراق یکران خوش خرام را بسوی برشام تیز عنان کردانیده وازچهل هزار نفر لشکر اسلام که بجهت امداد امده بودند شش هزار نفررا برای تأمین خط رجعت تعبیه نمود.

چون شهنشاه روم هرقلیوس دیدکه قوت اسلام روز بروز زیاده می شود وعراق‌را فتح نموده بدیار شام نیز تجاوز میثمایند پس بتصور اندفاع چنین امر مهم بالذات ازشهر شهیر قسطنطنیه برخاسته بجانب دیار سوریه عزیمت نموده وبقدر دویست وهشتاد هزار نفر چه از مستنصرهٔ عرب وچه از روم فراهم آورده وبفرقه های متعدد تقسیم کرده و خودش درحمص قرار کرفته برادر خود

تراقوس تئوذوورس را بانود هزار نفر بمقـابلهٔ عمروبن العاص که در ارض فلسـطین بود. وپسر نوزر یورغس را بمقـابلهٔ یزید بن ابو سفیان وتئو ذورس نام امیر را بمجادلهٔ فرقهٔ شرحبیل ابن حسنه وکیکیلاوس نام سردار را باشصت هزار نفر بمحاربهٔ ابوعبیده بن الجراح رضی‌الله تعالی عنه معین سـاخت. امرای اسلام نیز از کثرت رومیـان بحزم تمام در موقع مستحکم (یرموك) نام فراهم امده از یك طرف کریوهٔ یرموك واز طرف دیکر (واقوصـه) را پناه ساخته تارسیدن خالدبن ولید رضی‌الله تعالی عنه بقدر مدت سه ماه روبروی رومیان قرار کرفتند از فراهم آمدن عسـکر اسلام در یرموك رومیان نیز فرقه های متفرقهٔ خودرا بزودی فراهم آوردند خالدبن ولید نیز واصل کردیده از لشکر اسلام که بچهل وشش‌هزار نفر بالغ شـده بود شش هزار نفر را باعـکرمه بن ابو جهل برای تأمین‌خط رجعت تعبیه نمود. اکرچه ابن اثیر علیه‌الرحمه درکامل التواریخ میکوید که خالدبن ولید بمواجههٔ عسکر اسلام چنان بیان نموده بودکه اکر امروز برای محـاربهٔ رومیان رتبهٔ سپهسالاری را بمن تفویض نمـایید ممکن که بعداز من هر یکی از شمـا نیز یکان یکان بنوبت خود سپهسالارخواهید شد.(خالدبن سخن هم‌قوت وکثرت رومیان را نشان وهم شهادت خودرا ایما وبیان کرده‌بود وهمکنان بالاتفاق رتبهٔ سپهسالاری رابخالد مناسب دیدند) مکرسخن‌مذکور از طریق خرد دور مینمـاید. چونکه خلیفهٔ رسـول‌الله علیه‌السلام خالدبن ولید رضی‌الله تعالی عنه رابرکافهٔ عساکر اسلام‌که ازعراق تا شام یافت میشدند بمنصب امیرالجیش سرافراز وممتاز کرده بودند. پس‌چرا درمحاربهٔ رومیان سپهسالاری را از امرای‌اسلام طلب بکنند

و انکسانیکه میکویند محاربهٔ یرموك درعهد خلافت فاروق در تاریخ پانز دهم سـنهٔ هجرت سنیه بوقوع امده بود یکی از ایشان صاحب فتوح الشام ازدی است که مأل فقرهٔ کذشته را بصورت آتی نوشته است که چون خالد درهنکام خلافت فاروق عزل شده بود. بنابرین انذات در موضـع یرموك از سبب اختلاف رای امرا ادارهٔ جیش را از ابو عبیده طلبیده وان هم ادارهٔ محاربه را بدو تفویض نموده بامرای عسـکریه نیز کفته بود که باید که همکنان بامر خالد اطاعت نمایید. کفتـار ابو عبیده هم عبارت از بیان آن درایت و کفایت خالد بود که در محاربه داشت. ولیکن ابن اثیر ازین غفلت ورزیده عهد دو خـلافت را با امیری مطلق وامیری مقید خالد باهم آمیخته است. القصه خالد از عسکر اسلام هزار هزار نفر تفریق وبچهل فرقه مرتب ودرجایهای مناسب تعبیه نمود. چون درین اثنا یکی از امرای روم بنام یورغوس باخالد بن ولید ملاقات کرده وحال اسلام وکیفیت نبوت پیغمبر علیه السـلام را پرسیده و از جـوا بهای خالد دلش بجاذب اسلام میلی تمام نموده ایمان آورد. لاجرم از یکطرف ایمان آوردن یورغوس باعث ضعف رومیان و از طرف دیکر اهلیت وکفایت خالد هم که درعراق بتأدیب اهل نفاق تشمیر ساق ورزیده بالشـکر ایران کارزار های فراوان کرده اصول محـاربه سر بازان متمدن را بالتجربه تحصیل نموده بود سبب دلیری اسلام شده. عسکر اسـلام بانتـظام تمام بر لشـکر رومیان حمله اورده بازار کیرودار را چنان کرم ساختند که در اندك زمان رومیان بضرب تیغ وسنان آتش افشان دلاوران اسلام تاب نیاورده رو بکریز نهادند. وعسکر اسـلام دنبال ایشان باقدام اهتمام شـتابان شده بپنجهٔ غضنفرانه از

شریان دشمنان انقدر خون فاسد ریختند که بسیاری محققان شمار رومیان را که در میدان محاربه در وادی و اقوصه افتاده بودند بنود هزار نفر رسانیده بیان میکنند که بسیاری امرای رومیان نیز کشته کشته برادر هر قلیوس بنام تیوزوس هم قدم خود را در عرصهٔ عدم نهاده با کشتکان همدم وهمقدم شده بود. از امرای اسلام عکرمه بن ابو جهل و یورغوس که نو مسلمان شده بود و پسر عکرمه عمرو وسلمه ابن هشام ودوفرزند سعید عمرو و ابان وهشام بن العاصی وهبار بن سفیان وطفیل بن عمرو خالدبن سعید نیز از دنیای ناپایدار بسوی دارالقرار رفتار نمودند. نعش خالدبن سعید یافت نشده در محل شهادتش اختلاف واقع کشته چنانچه بعضی کسان برانند که در مرج الصفر شهید شده است. درین کارزار همت وغیرت ابو سفیان نیز بسیار بود. چونکه یك چشم آنهم بتیر جانکسار از کار معطل شده است.

امرای عسکر اسلام بسرانجام چنین ظفر نیك انجام عنان توسن مرام را بجانب بصری الشام کردانیده و انرا نیز بصمصام خون آشام کشاده ساکنانش را رام ساختند. اکرچه بعضی مؤرخین میکویند فتح بصری قبل از پرخاش یرموك بوده است اما چون دنبال ایشان قشون بزرك رومیان یافت میشد پس چکونه دشمنان راد نبال خود کذاشته بصری را محاصره میتوانستند کرد. بنابرین قول نخستین مرجح مینماید. در بارهٔ محاربهٔ اجنادین که دلاوران اسلام لشکر رومیان را منهزم کردانیده هزار نفر رومی راطعمهٔ شمشیر خونخوار ساخته بودند نیز اختلاف واقع شده بعضی برانند که قبل از یرموك وبعضی میکویند بعدازان بوقوع امده است.

بتاریخ سیز دهم سنهٔ هجرت سنیه هنوز امرای عساکر اسلام بامحاربهٔ رومیان مشغول بودند که دربیست وششم جمادی‌الاخر خبر وفات ابوبکر رضی‌الله تعالی‌عنه بمعسکر اسلام واصل شد ولیکن تا ختام محاربه انرا اظهار نکردند.

(استطراد)

روجه سالف‌البیان چنانکه درهنکام اشتغال خالد بفتح عراق بزرکان ایران ازسوء اخلاق بدام شقاق ونفاق کرفتارشده بمالایعنی اشتغال داشتند رومیان نیز بسبب فساد اخلاق برتمامی زیردستان ممالك وسیعهٔ خود جور وستم را بدرجهٔ رسانیده بودند که درلشکرروم که درسوریه برای مقاومت اسلام جمع شده بود. فسادهای کوناکون و فحشیات بوقلمون را مباح ساخته شیشهٔ ننك وناموس مظلومان را بسنك تعدی شکسته و بمال ومنال اصحاب اموال نیز دست ظلم را دراز میکردند. اکر احیانا بعضی از ستم‌دیدکان ناتوان ازبی انصافی لشکریان پیش سرداران عسکر ویاوالیان شهر دادخواه میشدند. هیچکس بفریاد شان نمیرسید. بلکه امرای عسکر نیز حتی الامکان درکسر ناموس مردمان دریغ نمیکردند. احوال ایشان در تاریخ فتوح‌الشام ازدی علی التفصیل مذکور است. بروجه کلام اتی‌البیان اکر بعساکر اسلام که ازممالك کرم سیر یعنی ازعربستان بودند هوای سردشمال مقاومت نمیکرد. هرآینه دراندك زمان شهر قسطنطنیه را نیز دردست تسخیر می‌دراوردند. چونکه بموجب سالف‌البیان عساکر اسلام ازهجرت نبویه هنوز یك قرن هم نکذشته بودکه ازشرق تا کاشغر وازغرب تاساحل بحرمحیط ممالك وسیعه‌را فتح نموده بودند. مکر بجانب شمال عدم اشتغال ایشان محض ازمقاومت هوای سرد بودکه

بوی الفت نداشتند. وچون نوبت بمسلمانان ترك رسيد . عسكر دولت عثمانيه نيز تاپای تخت اوستريا يعنی تاويانه واصل كرديده است. اكنون ما باز بصدد خود رجوع نمایيم .

خليفهٔ رسول الله ابو بكر رضی الله تعالی عنه درسال دهم هجرت سنيه درماه ربيع الاول برمسند مقدس خلافت قرار كرفته ودرسيز دهم سنهٔ هجرت سنيه بروز بيست ودوم جماذی الاخر بسوی دار اخرت ارتحال نمود. دوسال وسه ماه بر مسند خلافت نشسته حق خلافت را چنانكه بايد وشايد ايفا وبسياری اهل ارتدادرا اصلاح ودراندك زمان خطهٔ عراق را ازسرتا پافتح وتسخير كرده. ودرسوريه وفلسطين لشكر روميان را برهم زده. بعدازان مقدمات فتوحات عظيمه را تأسيس وتأييد وبنياد حكومت اسلاميه را تحكيم وتشييد نموده. واندكی قبل ازوفات برای استقرار حكومت عادله وانتشار مدنيت فاضله وامسايش بنی آدم تااقطار واقطاب عالم كه مقصد اصلی نيز همان تواند بود. عمربن الخطاب را كه درايت وكفايتش مسلم خواص وعوام بود سزاوار مسند خلافت ديده. ودرين خصوص باصحابهٔ كرام رسول الله عليه السلام مشورت نموده. موافق رأی صواب نمای شان بدستخط عثمان بن عفان وصيت نامهٔ آتی البيان را تحرير كنانيد.

(صورت وصيتنامه)

(بسم الله الرحمن الرحيم هذا ماعهد به ابو بكر خليفة محمد رسول الله صلی الله عليه وسلم عند اخر عهده بالدنيا واول عهده بالاخرة فی الحال التی يؤمن فيها الكافر و يوقن فيها الفاجر انی استعملت عليكم عمر ابن الخطاب ولم آل لكم خيراً فان صبر وعدل

فذلك علمي به ورائي فيه وان جار وبدل فلاعلم لي بالغيب والخير اردت ولكل امرئ مااكتسب وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون)
مفهوم شريفش انكه . اين همان عهد است كه ابوبكر خليفهٔ محمد رسوالله صلى الله عليه وسلم دردم واپسين دنيا ونهادن قدم نخستين بسوى عقبى درحالتيكه كافر ايمان مى‌آرد وفاجر ايقان مينمايد كرده است . من براى خوبى شما عمر ابن الخطاب را خليفه ساختم . اكر صبر وعدل نمايد پس علم من بدان است ورأى من نيز درهمان . اما اكر از راه تجاوز ورزيده ظلم كند و چون من غيب را نميدانم پس مرا عتاب نمايد . من محض خوبى خواستم وهركس جزاى عمل خود مى‌يابد . وظالمان هم بزودى ميدانند كه بكدام حال كرفتار خواهند شد . چون اين عهدنامه را بدست يكى از اصحاب سپرده درمجمع ناس بقرائت آوردند . همكى شنوندكان باآواز بلند كفتند آرى بشنيديم وطوعا قبول كرديم .

(عزل خالد وفتح دمشق)

چون عمر رضى الله تعالى عنه برمسند خلافت قرار كرفت . نخستين خالد بن وليد را ازسپهسالارى عزل نموده بجاى ان ابوعبيده را براشكر اسلام امير نصب كردانيد . ازان روزى كه خالد بن وليد دربلاد يمن بن نويره را بسهو ويابخواهش والحاصل بهر كونهٔ كه بوده باشد بروجه سالف البيان كشته بود . عمر ازوى مطمئن نبوده است . اكرچه ابن اثير وابن خلدون اعتقاد بران دارند كه ابوعبيده دراثناى محاربه تبديل سپهسالارى را پنهان داشته . وبعدازظفر محاربهٔ يرموك بصرى را كشاده . وفى الفور بجانب دمشق رفته انرا نيز محاصره نموده . ومدت محاصره تاهفتاد روز ممتد كشته

اخرالامر خالدبن ولید رضی الله عنه درشبی که رومیان بخواب غفلت غنوده بودند. بابعضی دلاوران اسلام نربان‌را کذاشته‌در دمشق درآمد. ویك دروازهٔ قلعه‌را ضبط نموده‌باواز بلندتکبیر دادند. وعسکر اسلام‌که بیرون بودند بمجرد شنیدن آواز تکبیر بیکبار ازهر اطراف وانطار برفتار امده عسکر روم‌را باسپهسالار شان انستاتس سراسیمه کردانیده دمشق‌را بروز بازو بکشادند. ومقاومت کنند کان‌را بتیغ تیز و دشنهٔ خونریز مالشی خوب دادند. اما درتاریخ فتوح الشام ازدی چنان بیان شده است‌که از بهادران اسلام تنها خالدبن ولید یك دروازه را بجنك وجدال کرفته. ودیکر جهات را نه بقتال بلکه بصورت آشتی درقبضهٔ تصرف در آوردند. هرچند درین اثنا رومیان ازحمص بامداد دمشق شتاب هم ورزیده باشند. اما آن جیش اسلام‌که‌درمیان دمشق وامداد کنندکان تعبیه شده بود. چشم آیدکان را ببرق شمشیر خیره کردانیده از امداد نومید ساختند.

بعداز فتح دمشق ابوعبیده بن‌الجراح‌عزل خالدبن‌ولید ومنصب سپهسالاری خود را اعلان نموده. وخالد بجانب مدینهٔ منوره متوجه شده وامرای اسلام بسوی قشون جسیم رومیان‌که درمقام فحل نام بودند رفته مشغول کارزار شدند. اکرچه شمار لشکر رومیان کثیر وجمعیت شان کبیر بود. ولیکن بنبرد هزبران اسلام تاب نیاورده مانند کلهٔ کوسفند پراکنده شده بقدر هشتاد هزار نفر روم طعمهٔ خنجر خونخوار کشته وبقیة‌السیوف نیز عار فرار را اختیار کردند. درین محاربه رئیس‌عسکر اسلام شرحبیل بوده وبعدازان بجانب بیسان رفته انرا نیز بضرب شمشیر در قبضهٔ

تسخیر در اوردند. ساکنان شام واضلاع حوران وتدمر وتبریه واهالیٔ اطراف اردن نیز از فتح دمشق و بیسان متحیر کشته طالب صلح شدند. ورجای شان بدرجهٔ قبول رسیده بهر اطراف وا کناف عاملان اسلام نصب کردیدند. چنانچه دردمشق شام یزید بن ابوسفیان و به تدمر دحیة الکلبی وبحوران ابوالازهر القشیری معین شده وفتوحات انجهات را بخلیفهٔ رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه اشعار نمودند.

خالدبن ولید بمدینه واصل شده وبا خلیفهٔ عدالت پرور یعنی حضرت عمر رضی الله عنه ملاقات کرده وعقدهٔ دلش را کشاده باز بمحاربهٔ رومیان بشرطی که زیر فرمان ابو عبیده بماند بدیار شام عودت نمود. چون درسوریه جمعیت رومیان پریشان ومواقع مهمهٔ عسکریه بدست اسلام درآمدند پس بفرمان خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام لشکر اسلام که ازعراق بجهت امداد غازیان شام همراه خالد وقعقاع ودیگر رؤسا آمده بودند باز بجانب عراق عودت نمودند

وقتیکه خالدبن ولید بفرمان ابوبکر رضی الله تعالی عنه برتمامی لشکر اسلام که دربرشام بکارزار رومیان مشغول بودند امیر شده بجای خود درعراق مثنی ابن حارثه را وکیل کذاشته و خودش بامقداری از عسکر عراق بجانب سوریه عزیمت نموده باجنک رومیان مشغول شده بود. بزرکان ایران بتبدیل سلطنت مشغول شده شهر برازن شیرین بن شهریار را برتخت نشانیده وآتش اختلال را خاموش کردانیده فیروز نام امیر راباالشکر فراوان برای نبرد دلاوران اسلام فرستادند. بتاریخ سیز دهم هجرت سنیه نزدیک موقع ضرار دولشکر خونخوار روبهم آورده بازار کارزار را کرم کردند

مثنی از اندیشهٔ انکه اسپان دلاوران اسلام از دهشت فیلی که در لشکر ایران بود رمیده جیش اسلام را خلل پذیر نکرداند باچندنفر دلاور برفیل حمله آورده بقتل رسانیدند. بعدازان لشکر دشمن رانیز چنان پراکنده وپریشان ساختند که ایرانیان بسرعت تمام بجانب شهر کریزان شده تحصن نمودند. چون درین اثنا شهر یراز رخت حیات براورده قبای ممات دربرکرد. درمیان ایرانیان باز برای انتخاب فرمان فرمائی که از خاندان ساسانیان باشد اختلاف فراوان بظهور امده بعضی بحکمرانی ازرمیدخت وبعضی بسلطنت شهزاده شاپورمائل شده واخرالامر طرفداران شاپورقوت یافته ازرمیدخت را ازتخت فرآورده خواستند که اورا بزور وجبر بافرخزاد که یکی از بزرکان ایران بود جفت سازند. بانوی بیچاره یعنی ازرمیدخت بالتماس تمام از سیاوش که یکی ازاعاظم سردار ان ایران بود استمداد نمود. انهم التماسش راقبول نموده درشب عروسی بایك فرقهٔ عسکر چون بلای ناکهان برسرفرخزاد ریخته بکشت وشاپور را نیز مدتی محاصره نموده. اخرالامر اورانیز بقتل رسانیده ازرمیدخت را باز برتخت ناز سلطنت نشانید. عساکر اسلام اشتغال ایرانیان را فرصتی شکرف پنداشته یك طرف نهر فرات را از سرتاپا در قبضهٔ تسخیر در اوردند. درین اثنا از انقطاع خبر مدینهٔ منوره مثنی بشیر بن الخصاصیه را وکیل کذاشته خود بجانب مدینه توجه نمود درهنکام وصولش بمدینه ابوبکر رضی الله تعالی عنه درحالت نزع بوده خلافت را بعمر رضی الله تعالی عنه وصیت مینمود که از آمدن مثنی خبردار شده وعمر را نزد خود خوانده ونام خالدبن ولیدرا درمیان نیاورده کفت مثنی رابقدر کافی عسکرداده زود بجانب ایران ارسال

کنید. وان لشکرکه از عراق بطریق امداد بشام رفته است باز بعراق عودت نمایند.

(والی شدن ابو عبید ابن مسعود بولایت عراق)

چون عمر رضی الله تعالی عنه بمسند خلافت قرار کرفت. بمحاربهٔ ایران خیلی اعتنا نموده روز چهارم خلافت مثنی بن حارثه را با یك فرقهٔ عسکرکه نو منتظم شده بود روان نمود. ودر روز بیعت عامه خطابت نمود و کفت ای معشر اسلام حجاز قرارکاه شما نیست بل استقرار حجاز دردست شماتنها بجهاد است. ای مهاجرین بکجا هستید . بیایید تا باستیلای ممالك که خدای تعالی بشما وعد کرده است زود بروید. خدای تعالی درکتاب کریم خود برای غالب کردانیدن دین اسلام برجمیع ادیان وعدفرموده است. جناب پروردکار انکسان را که دراظهار وانتشار دین یاری مینمایند همواره برخوردار میسازد. وشمارا بر ممالك ملل که مخالف دین هستند وارث کردانیده است. ای صلحای امت کجا هستید. بعد ازان ابوعبید بن مسعود ثقفی را هم بجای خالدبن ولید امیر حبش وهم والی ولایت عراق نصب وسعد وسلیط را نیز یکان یکان بخدمت اهم والزم معین کرد وکفت ای ابوعبید همواره برأی وافکار اصحاب پیغمبر علیه السلام مراجعت نمای. ونصیحت ایشانرا بکوش هوش شنیده خودرا نکهدار. وازرأی ایشان جدا مشو. وازشتابی پرهیز کن. وفرصت رانیز ازدست مده. وچون این کار کار پیکار است. پس خرد مندان کارشناس وقت تأنی وشتابی کاررا میدانند. وبتمکین وثبات فائق میشوند. اکرچه من سلیط را بسپهسالاری لایق میبینم. اماچون درطبیعت شتابی دارد بنابرین درکارش تأخیر افتاد.

القصه مثنی واصل حیره شده ودراندك فرصت ابوعبید وسلیط نیز درعراق درآمده همگنان باهم بجانب پایین نهر فرات فراهم آمدند. چون مثنی چندروز ازعراق برامده بسوی مدینه رفته ازچشم مردمان نهان شده بود پس درمیان اهل نفاق باعث قیل‌وقال گشته بعضی علامتهای اختلال هم بظهور آمده بودند. بوران دخت نیز رستم‌را که والی خراسان بود نامه‌ها فرستاده دعوت نمود. آن‌هم بایك فرقهٔ عسکر ازخراسان بحرکت آمده هواداران ازرمیدخت‌را زیر وزبر گردانید. وبزور بازو درشهر مداین درآمده سیاوش‌را بقتل رسانید. وازر میدخت را خلع کرده ودرچشمش میل کشیده کور ساخت و بوراندخت‌را باز برتخت شاهی نشانیده بکار خود پرداخت. بوراندخت حامی خود یعنی رستم را اتابك سلطنت ایران گردانیده بامرای عسکر وامنای مملکت فرمان داد که همگنان بفرمان رستم کمربسته باشند. بعدازان رستم بهر اطراف واکناف عاملان ظالمان‌را فرستاده وساکنان مملکت‌را برای کارزار اسلام بزور وجبر برپا کنانیده وجابان نام امیررا بایك فرقهٔ عسکر بپرخاش ابوعبیده فرستاد. از یکطرف مثنی برای تأمین خط رجعت ازحیره برآمده بطرف اسفل نهرفرات بحرکت آمده وباابوعبیده ملاقی شده عسکر اسلام‌را بصورتی احسن تعبیه نمود. ازطرف دیگر سردار لشکر ایران جابان نیز باجمعیت فراوان موقع نمارق را بدست تصرف خود درآورده واز طرفین صفوف کارزار را آراسته نائرهٔ قتال باشتعال آورده محاربهٔ خونخوار بهم رسانیدند. اخرالامر دلاوران اسلام مظفر ومنصور شده جابان را اسیر ساختند. وفراریان ایرانیان‌را تا ناحیهٔ کسکر عقبگیر شدند.

نرسی نام که یکی از سرداران ایران بود گریزندگان را بازگردانیده بالشکر ایران که درکسکر بود فراهم آورد وخود درقلب گاه مانده وبجناحین لشکر ازدود مان اکاسره دوامیر یعنی فرزندان بسطام را بنام نفدویه وشیرویه بالشکری که همراه داشتند معین گردانید ٠
چون بوراندخت خبر انهزام جابان شنید برای امداد نرسی جالنوس امیررا بایك فرقهٔ جنگاور زود فرستاد٠ ابو عبید ازین حال خبردار شده قبل از رسیدن امداد ایران بحرکت آمده ودرمیان دولشکر دشمن درامده مثنی رابه پیکار نرسی ارسال نمود٠ از یکطرف مثنی ببرکت اسماء حسنی نرسی را برکرسی مرك نشانیده متاع غرورش را بتاراج فنا دزداد ازطرف دیگر ابوعبید نیز جالینوس را مغلوب ومأیوس وعسکر ایران‌را ناتوان وپریشان ساخته بارخراج‌را برگردن عراقیان نهاده وبجانب حیره باز گردیده خبر فتح را باخمس غنایم بسوی خلیفهٔ رسول‌الله علیه السلام فرستاد٠

چون جالنوس بهزار افسوس بعد ازهزیمت بسوی مداین عزیمت وصورت واقعه‌را برستم بیان نمود٠ ایرانیان‌درفش کاویانی را بحادویه نام امیرکه از اکابر رؤسای فرس بود تسلیم وبالشکری عظیم به پیکار خونخوار اسلام روان نمودند٠ چون این خبر بابو عبید رسید انهم باعسکر اسلام ازحیره برامده رو بروی لشکر فرس که بدانطرف نهر فرات بموقع ناطف فراهم امده بودند برکنار نهر عسکررا تعبیه نموده چند روز اقامت ورزید٠ بعدازان ازطرفین دوپل برنهر فرات تمدید نمودند٠ ابوعبید ازپل گذشته ورو بروی لشکر حادویه جائی مناسب بدست آورده ولشکر خود را مرتب ساخته وبمیدان حرب درامده اندیشید که اسپان دلاوران اسلام

ازترس فیلان معلم که در لشکر فرس بودند رمیده تعبیه راخلل نرسانند. بنابرین بالشکر پیاده برفیلان حمله آورده همراه شمشیرآتش فشان ببریدن خرطوم فیلان مشغول کشتند. اکرچه ابوعبید بدست خود نیز فیلی را کشته و سوار انش را برزمین انداخته بود. بااین همه ازکثرت خصمان ورمیدن اسپان نظام وانتظام عسکراسلام برهم خورده برای مرور بجانب پل بشتافتند هرچند مثنی بن حارثه باچند نفر جنکاور برلب نهر رسیده وسرجسر رازود ویران ساخت وکفت ای مردان نامدار بعارفراردستارناموس را داغدارمسازید. واکر درمیدان کارزار بننك و وقار نمیرید. هر آینه در خیزاب آب بی تاب کشته غرقاب خواهید شد. اما چون درهر جاباز کردانیدن منهزمان دشوار می باشد. پس پند سود مندمثنی فائده نبخشیده بسیاری کسان خودرا در آب فرات انداخته غرق شدند. ابوعبید نیز بزیر پای فیلی افتاده بدرجهٔ شهادت واصل کردید و بعدازان لوای سعادت التوای اسلام را دیکری بردوش کرفته وانهم درمیدان اقتحام شهید شده وهمچنان شش نفر ازپی یکدیکر رایت سعادت رابرداشته بدار القرار رفتار نمودند. عاقبت الامر قهرمان مثنی دست رابسوی رایت درازکرده هنورنو برداشته بودکه انهم زخمدار کردیده ازکار فروماند. فی الجمله درین بازارکیر ودار بقدر چهار هزار نفر از پرستاران پروردکار بزخم شمشیرآبدار ونیزه وتیر دلفکاروکرزوکوپال خونخوارودر خیزاب آب جانشکار عازم دار القرار شده ۰ و دو هزار نفراز نهر فرات عبور نموده ۰ وچند نفر از رئیسان عسکر اسلام نیز بدرجهٔ شهادت نائل شدند۰ واز اشراف عرب عروه بن زید وابو محجن ثقفی وابوزید

الطائی ومثنی باسه هزار نفر درمیدان جهاد پای ثبات نهاده مردانه وغضنفرانه پیکار خونریزانه بهم رسانیدند ۰ اکرچه ابوزید نصرانی بود بااین همه بغیرت قومیت انهم محاربهٔ خوب نمود ۰ مثنی بدان جانب پل که سرش قطع شده بود موقعی کرفته عبور کنندکان را کفت چون من درمیان شما ودشمن درامده ام ۰ پس زود عودت نموده سرجسر را که بریده شده است تعمیر کنید تاهمکنان مابا نظام وانتظام بجانب دیکر بکذریم ۰ ایشان نیز پس کردیده جسر را بربستند ۰ مثنی تاکذشتن لشکر اسلام بصورت منتظم بادشمن مقاومت کرده ۰ بعد ازان ان هم بادلاوران که همراه داشت بکذشت ۰ اکرچه عسکر ایران هم از پل کذشته میخواستند که لشکر اسلام راتعقیب نمایند ۰ ولیکن حادویه بشنیدن خبر اختلال ایرانیان که درحق رستم بظهور رامده بود طالب آشتی شده واسلام نیز بمقتضای حال راغب صلح کشته صورت واقعه رابخلیفهٔ زمان یعنی عمر رضی الله تعالی عنه اشعار نمودند ۰ درین محاربه ازلشکر ایران هم بقدرسه هزار نفردر میدان کارزار مقتول شده است ۰

چون خبر وفات ابوعبید وانهزام لشکر اسلام بسمع امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه واصل شد ۰ خیلی متأسف کشته برای فرستادن امداد بجانب مثنی بن حارثه مشغول کردید ۰ درزمان سعادت اقتران نبوی روزی مصطفی علیه السلام جریر بن عبدالله را که بحضور لامع النور حضرت رسالت پناهی حاضر بود فرموده بودند که اکر قبیلهٔ بجیله را که درمیان سائر قبائل متفرق شده است فراهم آری ترا امیر ایشان می سازم ۰ جریرهم امر رسول الله علیه السلام رابجا آورده درهنکام خلافت ابو بکر رضی الله تعالی عنه اجرای

وعده‌را طلبیده بود • ایشان جریررا رجا نموده گفته بودند که اندکی صبر نمای چونکه اکنون باصلاح اهل ارتداد خیلی مشغول هستم بعدازمدتی ابو بکر نیز ارتحال دار بقا نموده انفاذ وعدهٔ شریف تازمان خلافت عمر باقی مانده بود • چون عمر رضی الله عنه شنید که لشکر اسلام درایران انهزام یافته است ازیکطرف جریررا زود بقبیلهٔ بجیله امیر نصب کرده بامداد مثنی فرستاد • وعصمه بن عبدالله ضبی رانیز بایك فرقهٔ عسکر ردیف جریر ساخته ودرین باب باهل ارتدادهم امرنامه ها ارسال نمود • ازطرف دیگر قهرمان مثنی نیز بسیاری قبائل راکه نزدیك عراق ساکن بودند • بامداد خود دعوت نموده ودر اندك زمان بسیاری مبارزان درجاهای معین جمع شده ودلاوران قبیلهٔ نمرینزکه ازنصارای عرب بودند • بسبب حمیت قومیت همراه انس بن هلال بحرکت امده باعسکراسلام ملحق گشتند •

(وقعهٔ انبار و یا اعشار)

چون اتابك عجم رستم دانست که فرقهٔ عرب باقوتی بزرك بکارزار ایرانیان باز مهیا گشتند • انهم‌ازاکابر امرای‌ایران مهران رابا لشکر فراوان بقتال اسلام بسوی حیره فرستاد • دران اثنا مثنی درمیان قادسیه وخفان یافت شده بدوامیر یعنی بعصمت وجریر پیام فرستادکه بایدکه زود بجانب کوفه بطرف عزیب فراهم آیند • چون ایشان بمحل‌مرقوم رسیدند • دیدندکه مهران بمقابل ایشان بدانطرف نهرنشسته پل‌رانیز برنهر وضع کرده است • ایرانیان بمجرد رسیدن لشکر اسلام ازنهر زود عبور نموده برجریر وعصمت حمله آوردند • مثنی نیز بطرف جناحی که مهران دران یافت شده‌بود

بحرکت آمده بمحاربهٔ شدید مهران را ازجای لرزان ساخته بعدازان بقلب کاه ایرانیان روان وجریر وعصمت نیز بجناح مردان شاه حمله آورده ایرانیان را پریشان وجسررا ضبط نموده خط رجعت عساکر ایران رابکلی ازهم بریدند ۰ فراریان عسکر ایران راه عبور نیافته سراسیمه آسا بجانب پایین و بالا می‌شتافتند که سواران اسلام ازهرطرف احاطه کرده بدرجهٔ کشتند که لاشهای ایرانیان درمیدان کارزار بیش ازصد هزار بقید شمار درآمده برادر مثنی بنام مسعود نیز بدرجهٔ شهادت رسید ۰ چون درین پرخاش ده نفر عرب صد نفر ایرانی را بقتل رسانیده بودند بنابرین کارزار مذکور را وقعة الاعشار و بنسبت مقام نیز وقعة الانبار نام نهادند ۰ بعدازان هم فرصت را ضایع نکرده و باطراف واکناف عساکر اسلام را فرستاده تمامی بلادرا که مابین فرات ودجله بود ضبط وتسخیر کرده مهابت عظیم اسلام دردل ایرانیان جایگیر گذاشتند ۰

(محاربهٔ قادسیه)

اگرچه ازشهادت ابوعبید بن مسعود وانهزام لشکر اسلام برسر پل وگذشتن عسکر ایران ازنهر فرات ایرانیانرا برای تسلط نمودن برعسکراسلام فرصتی تمام بدست افتاده بود ۰ ولکن بمقتضای زمان ازسبب ظهوراختلاف ایرانیان که بیان خواهدشد حادویه بمصالحه مجبور گردیده بود ۰ یعنی بعضی بزرگان ایران بجانب رستم که اتابك سلطنت بوراندخت بودمایل شده و بعضی نیزهوادار سردار فیروزان گشته ودرمیان ساکنان ایران شقاق ونفاق واختلاف وافتراق بظهور امده مصالح دولت مختل وعلی الخصوص ادارهٔ محاربه که همراه اسلام داشتند خیلی مشکل شده ۰ گویا محو

ونابود شدن لشکرمهران باعث انتباه بزرکان ایران کشته بودکه زود درمداین مجلسی عقد نموده برای تمشیت مهام مملکت وتنظیم امور سلطنت بالاتفاق قرار بدان دادندکه ازدودمان سلطنت ایران شهزادهٔ را یافته برتخت حکومت بنشانند · بعدازان برستم ومهران کفتند شمادر چنین زمان حکومت ایران را بتشتت آرا واختلاف نابجا پایمال ساختید · ومارا نیزدر معرض هلاك واضمحلال انداختید · اکنون بایدکه شما باهم اتفاق نمایید · وکرنهماابتداهمراه‌شماجنك می کنیم وشماراازمیان برمیداریم · رستم ومهران ازسخن ایشان ترسیده ترك مخاصمت نمودند · وبرأی وافکار انجمن تابع شده هردو پیش بوراندخت رفتند · و برای نشان دادن شهزادهٔ که ازاولاد ملوك باشد تکلیف نموده ومخدرات خسرو پرویزرا فراهم آورده کفتند بایدکه شهزادهٔ راباما نشان بدهیدتاافسر شاهی برسرش بکذاریم · اکرچه همکی بانوان ایوان شاهی چنان بیان نموده بودندکه چون شیرویه بعداز قتل خسرو پرویز برادران‌خودرا نیز تلف کرده بود بنابرین‌ازشهزادکان کسی نمانده استکه مابشمانشان بدهیم · ایرانیان بسخن شان‌باورنکرده بتعذیب بانوان اغاز نمودند · تایکی ازبانوان بعذاب شان تاب نیاوردو کفت بنام یزد جرد شهزادهٔ که فرزند من‌است درخانهٔ یکی ازخویشاوندان خود درفلان جاپنهانست · پس ایرانیان زود بشتافته‌ویزد جرد راکه بیست ویك‌ساله‌بود یافته برسریر سلطنت ایران نشانیده وهمکنان یکدل ویکزبان شده بدفع غائلهٔ اسلام لشکر فراوان مرتب ومسلح کردانیده ازهراطراف واکناف بجهت‌هجوم‌عراق‌اتفاق‌نمودند · مثنی‌افکارایرانیان رابجانب‌خلیفه

نوشته هنوز منتظر جواب بودکه بسیاری اهل عراق ازروی نفاق مرتد شده طریق عصیان وشقاق راپیش کرفتند ۰ مثنی نیز لشکر اسلام رازودفراهم آورده درموقع ذیقار خیمه ها را برپا کرده قرار بکرفت چون این خبر باميرالمؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه واصل کردید ۰ بالنفس عزم جزم عراق کرده کافهٔ اسلام را اعلام و بترتیب لوازم کارزار قیام وعلی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه را درمدینه وکیل خود ساخته بیرون مدینه درمکان حرار نام خیمه وخرکاه را برپا کرده برای جمع عسکر مبادرت ورزیدند اکرچه کافهٔ عوام ازچنین حرکت خلیفه شادکام کشته برای رفتن همراه خلیفه ازدل وجان آرزو مینمودند ۰ ولیکن اصحاب کرام تباعد خلیفه را ازمقر خلافت هرکز مناسب نمی دیدند ۰ بااین همه کسی جرأت وجسارت نداشت که ازانخدمت شان عرض و بیان نماید ۰ فی الجمله خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام مهام کارزار ایران را بسران حکومت اسلام بیان نمود وکفت بایدکه همکی خردمندان روشن ضمیر و بزرکان صاحب تدبیر ودلاوران چابك سوار وکردان نیزه کذار حاضر کارزار باشند ۰ واز تقرب زمان حج زود بجانب بیت الحرام خرامان کشته و بعداز زیارت عودت نموده طلحه را مقدمة الجیش وزبیر وعبدالرحمن را امیر جناحین نصب کردانیده فرمودکه همکنان در عراق بالشکر مثنی فراهم آیند ۰

چون قدر واعتبار عثمان بن عفان نزد خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام از همکنان بیشتر بود ۰ پس صحابهٔ کرام بنزد عثمان رضی الله تعالی

عنه فراهم آمده کفتند باید که بخدمت خلیفه رفته بیان نمای که اصحاب کرام تباعد خلیفه را ازمرکز خلافت مناسب نمی بینند . چون عثمان افکار ایشان را بخلیفه بیان نمود . خلیفه کلام عثمان را بعد ازتأمل فراوان تصدیق نموده اصحاب ذوی الافهام را فراهم آورده و بعد از استشاره و استجازه بالاتفاق سعد ابن ابی وقاص را سزاوار امیری دیدند .

چون سعد برای جمع کردن صدقهٔ قبیلهٔ هوازن رفته بود پس زود انرا طلبیده برلشکر عراق سپهسالار کردانیده فرمودندکه ای سعد بایدکه ترا شرف قرابت وصحبت رسول‌الله مغرور نکرداند . بدانکه خدا یتعالی سیئات را بحسنات محو می‌سازد . واسطهٔ که درمیان خدا و بندکان خداست . تنها طاعت وعبادت است . چون خدا خالق بندکان . و بندکان‌هم مخلوق خدا هستند . پس دردین خدا هر یك مساویست . وشرف و فضیلت مخلوق‌که بریکدیکر دارند تنها بعفت است . و بالطاف بی غایات جناب قاضی الحاجات نائل شدن‌هم بعفت میسر میکردد . چنانچه از پیغمبر علیه‌السلام مشاهده کردهٔ تونیز همان‌طریق‌را مرعی‌داشته برمحنت ومشقت صبرنمای .

بعد ازان سعد را باچهار هزار نفر درراه انداخته دنبالش دوهزار نفر یمنی وانقدر نیز ازعسکر نجدی برای امداد فرستادند . چون هزار نفر همراه مثنی‌بود واز اطراف واکناف دیکر نیز بسیاری کسان دعوت را قبول کرده برای معاونت آمده بودند پس همکی لشکر اسلام‌بسی وچهار هزارنفربالغ کردید . میکویند دران عسکر

غضنفر پیکر ازبنی اسـد هم سه هزار نفر موجود بودند • درهنکام
ورود سعد بن ابی وقاص بموقع بزرود همه عسکر اسلام ازاستمـاع
خبر وفات مثنی که زخمی جان شکار داشت بغـایت غمکین شدند •
میکو یندمثنی رحمة الله علیه نزدیك وفات خود بشیر بن الخصاصیه را که
یکی ازاکابر اسلام بود خلیفهٔ خـود نموده برادر خود مهنی رانیز
چنین کفت وقتی که سعد رضی الله عنه واصـل میکردد وصیتم را
بوی چنان عرض نمای که کارزار رابدین جانب فرات اختیار فرماید •
چونکه اکر ظفر باسلام میسر کردد استیلای انطرف دیکر نیز آسان
است • اما اکر قضیه برکردد درانصورت نیز درعرب بستان وقت
میتوان کذرانید • چون عمر رضی الله تعـالی نیز سعد بن ابی وقاص
رابعینه وصیت کرده بودپس همکی رؤسای عرب بررأی صوابنمای
مثنی تحسین بلیغ فرمودند • ووظیفه اش راببرادرش مهنی درسپردند
بعدازان سعـد در موقع سیراف عسکر را تعبیه ومطـابق تعلیمـات
خلیفه طلیعه و جناحین ومقدمة الجیش وساق واحتیـاط را ترتیب
وتقسیم ودرفشها را بدست مقدمترین دلاوران اسلام تسلیم نمود •
وزهره بن عبدالله را که یکی ازاصحاب کرام بودمقدمة الجیش ساخته بمکان
عذیب نام ارسـال واز صحابهٔ کرام عبدالله بن المعتمر را بجنـاح
یمین وشرحبیل بن السمطی رابجناح یسار نصب نمود وکفت اکرمرا
امرحق واقع شود درانصورت بجای من خالدبن عرفطه راامیرالجیش
وعاصم بن عمرو رابساق وسوار بن مالك را بادارهٔ طلیعه وسلمان باهلی
رابسواری قلیل وعبدالله ذی السهمینی رابسواری کثیروحمال ابن
مالك الاسدی را بپیاده امیر نصب باید کرد • جنـاب خلیفه درین
لشکر عبدالرحمن بن ربیعه رابرتبهٔ قاضی عسکر و بتقسیم مال غنایم •

وسلمــان فارسی رابتحقیق وقایع وتدقیق مواقــع دشمن ۰ وزیادبن ابی‌سفیــان رابخط وکتابت لشکریان معین فرموده‌بودند ۰
و بقدر نودونه نفر ازبدریان وسه صد و هفتده ازاصحاب کرام وسه صــد از فاتحان مکه و هفتصد نفرنیز ازاولاد اصحاب کرام موجود بودند ۰
سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه لشکر اسلام رابصورت مذکور انتظام داده وازسیراف برخاستــه بموقع عذیب واز انجا نیز بقادسیه رفته درمیان عتیق و خندق رو بروی جسر فرآمده ۰ وفرقه‌های یغماگران را مرتب ســاخته باطراف واکناف مسلط گردانیــد ۰ چــون درمــدت یك ماه ازطرف ایران حرکتی بظهور نیامد پس دهقانان وزمین داران و پیشه‌وران ایران از یغمــاگران اسلام خیلی مضطرب گشته بدولت ایران بیان نمودندکه اگر شما قوهٔ حمایهٔ ماندا شته باشید ۰ درآنصورت ماچار وناچارتابع اســلام خواهیم شــد ۰ یزدجرد رستم رانزدخــود خواند وگفت بایدکه بزودی تمــام برای محاربهٔ اسلام حرکت نمای ۰ رستم مفارقت خودرا ازمقرحکومت مناسب ندیده و بعضی مغالطات شبیه حق‌را درمیــان آورد وگفت درین هنگام مصلحت آنست که مرادرمداین نگهدار ید وجالینوس رابرتبــهٔ سپهسالاری بکارزار ارسال فرمایــد ۰ یزدجرددرجایش راقبول نکردوگفت رفتن توبغایت الزم‌است چونکه این‌کار دشوار تنهــابهمت توسرانجام خواهد یافت ۰ رستم‌ازین کلام منفعل‌شــده ازمداین برآمد ۰ ودرموقع ساباط فرامده واستعفــا نامهٔ را نوشته بخدمت یزدجرد فرستــاد شــاه‌ایران انراهم قبول‌نکرد ۰ سعدبن ابی‌وقاص ازافکار ایرانیــان‌اگاهی‌یافته‌احوال شانرا باميرالمؤمنين‌عمر

رضی الله تعالی عنه تحریر نمود • امیرالمؤمنین نامهٔ سعدرا خوانده ازاحوال ایرانیان واقف شده نوشت که باید که نخستین ازروی عدالت وآیین مؤحدین چند نفر ازاصحاب فراست وشجاعت بطریق سفارت بمداین فرستاده ایرانیان را درمیان قبول دین اسلام وجزیه مخیر کردانید • سعد موافق امر خلیفه بعض ذوات فخام رابنام نعمان بن مقرن و یسر بن ابی رهم وحمله بن حویه وحنظاله بن الربیع وفرات بن حیان وعدی بن سهیل وعطارد بن حاجب و قیس بن زراره والاعشث بن قیس والحارث ابن حسان وعاصم بن عمرو وعمرو بن معدی کرب والمغیره بن شعبه والمهنی بن حارثه رالنتخاب وابتجال وبجانب یزدجرد سریعا ارسال نمود •

چون ایشان بمداین واصل شدند • ساکنان شهردر راه استاده بحسن اسپان تازی نژاد ولباس سادهٔ مسلمانان پاك نهاد نظر میکردند یزدجرد امرا ووزرای خودرا جمع کرده ورستم را نیز ازموقع ساباط باز خوانده وسفیران اسلام را درجایئ معین فرآورده از اختلاط مردمان باز داشت • بعدازان همراه ارکان دولت واعیان مملکت مشورت کرده سفیران اسلام را نزد خود خوانده ترجمان را کفت بدیشان بکو برای چه شما برممالك ماتسلط میمایید • چنان می پندارم که این مشغولئ داخلئ ما باعث جرآت وجسارت شما شده است • چون ترجمان کلام شاه را یکان یکان بیان نمود نعمان بن مقرن از رفیقان خود اذن خواست و کفت ای شاه بدانکه باری تعالی بطائفهٔ عرب مهربان شده پیغمبر خود فرستاده است • ورسول الله بمادین خدا را بیان و بجانب دین اسلام دعوت نموده از وعدهٔ خدا مژدها داده است • وبسیاری کسان

از طائفهٔ عرب بخواهش خود دین اسلام را قبول نموده نائل سعادت شده اند ٠ اگرچه بعضی کسان اولا کرها تابع شده بودند ولیکن بعد از ان ایشان هم حال خود را اصلاح نموده اند ٠ الغصه رسول خدا مارا از چاپلوسی و کاسه لیسی و ستایش و پرستش مردمان رهانیده است و اکنون همگنان ما پرستندگان خدا و با آزادیٔ تمام بسعادت دین و دنیا نائل شده ایم ٠ و بموجب وصیت رسول الله با انکسانیکه از قبول دین و یا تأدیهٔ جزیه استنکاف مینمایند ٠ تامطیع گردانیدن شان با ایشان کار زار می نمایم ٠ ودیگر امم وملل را نیز بجانب انصاف وعدل ودین حق دعوت میکنیم ٠ و پیغمبر خدا کتاب الله را برای ماهادی منهاج نجاح وسراج طریق رشد وفلاح گذاشته است ٠ اگر شماهم مانند ما دین اسلام را قبول نمایید درانصورت تا اجرای احکام کتاب خدا بعضی کسان از مادر ایران مانده دیگر عسکر خود را پس میکشیم ٠ و اگر ازین تکلیف امتناع ورزیده تنها جزیه را قبول نموده بتواضع تمام ادا کنید ٠ دران حال نیز برای استیفای جزیه بعضی عاملان خود را گذاشته واپس میرویم ٠ و اگر از یك طرف دشمنی صعب بر شما مسلط گردد ما بشما یاری هم میکنیم ٠ اما اگر جزیه راهم قبول نکنید پس چار و ناچار باشما کار زار خواهیم کرد ٠ شاه ایران از کلام نعمان خشمناك شده وفقر وفاقه وذلت ومسکنت عرب وانعام واحسان خود را بغلو بیان و بعضی سخنهای دیگر هم از ان غلیظ تر مانند این (نظم) زشیر شتر خوردن وسوسمار ٠ عرب را بجائی رسید است کار ٠ که تاج کیانرا کند آرزو ٠ تفو باد بر چرخ گردون تفو) بر زبان آورد و گفت اگر از گرسنگی و برهنگی بجان آمده باشید بشما خوراك و پوشاك

واندکی پول هم بدهیم • و بر مملکت شما شخصی را والی نصب کردانیم که همــواره همراه شما ازروی شفقت ومرحمت رفق ومدا را نمــاید • فی الجمله چون ترهات شــاه ایران باتمام رسید قیس بن زراره بکلام اغاز نمود و کفت ای شــاه فی الحقیقه پیش از ین احــوال ما ماننــد کفتهٔ شما بودولیکن دنیا بر یك نمط نمی ماند • چون هرملتی اقبالی وزوالی دارد پس جنــاب یزدان بمانیز مهربان شــده و پیغمبر خود را فرستاده حال مارا اصلاح نموده است • اکنون ما مانند کفتهٔ شما نیســتیم واین حضرات که در ینجا نشسته اند از اشراف عرب هستند • وچون اشراف از اشراف شرم دارند بنــا بر ین ایشــان چیزی نمی کویند • مکرحقیقت حال را من بیــان نمایم وایشــان هم شاهد باشــند • برای شماازسه حال بیرون نیست یعنی یاقبول دین و یا ادای جزیه واکر از ین دوتکلیف روکردانشوید سوم هم شمشــیر بران است والســلام • اکرچه نطق قیس هم مانندنطق نعمان بود ولیکن تعبــیرهایش سخت تر ومؤثر تر بودند • یزدجرد ازسخنهای سفیر دوم بغایت غضبناك شــده کفت اکر میدانســتم که پیش ازمن پادشاهی سفیر یراقتل کرده استمن هم دومانشده شما راقتل میکردم • اکر زود بدیار خود عودت ننمایید رســتم رامیفرمایم تاهمه شما را درخندق قادیسه دفن می سازد • وازشاپور ذی الاکتاف هم معاملهٔ شــدید تر باشما اجرامی کند • بعــدازان تو برهٔ پرازخاك طلبانیــده ازروی تحقیر کفت هرکه درمیان شما بزرك تر است بایدکه اینرا بردوش برداشــته برئیس خود ببرد • عاصم کفت من از همکنــان اشرفم • وتو برهٔ خاك را بردوش برداشته وهمکنان براسپان تازی نژاد سوار شده بسوی معسکر خود رفتار نمودند • و درهنکام وصول عاصم

بسعد بن ابی وقاص با آواز بلند کفت ای سعد مژده ات باد که خاك ایران را آورده بزیر پایت می ریزم • وقتی که عاصم توبرهٔ خاك را برداشته روان شده بود • یزدجرد متوجه رستم شده کفت بزرکترین ایشان احمق ترین همکنان است • رستم کفت احمق نیست بلکه بفال نیك برداشته رفته است •

هنوز سفیران عرب درمداین بودند که غارتکران اسلام بهر اطراف واکناف ایران منتشر کشته چهارپایان را بمعسکر اسلام برای ذبح می آوردند چونکه درمعسکر اسلام بجز کوشت مأکولات دیکر بسیار بود بعد از ان رستم باز بساباط رفته لشکر خودرا تعبیه نمود وچهل هزار نفر عسکر را مقدمة الجیش ساخته جالینوس را بروی امیر کردانید • وشصت هزار نفر همراه خود کرفته و بجناحین آن مهران وفیروزان را امیر ساخته وبیست هزار نفر را نیز بساق کذاشته وسی وسه فیل را تجهیز و هژده را از ایشان بقلب کاه و پانزده را بجناحین نهاده بسوی موقع کوثی میرفت که بعضی ایرانیان یك نفر عرب را اسیر ساخته پیش رستم آوردند • رستم بعرب کفت مقصد شما چیست که در ینجا امده هستید • کفت برای تسخیر دیار که جناب پروردکار بما وعده فرموده است • کفت اکر شما بآرزوی خود نارسیده از دست ماقتل شوید چه میشود • کفت مقتولان ببهشت می روند ودیکران بازدر ایفای وعدهٔ خدا تعالی سعی می نمایند • رستم کفت پس معلوم شد که خدا مارا بشما تسلیم کرده است • عرب کفت چنین نیست بلکه این بد کرداری و ناهمواری شماست که شما را بما تسلیم مینماید • باید که بکثرت ووفرت عسکر که در اطراف شما فراهم آمده است مغرور مشوید • چونکه شما با انسان پیکار نمی کنید

بلکه باقضا وقدر مجنکید . رستم ازتقریرش پرغضب شده
عرب را بقتل رسانید . وازکوثی برخاسته ودراثنای راه بجابان
ملاقی کردیده بموقع برس فرود آمدند . وچون هردو منجم بودند
لاجرم ازاحکام نجوم خرافات بسیار وترهات بی شمار ایراد نموده
آخر الامر ازروی تصادف بوخامت حال ایران هم قرار دادند .
وتا که درموقع برس اقامت داشتند . لشکریان ایشان مانند مور وملخ
منتشرشده انچنان مال ومنال ساکنان ممالك خود یعنی ایران رایغما
وشیشهٔ ناموس زیردستان را رهوا وظلمهای کوناکون اجرامیکردندکه
رستم نیزبجان رنجیده بعضی ازایشان بدست آورده بقتل رسانید وبکمال
تأثروتاسف سخنهای مقتول عرب رابیاد آورده کفت فی الحقیقه عرب
راست کفته بود . بعدازان ازبرس بحیره آمده واعیان مملکت
رافراهم آورده بعدازتوبیخ وتحقیر بدیشان چنان بیان نمودکه شماچرا
باعرب مقاومت نکردید . کفتندچه سخن غریب استکه شمار عایا
وبرایای خود را محافظه نمی کنید ودر اجرای وظیفهٔ خود
تقصیر های بیشمار دارید وتوبیخ وعتاب بمار وامی بینید . چون
رستم شنیدکه طلایه های اسلام بهر طرف تاراج میکنند پس انهم
بمقابلهٔ ایشان قدری ازلشکر معین نمود . سعدبن ابی وقاص ازینحال
اکاهی یافته برای امداد غارتکران اسلام عاصم بن عمررا ارسال
نمودچون ایرانیان روی عاصم رابدیدند . زود پشت برکردانیدند .
وعاصم هم غنایم را کرفته بمعسکر اسلام باز کردید . بعدازان سعد
عمرو بن معدی کرب وطلیحة الاسدی رابرای تفتیش حال دشمن
فرستاد . ایشان ازیك فرسنك بیشتر رفته ولشکر ایران را دیده
وعمرو برای دادن خبررجعت نمود . وطلیحه شب در انجامانده

وطنابهـای یك دو خیمه لشکر دشمن را بریده وچند اسـپ را گرفته بجانب معسـکر خـود می گردید که چند نفر سـوارهٔ ایرانیـان دنبال طلیحه افتادند . طلیحه نیز باز گردیده دونفررا قتل ویکی را اسیر کرده پیش سعد رسانید . واسیر مذکور دین اسلام را قبول کرد . وسعد نامش را مسلم نهاد . بعدا زان رستم بجالینوس وحادویه تعلیمات مخصوصه داده جالینوس را پایین پل مقابل زهره وحادویه را بمکان تیز ناباد نهاده خودش درخراره فرآمده واز آنجـا برخاسته بعداز چهار ماه از برامدن مداین بقادسیه واصل گردید . ازسست رفتـاری مقصدش آن بودکه اسـلام را بتنك آورده بسوی خود کشد . واگر یزدجرد پیـاپی خبر فرسـتاده تعجیل نمیکرد هنوزهم وقت بسـیار در راه می گذرانید . بااین همه عمر رضی الله تعالی عنه نیز بخدعـه ودقائق حرب واقف بوده همواره سـعدرا بتأنی ودرنگی امر میمود . اخرالامر رستم از ابرام واصرار شاه عاجز شـده و بخلاف رأی خود حرکت نموده بروجه بیان آتی درچاهی که ازان بسیار میترسید سرنکون افتاده تاقعرش برسید .

القصه رستم واصل قادسـیه شده بکنار آب عتیق رو بروی سعد بن ابی وقاص لشکررا تعبیه وفیلان را بروجه سـالف البیان بفرقه ها تقسیم وروز دیگر ازسر آب عتیق حرکت وتامنتهای عسکر اسـلام یعنی تاموقع خفان عزیمت وازانجـا بسوی بالارفته برسر پل فرودآمد . چون سرجسر بلند بودلشکر اسلام را کشف نموده برای ملاقات زهره خبر فرسـتاد . آن هم قبول نموده ودر هنگام ملاقات رستم شرائط آشتی رابیان ناکرده برای عقدمصـالحه زهره راتکلیف وحرفهـای غلیظ وکثیف که یزدجرد بسـفیران اسـلام بیان کرده بود بالفـاظ

ملایم برزبان آورد ۰ وگفت ایا ماهمیشه همسایهٔ شما نبودیم ودرهنگام ضرورت واحتیاج بشما دستگیری نمیکردیم ۰ اکنون حال قدیم خودرا بیادنمی آریدکه برچه منوال بوده است ۰ زهره سخنهایش را التفات نموده وشرف نبوت وفضل ومزیت دین‌مبین درمیان آورد وگفت اکنون حال‌ماماننداول نمانده است ۰ چونکه طائفهٔ عرب در دائرهٔ دین اسلام‌در امده ازاوامر جناب یزدان تجاوز نمی کنند ۰ بلکه همواره اعتدال‌را اختیار وشمارا نیزدر پذیرفتن دین‌اسلام ویاجزیه‌ویاحرب‌مخیرمی‌نمایند ۰ رستم‌گفت اساس دین اسلام برچه چیزاست ۰ گفت بنای دین‌اسلام برکلمهٔ شهادت است ۰ رستم گفت دیگرچه دارد ۰ گفت بندگان خدارا از بندگیٔ بندگان‌رهانیدن‌و پرستش‌راتنهابجناب جهان‌افرین‌منحصر کردن است ۰ چونکه همهٔ مااز آدم وحوا یعنی ازیك پدر ومادر پیداشده برادر یکدیگر هستیم ۰ رستم گفت چه خوب دینیست ۰ اگرما آنراباقوم وقبیلهٔ خودقبول نمایم‌آیاشما ازینجا بیرون میروید یا نه‌گفت والله میرویم

بعدازان رستم بزرگان ایران‌راکه همراه داشت فراهم آورد ۰ وگفت اگر مادین اسلام‌را قبول نمایم هم‌ازمشغلهٔ کارزار خو نخوا روهم ازکردار ناهنجارکه ازقرنهای بسیار مانندزهر ماردردمار ماراه یافته قرار گرفته است رستگار میشویم ۰ ایرانیان بی‌باك‌که ازروی نفاق‌تریاق‌اخلاق رابرطاق گذاشته برزیر دستان سینه چاك اظهار تجبر وتکبر دوست میداشتند ۰ عادات عاد لانهٔ اسلام‌را مخالف کردارناهنجارخوددانسته‌دین‌اسلام‌را ردواحوال عرب رابحالت‌بد تحقیرنمودند ۰ رستم بدیشان‌متوجه شدوگفت‌شماچه‌مردمان‌ظاهر

بین‌هستید که تنها بلباس ومتاع ظاهر ایشان نکاه‌می‌اندازید . و بحر فنهای کران بهای این‌شخص که مانند مروارید میریزد ملاحظه نمی کنید . آیادر ملك خود مردی چنین را ستکو دیده اید . و یا سخنهای چنین ذی‌قیمت شنیده . چون رستم دیدکه نصایح خردمندان در دل سنکین ایرانیان اثر نمی کند . زهره راباز کردانیده بسعد بن ابی وقاص خبر فرستاد که برای مکالمه سفیری دیکر ارسال نماید . بزرکان اسلام درباب فرستادن چند نفر هنر پرورمشورت‌میکردند که ربعی بن عامر بسخن اغاز نمود . وکفت رأی من برا نست که تنها یك نفر باید فرستاد . چونکه در فرستادن یك‌نفر تأثیر بیشتر دارد . سعد رائیش راپسند یده‌هم اورا فرستاد . وقتی که ربعی براسپ سوار شده از پل بکذشت . ایرانیان‌اورا اندکی بازداشته زود برستم خبر دادند . رستم برای اظهار شوکت وحشمت برسریری مرصع بزروکوهر باکر وفرنشسته سفیر اسلام‌را بخواند . ربعی همراه سلاح براسپ سوار میشدکه ایرانیان بدوچنان کفتند سلاح را درینجا کذاشته بی‌سلاح بایدرفت . ربعی کفت‌من‌بخواهش دیدار شمانیامده ام که تکلیف‌شمارا قبول نمایم . بلکه‌باآرزوی شما آمده‌ام . اکر نخواهید واپس میروم . رستم ازین حالت آکاهی یافت‌وکفت بکذاریدتاباسلاح بیاید . چون ربعی بردرخیمهٔ رستم‌رسید ازاسپ فرود آمده‌لکام اسپ‌را بایك طناب خیمه‌بسته درون‌درامد . بزرکان ایران جای نشستنش‌برفرش‌مزرکش نشان‌دادند . ربعی ان‌کش وفش وفرش مزرکش‌رابچشم حقارت نکاه‌انداخته‌و بسپرخود تکیه زده‌برزمین نشست وکفت درمیان اسلام برچیزهای مزین ومزرکش نشستن جائز نیست . بعد ازان رستم بواسطهٔ ترجمانی

که بنام عبود ازساکنان حیره بود ربعی راسوال نمود که شما برای چه دراینجا آمده هستید ٠ ربعی جواب داد که خدای تعالی مارا برای رهانیدن بندکان خدا ازبندکی بندکان ومظلومان‌را ازجور ظالمان وبرآوردن بیچارکان ازادیان باطل‌ودراوردن شان دردین‌عدالت آیین‌اسلام فرستاده است ٠ رستم کفت مقصد شمارا دانستیم آیا اکنون‌برای‌مشورت نمودن مابا وکلای دولت مهلت میدهید یانه ٠ کفت آری‌فراخور سنت رسول‌الله تاسه روز مهلت میدهیم ٠ ودرمدت مذکور بقبول دین وجزیه وکارزار مخیر هستید ٠ رستم کفت تومکر رئیس اسلام هستی ٠ کفت نه ٠ ولیکن همکی اسلام مانندیك وجود هستند ٠ اکر یکی‌ازایشان بچیزی قراردهددیکران کفیل میشوند ٠ ماخردو بزرك نداریم ٠ بلکه همهٔ‌ما برادر یکدیکر هستیم ٠ بعد ازان رستم بزرکان ایران راکه دراینجا فراهم آمده بودندشرائط ربعی‌رابیان‌نمود ٠ وکفت شماچه‌میکوییید ٠ کفتندمابدین وآیین‌مردی‌چنین حقیر وفقیر تابع نمی‌توانیم شد ٠ رخت وقیافتش رانمی بینیدکه چطور است ٠ رستم کفت بلباس سادهٔ‌عرب‌نکاه میندازید ٠ چونکه ایشان‌زینت‌وزیوررا چندان دوست‌نمی‌دارند ٠ بلکه برفتاروکرداروکفتار استوارایشان‌ملاحظه نمایید ٠ بزرکان ایران به‌سخنهایش چندان کوش ندادند چون ربعی درانجا اعتبار خود ندید ٠ وکفتار دیوانه وارایرانیان بشنید ٠ براسپ تیز رفتار سوار شده باز کردید ٠ اکرچه روز دوم رستم‌ربعی‌راازسعد باز طلبیده بود ٠ اما آنروزسعدبجای وی حذیفه‌را فرستاد ٠ هرچند ان‌هم درلباس‌وقیافت‌ربعی‌بودولکن‌تادرخیمهٔ‌رستم

سوار رفته واز اسپ فرود نیامده باهیبت وتمکین بایستاد • رستم ازو پرسیدکه چرا ربعی نیامد • گفت امیرمادر شدت ورخا درمیان ماعدالت را اجرا میکنند • بنابرین امروز آرامش رابرهم نداده مرا فرستاد • رستم گفت میخواهیم که مهلت راتمدید نماید • گفت ازاعتبار دیروز بازسه روز است • بعد ازان رستم ببزرگان ایران خطاب نمود وگفت سخنهای سفیر دیروزی را شنیدید • ومعامله اش را نیز دیدید • این هم مانند اومیگوید • ومارادر ملک خودما تحقیر میکنند • چونکه ازاسپ هم فرود نمی آید • بعد ازان حذیفه را باز گردانیده دیگری راطلبید • سعدبن ابی وقاص بجای آن مغیره را فرستاد • رستم برای اظهار شوکت وحشمت منزل خودرا بایش از پیش زینت داده وبرسریر مرصع قرارگرفته ودیگر امرای عسکر ایران نیزلباسهای فاخره دربرکرده وکلاه کبر وغرور برسر گذاشته نشسته بودند که مغیره نیز رسیده خواست که بپهلوی رستم نشیند • اما ایرانیان دست ردبرسینه اش نهاده جای دیگر نشان دادند • مغیره رنجید وگفت اگرچه ماقبل ازین افسون وافسانه وخیالهای مجنونانهٔ بزرگان ایران بسیار میشنیدیم ولکن اینقدر سفیه ودون بودن شمارا گمان نمیبردیم • چون درمیان عرب یکدیگررانمی پرستند • لاجرم افسانهای مذکورر انیز برمبالغه حمل میکردیم • چنانچه تند باد کبر وغرور حال هرملک را تباه میگرداند • درخت اعتبار شمارا نیز همین غرور است که ازبیخ وبنیاد برانداخته مغلوب ومقهور میسازد • هرچند ازکلام مغیره علامت سرور وحبور درچهرهٔ زیردستان وخدمتکاران ایرانیان ظاهر بودولکن دل ازردکی بزرگان ایشان نیزباهر • علی الخصوص ازین سخن حال رستم

بیکبار متغیر شده واحوال سابقهٔ عرب‌را بتحقیر یاد آورده ۰ واحسان بی‌پایان ایرانیان‌را ازروی امتنان بیان ۰ وبسان شاه ایران یزدجرد الفاظ غلیظ بی‌بنیان برزبان‌رانده اطوار ناهنجار رانشان داد ۰ مغیره بعد ازحمد وثنای خدای جهان آفرین گفت فی‌الواقع درقدیم الایام مابحال بد مبتلا بودیم ۰ مگر باری تعالی مهربان شده و برای اصلاح حال ماپیغمبر خودرا فرستاده مارابطریق راست ارشاد نمود ۰ الحمدلله اکنون حال مابااحسن‌حال محول وناکامی مابسعادت واقبال مبدل گشته است ۰ وشمانیز از کفران نعمت ایزد متعال مستحق وبال ونکال جناب ذوالجلال شده هستید ۰ چون مغیره نبات معانی الفاظ‌را موافق‌زمان‌ومکان باتلخی‌راستی آمیخته ودرکام‌بی‌مذاق ایرانیان‌ریخته مانندسفیران پیشین درباب‌قبول جزیه ونبردودین مخیر گردانید ۰ رستم بیش از پیش خشم گرفته فقروفاقهٔ عرب واحسان بی‌پایان‌سابقه وقوت وعظمت حاضرهٔ ایران‌را باز درمیان آورد ۰ وگفت این همه ازضرورت وگرسنگیست که شما بخیال محال درین صحاری وجبال میگردید ۰ اکنون بایدکه هریکی‌را ازشما برای رضای خدا اندکی جو وخرما وسردارشمارا نیز مبلغ یك‌هزار درهم و یك‌رأس استر و یك‌دست جامه بدهیم تاباز گردیده درحق مادعا کنید ۰ مغیره جواب داد که جناب خدا بندگان خودرا روزی میرساند ۰ چه فائده که شما خودرا نمی‌بینیدکه ازسبب کفران نعمت تاچه‌درجه ضعیف ونحیف شده هستید ۰ ماحال شمارا بهتراز شمامیدانیم ۰ ازین سخن آتش

خشم رستم بالاتر شده ومغزدیك سرش بجوش آمده حالش خیلی متغیر کشت . وکفت ازینجا بدر شو . وزود رفته برادران خود خبررسان که درانداك زمان سر همکنان را ازتن جداخواهم کرد . وامیر خودرا نیزاز من بکو . اکر جسررا ببرد چشمانش راخواهم براورد . مغیره زود برکردیده صورت مکالمه راباهز یان رستم یکان یکان تبلیغ نمود . سعد کفت برای من مژدهٔ فتح وظفر آوردی چونکه نصرت وغرور وخشم وظفر هرکز باهم صورت نمی بندد . جسررا مابشمشیر های خود ضبط کرده هستیم ایشان را ازان همراه نخواهیم داد . بعدازان چند نفر دیکر ازامرای اسلام بجهت بیان حال جسر وتکلیف واپسین باز برستم فرستاد . اکرچه سفیران اسلام بارستم ملاقات کرده مطابق عادت عدالت آئین اسلام مسائل ثلثهٔ معلومه را تکرار بتکرار بیان واندیشهٔ وخامت پیشهٔ عاقبت را باالدرزهای فراوان نشان داده بودند . ولکن رستم بافتخار تمام وغرور مالا کلام زبان آتش فشان رادرازو بعذاب اتش ایرانیان که تأثیرش ازمدت مدید ناپدید شده بود . سفیران اسلام را تهدید شدید نمود . وکفت بدانید تا که تار پودوجود جملهٔ عرب را نابود نسازم . آشتی را قبول نخواهم کرد . وکویا موافق حال ضعف اشتمال عرب حکایهٔ روباهی آورده بدین وجه بیان نمود که حال شمابدان روباه میماند که . وقتی ازسوراخ دیوار باغی درامده خرامان وجلوه کنان میکردید . ودرمیان درختان باردار میخزید . ناکهان نکاه باغبان بران حیوان افتادو کفت ببینید این بیچارهٔ حیوان ناتوان چکونه بی پروا در اینجا سیر وتماشا میکند . روباه رنجیده پیش برادران خود رفت وکفت باغبان ما

را بنظر حقارت میبیند ۰ چونکه مارا حیوان لاغر وناتوان میخواند روباهان از کلام باغبان غضبناك کشته بازدحام تمام در باغ در امدند ۰ تا کثرث ووفرت وشوکت ومکنت خود را بوی نشان دهند ۰ اما باغبان سوراخ دیوار را استوار بسته وچوبی خاردار بدست کرفته بتاخت ۰ ودر اندك زمان همکنان را باخاك هلاك یکسان ساخت ۰ اکرچه رستم بعد ازان هم هزیانهای فراوان بر زبان رانده بعضی مثالهای موش ومکس را بیان کرده بود ۰ اماسفیران نکته دان اسلام بچنین هزیانهای بی معنئ ایرانیان التفات نموده باز چند بار تکرار بتکرار در اختیار نمودن دین عدالت آئین و یاجزیه مخیر ومختار کردانیدند ۰ ونتایج مضرهٔ نبرد ووغا وفوائد کثیرهٔ صلح وصلاح را بیان کردند ۰ وکفتند کناه عظیم وتاوان جسیم ان نتایج وخیم که ازویرانی ملك ودولت وریختن خون رعیت منتج میکردد نه برمابل برکردن شماخواهد ماند ۰ با این همه رستم را ابله ونادرست نباید کفت بلکه مردی بود خردمند وچست ۰ چونکه بسیاری نتایج وخیمهٔ افعال سخیمهٔ ایرانیانرا قبل از وقوع بدیدهٔ خرد دیده حقیقت حال را ببزرکان ایران بیان میکرد اماایشان بدیدار دختر رزسرخ پوش بجوش وخروش آمده ۰ و ببانك نوشا نوش ساقی خود فروش بیهوش وازنشهٔ بادهٔ کبرو غرور چنان مست ومدهوش شده بودندکه اندرزهای اهل هوش را بکوش کران نیوش مانند داستان پیره زنان می شنودند ۰ لاجرم اکرچه رستم چار وناچار بصورت اشکار موافق افکار ناهموار سرداران ایران که برای کار زار عناد واصرار میکردند ۰ بسفیران اسلام حرفهای دشوار وسخنهای ناکوار میکفت ۰ با این همه درخلوت و

عزلت حقیقت حال ووخامت استقبال را نیز از بزرکان ایران پنهان نمیداشت ٠

چون سفیران اسلام با جواب ناصواب ایرانیان بمعسکر خود رجعت نمودند ٠ وقعهٔ کارزار قرار یافته سعد بن ابی وقاص امرای عسکر اسلام را فراهم اورده فرمود تا هرکس بر جای خود قائم بماند ٠ القصه از یکطرف لشکر ایران شباشب برآب عتیق بتمدید جسر جدید مشغول شده ٠ وروز دیکر وقت نیروز کار جسر را با تمام رسانیده فوج فوج اغاز مرور و بلا ممانعت ومخالفت همکنان از پل عبور ولشکر را تعبیه وتنظیم وفیلان را بفرقه‌ها تقسیم نموده قرار کرفتند ٠ ازطرف دیکر سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه از بزرکان اسلام مانند مغیره وعاصم وطلیحه وحذیفه وقیس وغالب وعمرو را که از اهل رأی وشجاعت بودند باشعرای مشهور چون شماخ والحطئیه والعبدی وغیره برای القای اشتیاق دار وکیر در دل برنا و پیر شیران صید کیر اسلام در فرقه هامعین کردانید ٠ وچون خود از سبب بعضی دانهای عارضی که بروجود داشته برکوب و نزول مقتدر نبود ٠ پس بربام قصری بلند که برای کشتن لشکر طرفین بنا کرده بودند برامده ٠ کفت اکر احیاناً جان ناتوانم هدف سهم قدر کردد خالد ابن عرفطه را بجای من سپهسالار باید ساخت ٠ بعدازین بعضی اهل نفاق را که درلشکر بودند بحبس انداخته بقاریان قرأن فرمودتا سورهٔ انفال را باآواز بلند بخوانند (سورهٔ انفال را سورهٔ جهاد هم میکویند) چون قرأ سورهٔ شریف را با تمام رسانیدند ٠ ازمژدهٔ فوز ونصرت دردل هرکس برای جهاد شوقی جدید پدید آمد ٠

و بعدازان سعد از بالای بام بعسکر اسلام چنان بیان نمود که بایدکه هرکس بعد ازنماز پیشین بجای خود قرار کیرد ٠ من چهار تکبیر میزنم ٠ ودرتکبیر نخستین شما نیز بامن تکبیر خوان کشته حاضر شوید ٠ و بتکبیر دوم خود را باسلاح مسلح سازید ٠ و بتکبیر سوم اسپان تازی نژاد رادر میدان جهاد جهانیده بعضی ابیات واشعار که نشاط بخش وشجاعت انکیز باشند بخوانید ٠ و بتکبیر چهارم شماهم تکبیرخوان کشته ولاحول ولاقوة الا بالله را بر زبان آورده بسوی میدان نبرد پویان شوید ٠ القصه بعد ازنماز پیشین بتکبیر سیوم سواران اسلام مبارزه جویان بجانب دشمنان خرامان کشته ٠ واز کردان ایران نیز شخصی فیروزنام در میدان اقتران درامد ٠ وازطرف اسلام غالب بن عبدالله شاهین وار بپنجهٔ جان شکار کرفتار وکشان کشان بعسکر اسلام آورده بسعد تسلیم نمود ٠ بعدازان دیکری هم از بزرکان ایران اسپ راتیز عنان کردانیده طالب مبارزه شد ٠ بمقابله اش نیز عمرو ابن معدی کرب برامده کریبانش را کرفته وبزیر پای انداخته بقتل رسانید ٠ بعد ازان فیل بانان ایران بدوانیدن فیلان برمیمنه ومیسرهٔ لشکر اسلام اغاز نمودند ٠ سعد رضی الله عنه دانست که همانا اسپان تازی نژاد اسلام بمشاهدهٔ فیلان قوی هیکل که هرکز شکلی چنین مهیب ندیده اندر میدء تعبیه را خلل پذیر خواهند کردانید ٠ پس زودبا یکی از یاوران خود ببنی اسد خبر فرستادکه هرچه زودتر چارهٔ فیلان را ببینند ٠ بنی اسد زود بحرکت آمده بعضی را باتیرهای جانشکار زخمدار و بعضی را برخاك ادبار انداخته ولشکر ایران را بافیلان از جای لرزانیده تاموقع پیشین شان پیش کرده

میرفت که ایرانیان بازدحام تمام بر بنی سعد حمله اوردند ۰ ان هم با ایشان هنوز دست بکریبان بود که سعد تکبیر چهارم بخواند ۰ پس لشکر اسلام بشدت تمام بر ایرانیان حمله اورده وشعلهٔ اتش جدال وقتال بلند شده وفیلان ایران صفهای لشکر اسلام را برهم زده تعبیه را خلل پذیر میکردانیدند که سعد یاوری دیکر بسوی عاصم بن عمر که یکی ازامرای عسکر اسلام بود فرستاده امر نمود تا چارهٔ فیلان را بهر صورتی که تواند زود بیابد ۰ عاصم هم کروهی از تیر اندازان جدا کرده و بر فیلان ایران مسلط کردانیده ۰ و چنانچه از یك طرف تیر های شان بر هدف مراد رسیده کارکر میشدند ۰ از طرف دیکر بهادران تیغ زن نیز حمله اورده پی و خرطوم فیلان را انچنان میبریدند که در اندك زمان میدان را ازوجود نامبارك شان خالی ساختند ۰ و تا وقت عشاء محاربه نموده بعد ازان ازتاریکی شب جنکاوران طرفین باز کشتند ۰ اهل اسلام روز این محاربه را (یوم الرماه) نام نهادند یعنی روز تیر اندازان ۰ روز دیکر علی الصباح بامر سعد شهدا رادفن وزخمداران را برای مداوا بطائفهٔ نسا که درمعسکر بودند تسلیم نمودند ۰ درین محاربه ازقبیلهٔ بنی سعد بقدر پانصد نفر درمیدان حرب شهید کردید ۰ روز دیکر چون قهرمان اتشین مزاج خورشید ازکمین خاور سر براورد و بنیرهٔ اشعهٔ ظلام سوز لشکر بیشمار اختران شب افروز را ازدیدهٔ مردمان پنهان ساخته روی زمین راازظلم ظلمت رهائی داد ۰ لشکر طرفین باز درصحرای جنك راه کیرودار راچنان تنك ساخته متاع کرا بنهای حیات رابی تامل ودرنك بقیمت خاك وسنك میفروختند که امیر عسکراسلام

هاشم بن عتبه که در بر شام باروميان محـار به مينمود ٠ بفرمان حضرت عمر رضی الله تعالى عنه عازم عراق شده وقعقاع نام بهادر را بامقدمة الجيش پيش فرستـاده وخودش بقـدر يك فرسنك راه دردنبـال مانده ٠ وقهرمان قعقاع لشكر خودرا فوج فوج جدا ساخته وهرفوج را در پی يكديكر بميـدان حرب در آورده باعث قوة الظهر لشكر اسلام وسبب ضعف وفتور دشمنان كشته ودرميدان مبـارزه از بزركترين امرای ايران فيروزان نام و بعدازان حادويه ذوالحاجب رانيز بدست خود بقتل رسانيد ٠ چون بعضی فيلان ايران زخمدار شده و بعضی نيز بر خاك ادبار افتـاده و صندوقهارا بشكسته ازكار معطل ماندند ٠ پس سواران اسلام بكوشمالی ايرانيان چنان مشغول شدندكه تانيم شب درميدان حرب آواز طعن وضرب باستماع آمده واز سرداران ايران حاكم سجسـتان بنـام شهريار نيز باخاك يكسان كشت ٠ اهل اسـلام ان روز را (يوم الاغواث) نام نهادند ٠ يعنی روز امـداد ٠ وروز سوم علی الصبـاح شهدا رادفن وزخمداران را برای معالجه ومداوا بطائفهٔ نسا درسپردند ٠ درين بازار كارزار ازاسلام بقدر دوهزار نفر شهيد و زخمدار واز ايرانيان هم ده هزار نفر مقتول و خاكسـار و شهدای اسلام مدفون شده كشتكان ايرانيـان همچنان درخاك وخون سرنكون ماندند ٠ بهادر قعقـاع ديكر لشكريان رانيزكه هنوز دردنبـال بودند شباشب رسانيده وفوج فوج جداكانه ساخته قرارداد كه ايشان هم مانند پيشينيان يكان يكان درهنكام اشتعال اتش قتال بطريق امداد درميدان جنك وجدال درايند ٠ اميرالجيش هاشم نيزكه بميدان حرب نزديك شده بودتدبير قعقاع را پسنديده امر دادكه فوجهـای اسـلام همان تدبير

قعقاع قهرمان رابعمل آرند ۰ و برای اجرای آن مأموری مخصوص گذاشته خود بجانب لشکر عودت نمود ۰

روز سوم بازار پرخاش بوقت چاشت گرم شده و ایرانیان فیلان پس ماندگان را نیز تجهیز و نگهبانی ایشان سر بازان پیاده و بصیانت پیاده هم سواران رامعین ساختند ۰ هنوز دلاوران نامدار درمیدان کارزار با شمشیرابدار و تیرجانشکار و نیزهٔ خونخوار وگرز وگوپال جانگسار مشغول پیکار بودندکه ناگهان لشکرغضنفر وعسکر اژدر پیکر باقعقاع بهادر بطریق امداد درعرصهٔ جهاد گروه گروه درامده و جنگاوران اسلام ازدیدن برادران بشوق تمام بازوان مرد افگن راقوی ترگردانیدند ۰ بعدازان دراندك زمان سواران هاشم نیز فرقه فرقه رسیده باهز بران اسلام ملحق گشتند اگرچه از یك طرف هاشم قهرمان بقلبگاه لشکر ایران مانند شیر ژیان حمله آورده صفهای دشمنان را پریشان میکرد ۰ اما ازطرف دیگرفیلان ایران هم مانند نخستین درصفوف دلاوران مومنین درامده باعث زیان فراوان میشدند ۰ وسردار لشکر اسلام سعد بن ابی وقاص حال مذکور را مشاهده کرده برادر خود عاصم و بهادر قعقاع وحمال وزمیل خبر فرستادکه چارهٔ فیل سفیدکه از دیگران زیانکار تراست زود تر بیابند ۰ لاجرم از یکطرف قعقاع وعاصم بایك فرقهٔ لشکر برفرقه فیلی‌که رو بروی خود داشتند حمله اورده پراکنده و پریشان وفیل دمان رانیز باخاك یکسان نمودند ۰ ازطرف دیگر حمال وزمیل برفرقهٔ فیل سفید حمله اورده و پاسبانانش رابرهم زده وچشم فیل سفیدرا اماجگاه تیر قضا ساخته ازچندجا زخمدار گردانیدند ۰ فیل مذکورازدرد زخمها سراسیمه گشته پس و پیش

وچپ وراست میدوید که قهرمان قعقاع موافق افکار خودسی نفر سوار رابرگزیده بقصد شکار سرداران لشکر ایران سی بارحمله اورده و بسیاری راباخاك یکسان کردانید . فیل سفید ازاضطراب زخمها دریك جانیستاده وازآب عتیق کذشته و پیشوای فیلان دیکرشده صفوف لشکر ایران رابرهم زده بجانب مداین رجعت نمودند . درین محاربه ازمشاهیر اسلام قیس بن المکشوح وعمرو بن معدی کرب شهیدشدند . واین محاربه راعرب (یوم العماس) نام نهادندیعنی روز مردان قوی وتوانا و یاروز پهلوانان بی همتا . اکرچه محاربان طرفین تاهنکام شام جنکیده از یکدیکر جداشده بودند . اما درآندك زمان باز لشکر عرب وایران بر یکدیکر حمله های شیران اورده درتمام شب محاربه نمودند . وعرب انشب را (وقعه ٔ لیلة الهریر) نام نهادند . چونکه آواز تیغ و سنان بی فریاد وفغان مانند صدای اب جریان مسموع میشد .

درین اثنا سعد بن ابی وقاص طلیحه وعمرو را برای کرفتن جایی در پایین موقع (سکر) که کذرکاه اب بود زود فرستاد تا لشکر ایران از انجا کذشته دنبال لشکر اسلام را نزنند . طلیحه و عمرو با لشکر وافی موقع مذکور را کرفته باهم مشورت کردندکه از اب کذشته دنبال لشکر ایران نیز بزنند . فی الجمله طلیحه با مقداری عسکر ازاب کذشته ودنبال لشکر ایران را کرفته همکی عسکر اسلام بیکزبان تکبیر خوان شدند . ایرانیان ازچنین بلای ناکهان سراسیمه وددریای حیرت مستغرق شده بودندکه فرقهٔ عمرونیزکه درکذرکاه بود بشنیدن تکبیر برفرقهٔ لشکر ایران که پایین کذرکاه بودندحمله اوردند . چون برای کرفتن اجازت ازسعد

وقت نمانده بود پس دلاوران اسلام ازهراطراف و اکناف برایرانیان حملهای فراوان آوردند • بهادر قعقاع نیز باسواران رسیده واز دنبالش بنواسد و بعدازان بجیله ودنبال ایشان دیکران هم با قبیلهای خود مانندشیران بیشه حمله اوردند • سعد بن ابی وقاص حال ایشان را از بام قصر یکان یکان مشاهده مینمود ومیکفت (اللهم اغفرلهم وانصرهم) وحال مذکور تانماز خفتن دوام نموده و بعدازان لشکریان طرفین باهم آمیخته ورفته رفته نائرهٔ حرب وقتال مشتد وحملهای دلاوران تابامداد ممتد شده و بعدازان بیکبار قعقاع نامدار بادیکر سرداران عرب باذوق وطرب برقلب لشکر ایران حمله اورده وچون شیر ژیان شریان ایرانیان رابانشتر تیغ وسنان چنان میکشادندکه جوش وخروش ایشانرا سعدبن ابی وقاص بکوش هوش استماع • ودست مناجات رابدرکاه قاضی الحاجات برداشته برای نصرت اسلام دعامینمود • این حال دهشت مآل تازمان چاشت دوام و بعدازان ناکهان بقدرت جناب یزدان تندبادی وزان کشته وخیمه وخرکاه رستم رابرکنده برسر ایرانیان بچنان شدت انداخت که رستم زود ازخیمه برامداه خودرا درمیان استران باربردار پنهان ساخت • اکرچه قعقاع تاسر پررستم رسیده هرچه بیشتر جسته بوداثرش کمتر یافت • بااینهمه هلال بن علقمه رستم رایافته بقتل رسانید • وبرسریرش نشسته باواز بلند کفت (قتلت الرستم ورب الكعبة الی الی) یعنی بخدای کعبه سوکندمیخورم که من رستم رابکشتم وزود بجانب من بیایید • دلاوران اسلام نیز بشتافته و باطراف هلال هاله زده بیك زبان تکبیر خوان کشتند •

ازمردن رستم حال لشکر ایران بکلی پریشان شده وجالینوس نام سردار لشکر زنجیردار ایران را همراه خود کرفته ازاب عتیق میکذشت که لشکر اسلام برسر ایشان نیز مانند بلای ناکهان ریخته همکنان راباخاك یکسان ساختند . میکویند عدد کشتکان ایرانیان بسی‌هزار نفر بالغ شده بود . باضمحلال حال لشکر ایران ضرار بن الخطاب درفش کاویانی راکه عبارت‌ازیك پارهٔ پوست‌بود واطرافش بانواع جواهر کرا بنهامزین ومرصع شده‌بود بدست آورده باخمس مال غنائم بمقر خلافت فرستادند . بعضی میکویند اکرچه قیمتش بمبلغ دوملیون درهم بالغ میشد امابسی هزار درهم فروخته قیمتش رانیز درمال غنایم انداختند .

پس ازچنین هزیمت ایرانیان سعد بن ابی‌وقاص قعقاع‌وشرحبیل را دنبال کریزندکان فرستاده و بعضی سرداران عرب نیز بخواهش خود رفته روی شمشیر وسنان راباخون دشمنان سرخ رومیکر داپندند . زهره بن‌حیوه‌هم باسه صد نفرسوار فراریان ایرانیان را فراهم می‌آورد که ازامرای ایران سالف الذکر جالینوس نامرانیز یافته بقتل رسانید . عسکر اسلام تاجاییکه درمیان خراره وسلیمه و بخف بود فراریانرا عقبکیر وامن خواهانرا اسیر ساخته عودت میکردند که بعض سرداران ایران ازار تکاب عار فرار استکبار نموده بافرقهای بقیة السیوف پای ثباترا درمیدان کارزار نهادند . سرداران اسلام نیز برهرفرقه یکان یکان حمله آورده بسیاریرا بقتل رسانیدند . ازکریزندکان ایرانیان تنها چند نفر معدود کریخته خودرا بکنار سلامت رسانیدند . والحاصل درین کارزار بسیاری ازلشکر ایران که عبارت ازصد و بیست هزار

نفر بودند طعمهٔ دشنهٔ خونخوار کشتند . واز لشکر اسلام نیز که بسی وچهار هزارنفر بالغ میشد تنهاده هزار نفر بابعض سرداران که نامشان ذکر شده است شهید کردیدند . اکرچه در تاریخ وقوع این محاربه اختلاف واقع شده است اما بموجب اشهر اقوال درچهاردهم سنهٔ هجرت سنیه بوقوع آمده است .

(استطراد)

ازغزوهٔ ابوا که دراوائل عهد هجرت بوقوع آمده است تا محاربهٔ قادسیه تنها مدت چهارده سال کذشته است . اکر بتنظیم وترتیب جیش قادسیه بنظر امعان نکاه انداخته شود بخوبی مشاهده میکردد که درباب تعبیهٔ جیوش آن آوان باتعبیهٔ جیوش این زمان ما که فنون وصنایع بدرجهٔ اعلی رسیده است بجز تغییر وتبدیل سلاح ووضع استحکام ها وبعض حرکات وسکنات که فراخور آنهاباشد فرقی دیکر مشاهده نمیشود . واین آثار مدنیت فاضله که محمد علیه السلام دراندك زمان ازدیار وحشت انکیز عربستان وخرابه زار حجاز برآورده موجب عبرت جهانیان وباعث انتباه وبصیرت عالمیان کردیده است درحرکات وسکنات واعمال وافعال اصحاب وال آن برکزیدهٔ ایزد متعال مانند خورشید تابان ظاهر ونمایان بود . آری این سعادت وفلاح تنها ازاتباع کتاب الله وسنت رسول الله حاصل شده است . درین باب اکر کسی اعتراض نماید کلامش بدان میماند که نور آفتاب راباپك پرشبپره بپوشاند . آیادر آثار واخبار ملوك عظام وسلاطین فخام ویاانبیاء کرام که بتاج وهاج نبوت سرفراز شده پیش ازایشان کذشته اند . ونام نامی شان درکتب تاریخ وصحف مقدسه درج

شده اند مانند چنین حریت کامله وادارهٔ مکمله مشاهده میشود ۰ نه نه ۰ پس بایدکه مردمان صاحب انصاف انصاف نمایند ۰ مانیز بصدد خود باز کردیم ۰ سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه خبر فتح وظفر محاربهٔ قادسیه بأمیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه نوشته قرار داد که تارسیدن جواب باجیش اسلام در موقع قادسیه آرام پذیرد ۰ چون در ینجا یکی ازان موادکه بحسن اخلاق عمر رضی الله تعالی عنه کواهی میدهند اتفاق افتاد ۰ پس بطریق اهمال از ذکر آن کذشتن جایز ندانسته بیان میکنیم که حضرت عمر برای کرفتن خبر نبرد قادسیه انقدر بیصبر شده بودکه هر روز ازمدینه بر آمده منتظر بشیر میشد ۰

اتفاقا روزی در راه قاصدی راکه همراه مکتوب سعد می آمد دیده از پیکار قادسیه استفسار نمود ۰ قاصد بطریق اختصار جواب داد که مسلمانان مظفر ومنصور ومشرکان هم مغلوب ومقهور شده اند ۰ خلفیه دیدکه قاصد بعد از اتمام این کلام بسرعت تمام بجانب مدینه میخرامد ۰ پس خودش نیز باركابش پویان واز وقوعات دیکر نیز سؤال کنان میرفت تا ازدروازهٔ مدینه باهم درون در امدند ۰ وساکنان مدینه قیام نموده منتظر سلام خلیفه شدند ۰ بشیر خلیفه را بفراست دانسته زود از اسپ فرود امد ومکتوب سعدرا تقدیم نمود وکفت فدایت شوم چراپیش ازین نفر مودی که من خلیفه هستم ۰

کفت (لابأس علیك المؤمنون اخوة) یعنی زیان ندارد ۰ مؤمنان برادر یکدیکر هستند ۰ بعد ازان مکتوب سعدرا در مجمع ناس کشاده بآواز بلند بخواند ۰

اکر چه مقصود من ازتألیف این کتـاب آن نیست که تمامی اخبار ماضیه را در ودرج نمـایم ۰ بل میخواهم که تنها ان مواد مؤثره که باعث انحطـاط وانضباط واقتـدار وانکسـار وترقی وتدنی دول معظمهٔ اسلامیه شده اند علی طریق الاختصار بیان نمایم ۰

با این همه بعض اثار واخبـار ونوادر روزکار که کاه کاه بظهور امده اند نیز ترك نخواهم کرد ۰ مکر کسـانیکه بروقوعات ماضیه علی التفصیل مطلع شـدن میخواهند تواریخ قناعت بخش عمومیه وخصوصیه و ینابیع معلومات غریزیه انقدر بسیار دارندکه هرکس فراخور قابلیت واستعداد از یك چشمهٔ معلومات سبز وسیراب میتواند شد ۰ خذما صفا دع ما کدر ۰

(فتح مداین وجلولا)

مداین نام ان هفت شهر است که وقتی نزد یك بغداد بودند ۰ یکی ازان‌ها اردشیر بود که عرب انرا تعریب نموده بهر سیر میخواند ۰ امروز ازاثار قدیم درانجـا بجز ایوان کسری چیزی دیکرندارد ۰ بعد از هزیمت فاحش قادسـیه بعض سرداران ایران مانندنخیرجان وهرمزان ومهران اهوازی که هنوز طعمهٔ دشنهٔ تشنه زبان اسلام نشده بودند در بابل فراهم آمده بتهیهٔ لوازم جدال وقتال اشتغال ۰ سعد بن ابی وقاص نیز بسعادت واقبال مدت دوماه درقادسیه اقامت ورزیده لوازمات ناقصـه را اکمال و برای حرب تجاوزی مهمات عسکر را استحصـال و بفرمان امیر المؤمنـین بفتح مداین استعجال واز امرای اسـلام زهره بن الحیوة وشرحبیل بن السمط وعبد الله بن المعتمررا بامقدمة الجیش ارسـال ۰ واهمـال واثقال که انتقال آن محال بوددر مکان عتیق رها ۰ وبجهت محافظه اش لشـکری

وافی معین کرده بحرکت امد • در اثنای راه مقدمة الجیش اسلام درمکان رستن نام بابك فرقهٔ عسکر ایران دوچار وباندك پیکار ایرانیان باز منهزم ونکو نسار شده بجانب بابل فرار نمودند • دلاوران اسلام دنبال ایشان شتابان کشته نزدیك بابل رسیده بودندکه سعد بن ابی وقاص نیز بالشکر واصل کردیده • ولشکر ایران هم از حصار برامده مشغول کارزار ودرآخر کارچنان پریشان شدند که یك فرقهٔ شان همراه هرمزان افتان وخیزان بجانب اهواز پرواز وفرقهٔ دیکرهم همراه فیروزان بطرف نهاوندرو بکریز نهادند • ودلاوران اسلام بشهر بابل در آمده قرار کرفتند • اکرچه برای تصحیح اسمای بعضی امرای ایران که در کتب تواریخ التباس واختلاف فراوان دارند • درمیدان تحقیق باقدام سعی بلیغ جویان وپویان شده باشم بازهم تادرجهٔ که اطمینان حاصل شود واصل نشدم • چونکه درجمیع امهات کتب تاریخ ازیك طرف چنان بیان میکنند که دو نفراز سرداران ایران بنام مهران وفیروزان درمحاربهٔ قادسیه در مبارزهٔ قعقاع بقتل رسیده اندو از طرف دیکرنیز مینویسند که این دوشخص که درمحاربهٔ بابل بدان اسم یافت شده انداز بقیة السیوف محاربهٔ قادسیه بودند •

فی الجمله تصحیح این غلط هم ممکن نشد • اکنون باز بصدد خود رجوع نمایم • چون هرمزان بسوی اهواز وفیروزان بطرف نهاوند کریخته ونخیرجان ومهران هم بجانب مداین توجه نموده جسررا بشکستند وبمداین واصل شده در حصن اردشیر متحصن کشتند

سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه نیز زهره را بامقدمة الجیش

پیش فرستاده وخودش همراه بکیر بن عبدالله وکثیر ابن شهاب
ودیکر دلاوران اسلام ازنهر دجله عبور ودر اثنای راه متعرضان
ایرانیانرا باشمشیر بران کوشمالی داده ونکهبان کوثی شهریار نامرا
که بمدافعه قیام نموده بود باخاك یکسان وعسکرشرا پریشان
وشیرازهٔ تألیف شانرا برهم زده داخل کوثی شدند ٭

چون بعدازان زهره بموقع ساباط رفته ودرانجا نیز یك فرقهٔ عسکر
ایرانرا دربدر ساخت ٭ پس اهل ساباط چاروناچار جزیه‌را قبول
وبدایرهٔ صلح دخول ٭ وفرقه‌های لشکر اسلام باز فراهم امده
بجانب ارد شیر توجه نموده وایوان کسری را ازدور دیده وفتح
مبین انرا که رسول‌الله علیه السلام وعد فرموده بودند بیاد آورده
همکنان بیکزبان تکبیر خوان کشته بفتح وجهاد اجتهاد وبتاریخ
پانزدهم سنهٔ هجرت سنیه درماه ذی‌الحجه اطراف قلعهٔ شهررا
محاصره ومدت سه‌ماه بامنجنیق ودبابه کوفته‌فتح نمودند ٭

هنوز بسیاری عسکر اسلام بفتح قلعه مشغول بودند که کروهی
ازسواران اسلام درون ممالك ایران نیز بجولان آمده فراخور امر
خلیفه دهقانان ومظلومان را امان وظالمان ومخالفانرا چنان
کوشمالی دادند که خورد وکلان بامنیت تمام بفلاحت وصناعت
خود مشغول وازاب عدالت اسلامیه سبز وسیراب کشتند ٭

بعداز فتح قلعهٔ اردشیر سعد بن ابی وقاص مدت‌سه روز درشهر
اقامت ورزیده قلعهٔ ایوان شاهی‌را نیز که مردمان شهر انبوه
بدان قلعه پناه آورده بودند چنان محاصرهٔ شدیدبعمرسانیدند که
ایرانیان بجان آمده وچاروناچار ازحصار برامده بشرط تأدیهٔ جزیه
بحصن حصین حمایهٔ اسلام درامدند ٭

وسعد درسرای شاهی درآمده وامتعه واشیارا که تعلق بحکومت داشت زود بقید حساب درآورده وکروهی سواران دنبال آن کسان که بعض آلات مرصع واسلحهٔ کرانبهای حکومترا کرفته رو بکریز نهاده بودند فرستاده باز کردانید • میکویند درمیان آنها شمشیر های ملوك قدیم ایران وروم و یمن نیزیافت شده یکی ازانها بقعقاع شجاع هدیه نمودند • میکویند درخزانهٔ حکومت آنقدر نقود موجود بودکه قیمتش بسه هزارقنطارزرخالص بالغ میشد • وخمسش را باخمس دیکر مال غنایم بمدینه فرستاده وچهارخمس دیکر راعلی مافرض بعسکراسلام تقسیم نمودند • بهرسوار دوازده هزاردرهم حصه افتاد • دران کارزار عسکر اسلام همکنان سوار بوده عدد ایشان بشصت هزار نفر بالغ میشد •

چون سعد بن ابی وقاص قلعهٔ درونی رافتح نموده بسرای شاهی درآمدو آیت کریمهٔ (کم ترکو امن جنات وعیون وکنوز و مقام کریم ونعمة کانوافیها فاکهین) قرائت وبعدازان درایوان کسری بلا فاصله هشت رکعت نماز فتح را اداوایوان شاهرا نمازکاه کردانید وتماثیل درونیش رابحال خود کزاشته بوضع قدیمش دست نزد • ازسبب متانت ورصانت قلعهٔ حلوان شاه ایران یزد جرد ومتعلقانش بابعض اشیای نوادر از مداین کریخته بحلوان رفتند •وآن لشکر ایران نیزکه جان خود را ازمداین خلاص کرده رو بکریز نهاده بودند درانجا فراهم آمدند • سعدبن ابی وقاص بجانب خلیفه نوشت که سرداران اسلام چنان مناسب می بینند که بعداز فتح مداین بسوی جلولامتوجه کشته حلوانرانیز فتح نمایند چونکه موقع جلولا شاهراه ملك ایران وممر فارس وآزربایجان وشیروان است • وازانجا

رفتن لشکر اسلام بجانب داغستان ودر بندکه اورا باب میخوانند خیلی آسان میتواندشد ۰ عمررضی الله تعالی عنه مکتوب سعد راخوانده درجواب نوشت که برای استیلای حلوان تنهاهاشم را بادوازده هزارسوار روان وبعد ازفتح حلوان قعقاع را امیر مقدمة الجیش ساخته درمیان سواد عراق وداغستان بایك فرقهٔ لشکراسلام قرار پذیر کرداند ۰ چون عسکراسلام فراخور امرخلیفه ازمداین بحرکت آمده ازطرف جلولا بسوی حلوان رفتار نمودند ۰ مهران رازی بالشکر ایران بعسکر اسلام تعرض کرده وباز ازجملهٔ غضنفرانهٔ دلاوران اسلام مغلوب شده بقلعهٔ حلوان التجا آوردند ۰ وشاه ایران یزد جرد وخامت نتیجهٔ کارراتفرس نموده زود بجانب ری کریزان کشت عسکر اسلام مدت هشتاد روز حلوانرا بشدت تمام محاصره نمودند ۰ اکرچه دراثنای محاصره ایرانیان چند بار ازحصار بر آمده کارزار کرده باشند امادرهر پیکار باز مغلوب شده واپس میکردیدند ۰ آخر الامر قهرمان قعقاع خندقی راکه رو بروی قلعه بود پر کرده فرمود تا عسکر اسلام بیکبار برفتار آمده وقسم اعظم شان بر دروازهٔ قلعه حمله اورده وقسم دیکر نیز راهها وجسرها رابکرفتند ۰ وازیك طرف بهادران اسلام بضرب شمشیر درقلعه درآمدند ۰ واز طرف دیکر ایرانیان حیران وسرکردان شده رو بکریز نهادند ۰ وراه کریز را نیافته بجز چند اشخاص معدود دیکر همکنان دردام هلاك افتادند ۰ میکویند درین کارزار بقدرصدهزار نفرایرانی طعمهٔ دشنهٔ خونخوار شده است ۰

لشکر اسلام درحلوان اموال حکومترا اغتنام وخمسش رابعادت مألوف همراهزیادبن ابی سفیان ببیت المال مدینه ارسال وچهارقسم

دیکر رادرمیان خود تقسیم نمودند ٠ وبهر سوار نه هزار درهم حصه افتاد ٠ بعدازان هاشم از جلولا بجانب مداین عزیمت نموده اکاهی یافت که یکی از سرداران ایران آدین نام باانبوه بیکر ان دردشت ماهبسان برای تعرض اسلام حاضر شده است هاشم نیز زود ضرار بن الخطاب را بایك فرقهٔ عسکر بتأدیب آدین ارسال نمود ٠ وفرقهٔ ضرار شاهینوار رسیده مشغول کارزار شده وفراخور عادت اسلام درمیدان محار به ثبات ورزیده ٠ ودشمنان ازمقاومت اسلام عاجز مانده بفرار قرار دادند ٠ وضرار دشمنانرا تاماهبسان عقبکیر وجان آدین را باتیر قضا نخجیر وماهبسانرا نیز بضرب شمشیر تسخیر نمود ٠

(والی شدن عتبه بن غزوان ببصره)

چون امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه مثنی را برای امداد لشکر عراق باز فرستاد ٠ قطبه بن قتاده رابامقداری عسکر بجانب بصره روانه نموده شریح بن عامر رانیز بامدادش فرستاد ٠ قطبه بهوس یغمای بلادکه هنوز درتصرف حکومت ایران بوداز بصره بجانب اهوازمیرفت که بیك فرقهٔ لشکر ایران دوچار ودرمیدان کارزار درامده بسوی دارالقرار رفتارنمود ٠ بعد ازان خلیفه بجایش عتبه بن غزوانرا والی بصره ساخته امر نمود تابرحدود ایران وعربستان اقامت و بعلاء بن الحضرمی نوشت که عرفجه بن هرثمه رانیز برای امدادش ارسال نماید ٠ عتبه فراخور امر خلیفه برسرجسرنهر فرات فرقهٔ قلیل خودرا تعبیه نموده قرار کرفته بودکه رئیس فرقهٔ ایرانکه برای محافظهٔ نهرفرات ازطرف حکومت ایران معین شده بود ٠ ازحال عتبه آکاهی یافته همراه چهار هزارنفر

عسکر بتعرض عتبه عزیمت نمود · عتبه خودرااندکی پس کشیده
ولشکر ایرانرا بسوی خودجلب کرده و باپانصد نفردلاورکه همراه
داشت بمقابله حاضرشده وگذرگاهرا محکم گرفته چنان حملهٔ مردانه
اوردکه همگنانرا باشمشیر تدبیر قتل و تدمیر وامیر ایشانرانیز اسیر
گردانید · ودر پانزدهم سنهٔ هجرتسنیه بصره را تخطیط ومسجد
را بنانموده برای ساختن خانهای پخته بجای خانهای نی که سوخته
بودند ازخلیفه اجازت خواست خلیفه فرمودکه اگردر بنای بیوت
مال‌را اتلاف واسراف نسازند · بلاتأمل‌درکار مباشرت‌نمایند ·
درآن اثنا شهر ایله‌رانیز گشاده ولشکر سردارالب پیکان راکه برای
کارزار اسلام آمده بود شکست بر شکست داده والب پیکانرا کشته
احوال مذکور رابجانب خلیفه تحریر نمودند · عتبه بقدرمدت
ششماه درولایت بصره حکم رانده · و بعدازان مغیره والیٔ
بصره شده و ازسبب بعض افترای مفتریان عزل گشته و درمجلس
محاکه باختلاف گواهیٔ شاهدان باز بریٔ الذمه گردید ·

(وقعهٔ مرج الروم وفتح شهرهای سوریه)

چون درموقع فحل عسکر روم منهزم گشت · ابو عبیده وخالد
بجانب حمص عزیمت ودراثنای راه باذی الکلاع ملاقات نموده
درمرج الروم فراهم امدند · وآنشب خالد بمقابلهٔ (ثئوزور)
وابوعبیده رو بروی یانس‌که ازسرداران‌لشکرروم بودندوقت گذر
انیدند · بامدادان ثئوزور بافرقهٔ خود بسوی دمشق متوجه
میگشت که خالد رضی الله عنه ازحالش خبر یافته دنبالش بشتافت
ومحافظ دمشق یزید بن ابو سفیان نیز بمقابله ومقاتلهٔ ثئوزور
برآمده صف حرب را بیارا است · وثئوزور درمیان دوفرقهٔ

دلاوران اسلام حیران وسرکردان مانده ودرمیدان کارزار کشتکان بسیار کذاشته باچند نفر رو بفرار نهاد ۰ ابو عبیده رضی‌الله‌عنه نیز یانس رامغلوب کردانیده بقتل رسانید وخالد بن ولید بعداز ظفرزود بجانب ابو عبیده باز کشته کریزندکان رومیانرا تادیوار حمص پیش نمودند ۰

چون شهنشاه روم هرقل بشنیدکه دلاوران اسلام درمحاربهٔ مرج الروم نیز مظفرومنصور شدند بجانب رها رفته وپطریق حمص راامداد رسانیده بمحاربهٔ اسلام معین کردانید ۰ هنوزابو عبیده حمص رامحاصره نموده مشغول کارزار بودکه‌هرقل لشکری جرار ازاهل جزیره مرتب‌ومنتظم ساخته بامداد حمص فرستاد ۰ سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه ازحال مذکور آکاهی یافته ویك فرقهٔ عسکر ازلشکر خود جدا کرده برای فتح وتسخیر مواقع هیت وقارقیسیا بجانب جزیره روانه نمود ۰ ساکنان جزیره ازمشاهدهٔ روی لشکر اسلام بازکردیدند ۰ واهل حمص از امداد ایشان نومید شده مانند اهل شام راغب صلح کشته وابو عبیده رجای ایشانرا قبول ونکهبانیٔ حمص را بتأکید اکید تنبیه نموده بجهت تسخیر بلده حما عزیمت فرمود ۰ ساکنان حمانیز بعدالت اسلامیه پناه‌آورده بدادن جزیهٔ نفس وخراج اراضی راضی شدند ۰ بعدازان ابو عبیده بلدهٔ شیرزومعرة النعمانرا بصلح کرفته ولاذقیه وسلمیه رانیز بضرب شمشیر کشاده خالد بن ولیدرا بفتح قنسرین فرستاد ۰ خالدنیز بلشکر جسیم میناس‌که ازاعاظم امرای دولت روم بود دوچار وپس ازکارزار شدید میناس را بیجان وجنکاوران رومیانرا پریشان وقنسرین‌را محاصره

کرده بحسام خون آشام کشاده و یران ساخت ٠ وازانجا برخاسته برای مقاتلهٔ هرقل روان شد ٠ عیاض بن غنم نیز بامدادش رسیده ودیکر بزرکان اسلام هم ازهر اطراف واکناف اسپان تازی نژادرا بمقابله ومقاتلهٔ رومیان تیز عنان ساختند ٠ هرقل از پیکار خونخوار اسلام هراسان شده واقامت خودرا درملك شام دشوار پنداشته ازمکان انطاکیه برآمده بساحل بحرسفید رسید ٠ و بر کشتی سوارشده وبدنبال خود نکاه انداخت وکفت ای دیارسوریه اکنون محقق تراوداع میثمایم ٠ بعدازان باد بانرا کشاده بجانب قسطنطنیه روان شد ٠ چون خبر محاربات عظیمه وفتوحات جسیمهٔ خالدبن ولید بخلیفهٔ رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه واصل کردید کفایت ودرایتشرا تصدیق نمود وکفت خدای تعالی ابو بکر رضی الله تعالی عنه رارحمت کناد که قدر مرد مانرا ازمن بهتر میدانست چونکه امروز خالد اهلیت وکفایت خودرا درنظر عالمیان نشان داد ٠ وازعزل نمودن خالد نادم وپشیمان شده بازاورا امیر جیش کردانید چون همت وشجاعت خالدبن ولیددر اصلاح مرتدان یمن ودرمحاربهٔ عراق و برشام چون خورشید تابان نمایان وهمکی اهل اسلام علی الخصوص ایرانیان ورومیان نیز بکفایت خالد شاهد ومعترف بودند ٠ بااینهمه سبب آن ستمها که کاه و بیکاه از طرف خلیفهٔ رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه بوی میرسید نمیفهمیدند ٠ لاجرم بعض کسان ازروی جرأت وجسارت سبب آنرا از خلیفه پرسیدند ٠ کفت چون همکنان بکفایت خالد متحد الافکار هستند ٠ پس اندیشه نمودم که مبادا خالد بکفایت ودرایت خود مغرور شده درمیان اسلام باعث احداث اختلال

کردد • بنابرین بحزم و تمکین نفسش را بشکستم • بعد از فتح قنسرین ابو عبیده روی خود بجانب حلب کردانیده میرفت که در راه بعضی قبائل نصارای عربستان پیش وی آمده مسلمان شدند • درین اثنا باز خبر عهد شکنیٔ ساکنان قنسرین رسیده و سمط الکندی بایك فرقهٔ عسکر که همراه داشت بامر ابو عبیده باز کشته و قنسرینرا فتح کرده و عاصیان و باغیانرا کوشمالی بواجبی داده بجانب حلب باز کردید • نخستین عیاض بن غنم با مقدمة الجیش رسیده حلبرا محاصره کرده و ساکنان حلب طالب صلح کشته و عیاض التماس ایشانرا قبول کرده مصالحه نمود • ابو عبیده نیز آنرا قبول کرده و آز انجا بجانب انطاکیه عزیمت و در اثنای راه فرقه های لشکر رومرا که بتعرض جسارت ورزیده بودند پراکنده و پریشان ساخته انطاکیه را محاصره نمود • اکرچه بسیاری از ان عسکر روم که در قنسرین و جاهای دیکر شکست خورده بودند در انطاکیه فراهم امده بمقابلهٔ لشکر اسلام مهیا شده بودند اما ایشان هم در اندك زمان چون کوسفندان بی چوبان پراکنده و پریشان شده و عجز خودرا اظهار و دامن امانرا برمیان جان استوار بسته بعدالت و مرحمت اسلام پناه آوردند • ابو عبیده رضی الله تعالی عنه التماس ایشانرا قبول و کارشانرا بجزیه مربوط ساخته خبر فتح آنجارا بجانب خلیفهٔ رسول الله فرستاد • خلیفه درجواب نوشت که چون موقع مذکور خیلی مهم است پس برای محافظه اش بقدر کفایه از مردان کار دیده و دلاوران جنك ازموده تعبیه کرده همواره مرتبات و مخصصات ایشانرا لاینقطع باید رسانید • بعدازان ابو عبیده بجهت تسخیر نواحیٔ انطاکیه و عینتاب و مرعش فرقه های لشکر را ارسال و تانهر فرات بسیاری

مواقعرا بصلح و بعضی را نیز بضرب شمشیر کشاده بمقتضای زمان ومکان مدیران وعاملانرا نصب و برای نکهبانئ هرمکان فراخور حال عسکر را معین ساخته میسره بن مسروق العبس نام امیررا بتسخیر تفلیس فرستاد . هنوز دلاوران اسلام بموقع در بند نرسیده بودند که بیك فرقهٔ لشکر روم دوچار شده . و محاربهٔ خونخوار بوقوع آمده . دران محاربه نیز عسکر اسلام مظفرومنصور وروميان مغلوب ومقهور و بسیاری شان بضرب تیغ وسنان مقتول ومدمور کردیدند . امیرالمؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه چنانچه بیزید بن ابو سفیان نوشته بودکه برای فتح قیساریه که درساحل بحر شام موقعیست مهم برادر خود معاویه را معین کرداند . بخود معاویه هم نوشته بود . چون معاویه بالشکر کافی عزیمت نموده بجنك در پیوست . لشکر روم وساکنان قیساریه نیزدرمیدان کارزار پای ثباترا استوار نهاده پیکار خونخوار بهم رسانیدند . آخر الامر سردار قشون روم بنام ارتبون بقدر هشتاد هزار نفر روم درمیدان کیر ودار آغشتهٔ خاك وخون کذاشته بجانب قدس فرارنمود . وموقع مذکور درقبضهٔ تصرف اسلام درآمد . میکویند درتمامئ جنکها که ازمرج الروم تانهرفرات بوقوع آمده اندشهیدان اسلام بنسبت کشتکان رومیان اندك بودند . ابوعبیده کاررا سرانجام داده بجانب ارض فلسطین عودت نمود

(فتح اردن و بیت المقدس)

بعداز وقعهٔ مرج الروم ابوعبیده وخالد بجانب حمص میرفتندکه عمرو بن العاصی باساکنان اردن آشتی نموده والاعور السلمی نام امیر رادر آنجا کذاشته خود بجانب غزه که عسکر روم ازجاهای

دیکر کریخته ودرا بخاودرقدس جمع شده بودند عزیمت نموده وغزه را کرفته بعدازان پیاپی بلاد سبسبطیه ونابلس ولد وعمواس و بیت حبرین و یافه ودیکر قصبه وشهرهای اردنرا یکان یکان کشاده وکارساکنان بلاد مذکور را بجزیه مربوط ساخته امیر عسکر روم ارتبون راکه درقدس متحصن بود برای صلح دعوت نمود ● اعیان و بزرکان اهل قدس جواب فرستادندکه اکر خلیفهٔ رسول الله عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه بنفس خود برای عقد مصالحه تشریف فرماید ● خیلی ممنون ومسرور خواهیم شد ● ابوعبیده وعمرو آرزوی ساکنان قدس رابخدمت خلیفهٔ رسول الله باتحریر بیان نمودند ● خلیفه برای تعظیم بیت المقدس مشاغل جسیمهٔ خلافترا بعلی کرم الله وجهه سپرده بحرکت آمد ● و بعداز طی منازل وقطع مراحل بقصبهٔ جابیه نام که ازملحقات شام است واصل ● وامرای اسلام‌راکه باستقبال خلیفه آمده بودند باالبسهٔ فاخره ومزین دیده مخزون کردید ● ازدی درکتاب فتوح الشام بیان میکندکه عمر در هنکام وصول بجابیه از اسپ فرود آمده برزمین نشسته بودکه امرای اسلام را باالباسهای مزین ورختهای کرانبهادیده چند سنك اززمین برداشته بطرف ایشان انداخت ● وهمکنانرا توبیخ نمود وکفت این‌چه کونه لباس است که در بر کرده هستید ● ایشان‌عذر خواه شده کفتند لباس مدنیت‌است ● عمر خاموش شده واززمین برخاسته برای عقد صلح بجانب قدس شریف تشریف فرمامیشدکه امرای اسلام زود اسپی‌را باالباس فاخره تقدیم نمودند ● خلیفه‌از پوشیدن لباس مزین استنکاف ورزیده براسپ سوارشد ● چون اسپ نیز پویان و بازی کنان

میرفت پس زود ازان هم فرود آمده و براسب خود سوارشده بجانب قدس توجه نمود • درهنکام وصول خلیفه سردار عسکر روم ارتبون که درقدس بود همراه بعض کسان که صلح راقبول نمیکردند بجانب مصر بکریخت • بعضی میکویند ارتبون مذکور دروقت فتح مصر بقتل رسیده است • و بعضی برآنند که در محاربهٔ سوریه که بعدازان بوقوع آمده بودنابود شده است • القصه ساکنان قدس جزیه را قبول ودردایرهٔ اشتی دخول نمودند • میکویند صلحنامهٔ مذکور هنوز هم در معبد کوه طور محفوظ است • اهل رمله نیز طالب صلح شده و بشرط تأدیهٔ جزیه در ظل آشتی درامده مستریح شدند • بعدازان عمر رضی الله تعالی عنه صخرة الله را ازخس وخاشاك پاك کردانیده برای بنای مسجدامر نمود • و بتاریخ پانزدهم سنهٔ هجرت سنیه ارض فلسطین را بدو قسم تقسیم • ویك قسمشرا بارمله وقسم دیکرش را باقدس الحاق کرده قسم نخستین را بعلقمه بن حکیم ودومین را بعلقمه بن مجزز تفویض نمود و بعداز عقد صلح ایلیا ورمله امرای اسلامرا بعض تعلیمات شفاهیه داده بجانب مدینهٔ منوره عودت وازسبب توسیع دائرهٔ ممالك اسلام برای تخصیص مراتب وتعیین وظائف وتنظیم بعضی قوانین باصحابهٔ رسول الله مشورت نمود • علی کرم الله وجهه بخلیفه کفت بایدکه نخستین ازنفس خودآغاز نمای • اماخلیفه قبل ازهمکنان ازعم رسول علیه السلام عباس رضی الله عنه آغازنموده وهریکرافرا خور قدر وحیثیت وقرابت وصحابت وقدم که در اسلام داشتند ازمبلغ پنج هزار تاچهار هزار • وسه هزار • ودوهزارو پانصد • ودوهزار • وهزار و پانصد • ویك هزار • وتنها پانصد • وسه صد •

ودو یست وپنجاه ودو یست وزوجات رسول الله را علی السویه ده ده
هزار مکر تنها عایشـهٔ صدیقـه را دوازده هزار درهم ماهیانه معین
ومرتبات دیکر نسـارا نیز یکان یکان تخصیص واهل بدر راهم فراخور
درجه از پانصد تاچهار صدوسه صد ودو یست وکودکانرا نیز صد
صد درهم وظیفه معین وفقـیران ومستمندانرا نیز بهر ماه دوجریب
کندم که تقریباً وزن دونیم کیـله میشود مقرر نمودند ٠ اکرچه
بعد ازان باجازت صحابهٔ کرام برای کرفتن نفقهٔ خودنیز از بیت المال
قرار داده بود ٠ اما چـون بیش ازقوت لا یموت چـیزی دیکر
نمیکرفت پس روزی صحابهٔ کرام پیش دخترش حفصـه که زوجهٔ
پیغمبر علیه السلام بودرفته کفتندپدرت برای نفقهٔ خوداز بیت المال
تنها بقدر قوت لا یموت میـکیرد وبضرورت واحتیاج روز کار
میکذراند ٠ باوجودکه برای رفاه حال دیکران بدرجـهٔ کفایت
بلکه بیشـتر هم معین نموده است ٠ اکنون بوی بکو ما همکنان
رفاه حال اورانیز ازدل وجان آرزوداریم ونمیخواهیم که همکنـان
در راحت باشـند واودر ضرورت واحتیاج بماند ٠ مکر نام مارا
برزبان میارکه این سخن را فلان وفلان کفته است چونکه ازمامنفعل
خواهدشد ٠ چون حفصه بپدر خودعمر رأی اصحابرا تبلیغ نمود ٠ عمر
کفت اینرا بتوکه کفته است ٠ حفصه اسمای اصحابرا تصریح نمود
وکفت صحابهٔ رسول الله چنین مناسب می بینند ٠ عمر کفت آیامعیشت
زوج تورسول الله چه کونه بوده است ٠ کفت ایشان هم درمعیشت
اقتصاد وقنـاعت میکردند ٠ عمر کفت بایدکه منهم برپی دوستم
رسول الله وخلیفـه اش ابو بکر بروم تابدیشـان واصل شوم ٠
اما اکر بابارکران قطع منزل نمایم میترسم که بدیشان هرکزنخواهم رسید

اکنون چنانکه ازمن شنیدی رفته بدیشان بکو • همکنان اتفاق بران دارندکه آنذات حمیده خصال تاهنکام ارتحال بجزقوت لا یموت ازمال بیت المال بقدریك حبه هم زیاده تر نکرفته است رحمة الله علیه ورضی الله تعالی عنه حال سوریه برین منوال میکذشت که درآن سال یعنی درسال پانزدهم هجرت سنیه درجماذی الاولی بلدهٔ تکریت که درجزیره است بروجه اتی فتح شده یعنی ازقبائل نصرانیان عرب قبیلهٔ ایاد وتغلب والنمر وبعض دیکر هم ازعساکرروم نزدشخصی که ازطرف حکومت روم بمحافظهٔ تکریت نامزد شده بود فراهم آمده بجهت نکهبانیٔ جزیره قراردادند • سعدبن ابی وقاص بامرخلیفه کاتب لشکرعراق عبدالله بن المعتمررا بریك فرقهٔ عسکرامیرو ربعی بن الاکفل رامقدمة الجیش وعرفجه بن هرثمه رابر سواران نامدار سردار ساخته ارسال نمود • چون دلاوران اسلام واصل تکریت شده مدت چهل روز محاصرهٔ شدید بهم رسانیدند پس طاقت عسکر روم طاق شده قرار بدان دادندکه با نصرانیان عرب برکشتیها سوار کشته ازراه دجله فرار نمایند • مکربعضی نصرانیان عرب که باسلام میل داشتند بجانب اسلام خبر فرستادندکه اکر ماراامان بدهید ماشمارا ازاحوال رومیان آکاهی خواهیم داد • مسلمانان بدیشان کفتند اکر شمادین اسلام را قبول کرده درهنکام کریختن رومیان پیش ایشان برآمده تکبیر خوان شوید شمارا امان خواهیم داد • چون ایشان موافق قرار مذکور عمل نمودند • رومیان ایشانرا عسکر اسلام پنداشته ودر بحر حیرت مستغرق شده واپس میکردیدندکه درمیان دوفرقهٔ شمشیرزن مانده بکلی هلاك شدند • میکویند از ایشان بجزآن کسانی که امان خواسته بودندیك نفرهم رهایی نیافته است •

درین اثنا ربعی بامر عبدالله بن المعتمر بطرف شهر نینوا و موصل که بجانب غربی و شرقی نهر دجله کائن هستند رفته نینوا را بضرب شمشیر و موصل را بشرط تأدیهٔ خراج فتح و کوه کردستان و سائر نواحی موصل را نیز بالتمام تسخیر نمود • میگویند فتوحات مذکوره در سنهٔ بیستم هجرت سنیه بوقوع آمده اند •

(فتح جزیره و ارمنستان)

در باب فتح جزیره و ارمنستان روایات مختلف هستند • بسیاری راویان برانند که ابو عبیده یك فرقهٔ لشکر را فرستاده جزیره را فتح کرده است و خالد بن ولید نیز با فرقهٔ مذکور بود ابن اسحق میگوید سعد بن ابی وقاص فرقهٔ را فرستاده فتح کرده است • اما در حقیقت حال • خالد در هنگام عزل بطرف ابو عبیده یافت شده • و از اسباب عزلش نیز یکی آنست که روزی در گرمابهٔ دیار بکر دوایی مطبوخ با شراب بر وجود خود مالیده بود چون بسیاری کسان برآنند که جزیره و ارمنستانرا لشکر ابو عبیده فتح کرده است • بنابرین اگرچه بحسب ظاهر قول اول مرجح مینماید • اما از سیاق اخبار معلوم میشود که در فتح جزیره لشکر عراق و سوریه باهم مباشرت کرده اند • چنانکه در هنگام عزیمت ابو عبیده و خالد بجانب حمص امیر المؤمنین عمر شنید که شهنشاه روم هرقل برای رسانیدن امداد بساکنان جزیره امر کرده واهل جزیره نیز برای نگهبانیٔ وطن خود بسوی جزیره عودت کرده اند بجهت مشغول گردانیدن لشکر روم در جزیره بسعد بن ابی وقاص نوشته فرستاد که یك فرقهٔ عسکر را زود بسوی تکریت روان نماید • پس از تأثیر همین حسن تدبیر خلیفه است که کار ابو عبیده هم باحسن

وجه سرانجام یافته بود ۰ چون ابوعبیده درشام بررومیان دست یافته دانست که بفتح جزیره هم طرد نمودن رومیان ازعراق وهم کرفتن ایران آسان خواهد شد پس بمقتضای مصلحت یك فرقهٔ لشکر را ازسوریه بجزیره فرستاده بلدهٔ تکریت ونصیبین وآمد ودیار بکر ومیافارقین وماردین والحاصل جزیره راباملحقاتش کرفته و بعدازان ارزن رومرا فتح نموده ارمنستانرا نیز تادربند تفلیس بصلح وصلاح خراجکذار کردانید ۰

درین اثنا بسمع همایون عمر رضی الله تعالی عنه واصل کردیدکه از مستنصرهٔ عرب قبیلهٔ ایاد مملکت خودرا کذاشته بملك روم نقل کرده اند وچون خلیفه دراتحاد قبائل عرب فائدهٔ کلی مشاهده مینمود پس برای جلب ایشان بشهنشاه روم هرقل چنان نوشت که بایدکه قبیلهٔ ایادرا که بمملکت روم رفته مسکن پذیر شده است بزودیٔ تمام باز کردان وکرنه من هم همکی نصرانیان را ازممالك اسلامیه طرد وتبعید خواهم کرد ۰ هرقل نیز ایشانرا زود برکردانید ۰ بقدر چهار هزار نفر ازایشان درمیان قبائل عرب متفرق شده دیکران بجانب ابوعبیده رفتند ۰ ابوعبیده بسوی خلیفه نوشت که اکراجازت فرمایید من ایشانرا برای قبول کنانیدن دین اسلام اندکی جبر نمایم ۰ خلیفه درجوابش نوشت که جبر نمودن جایز نیست ۰ چونکه دردین اکراه ندارد ۰ بعدازان رئیس ایشان بخدمت خلیفه ازمعاملهٔ شدید امیر خود شکایت برده رجا نمودکه لفظ جزیه رابلفظ صدقه تبدیل کردانند خلیفه کفت اکر دوچندان بدهید قبول میکنم ۰ ایشان هم بدوچند راضی شدند ۰ وخلیفه امیر ایشان ولیدبن عقبه راعزل وفرات بن حیان وهندبن

عمرر ا برفرقهای شان رئیس نصب نمود ۰ و بتاریخ هفتدهم سنهٔ هجرت سنیه بجهت ادارهٔ امور ملکیه وعسکریه درحمص ابوعبیده ودرقنسرین خالد بن ولید ودردمشق یزید بن ابوسفیان ودراردن ودرفلسطین علقمه بن مجزز ودرساحل بحرشام عبدالله بن قیس را معین وابوعبیده بن جراح راامیر کل ساخته ازسوریه بجانب مدنیهٔ منوره عودت فرمود

چون خالد بن ولید درحروب ومغازی شهرت تمام حاصل نموده بود پس بسیاری شعرای عرب درمدح کفایت ودرایت وشجاعت وسخا وتش قصائد بلیغه راتقدیم نموده ازچشمهٔ اکرام واحسانش سیراب میشدند ۰ چنانچه یك شاعر عرب بنام اشعث بن قیس را بجهت یك قصیده مبلغ ده هزاردرهم بخشیده بود ۰ خلیفه سخاوت بی نهایت خالدرا شنیده وچون پیش ازان هم درحق وی ازسبب استعمال دوائی مطبوخ باشراب که درکرمابهٔ دیار بکر بروجود مالیده بود ۰ بدگمان شده بود ۰ پس بجانب ابوعبیده چنان نوشت که باید که خالدرا درمجمع ناس طلبیده ازمبلغ ده هزار دینار که بیك شاعر داده است تحقیق نمای ۰ اکر ازمال خود داده باشد درآنصورت تنها بعزلش اکتفا کن ۰ چونکه اسراف نموده است ۰ اما اکر ازبیت المال داده باشد درآنصورت بازوهایش را بادستاری که برسردارد بسته بجانب من ارسال نمای ۰ فی الجمله ابوعبیده موافق امر امیرالمؤمنین خالدرا بمجمع ناس احضار و بمحاکمه اش ابتدار نمود ۰

چون بعداز تحقیق وتدقیق ثابت شدکه مبلغ مذکور ازمال خودداده است پس تنها بعزلش اکتفانمود

(محاربهٔ فارس ازجانب بحرین)

هرچند ابو بکر و عمر رضی الله تعالی عنهما ازسبب عدم الفت عرب بسفردریا محاربهٔ دریارا جائز نمیدیدند • بااین همه رجال کاردیده وامرای جنك آزموده را بمقتضای حال بفتح باب جدال وقتال نیز مرخص کرده بودند • بنابرین والئ بصره علاءبن الحضرمی که درمحاربهٔ مرتدان یمن شهرتی عظیم حاصل کرده بود • باآرزوی آنکه مانندسعدبن ابی وقاص که درجنك قادسیه مظفرشده درمیان خواص وعوام شهرتی تمام یافته استکاری بزرك نموده شهرت اولین را برتر کرداند • دلاوران اسلام را بی اجازت خلیفه بمحاربه بتشویق وترغیب ولشکررا درمیان امرای اسلام بنام جارود بن المعلی والسوار بن همام وخلید بن المنذر بسه فرقه تقسیم وخلیدرا برهمکنان سردارساخته واز بحرفارس کذشته راست بجانب اصطخر میرفتند که ناکهان لشکرایران باکشتیهای فراوان درمیان عسکر اسلام درآمده درمکان طاوس نام پیکاری خونخوار بوقوع آمده وجارود والسوار درکارزار شهید شده وخلید عسکررا بکنار رسانیده و بصره را نقطهٔ استناد اتخاذ کرده بحرب تدافعی قرارداد • وایرانیان از اطراف واکناف پویان شده عسکر اسلام را احاطه کردند • عمر رضی الله عنه ازآنحال آکاهی یافته بعتبه فرمود تادوازده هزار نفررا برای امداد خلید زود فرستاد • وسپهسالار لشکر مذکور ابوسبره ابن ابی رهم باچندین سرداران نامدار اسلام مانندعاصم بن عمرو وعرفجه بن هرثمه والاحنف بن القیس چون باران رحمت بامداد خلید رسیده برلشکر ایران حمله های غضنفرانه آورده چنان پریشان ساختند که نتیجهٔ حال ایرانیان درلسان خاص وعام داستان کردید

اکرچه بعدازان عتبه باجازت خلیفه بحج رفته ازخدمت والیکری بصره استعفا کرده بود • امابسمع قبول نرسیده بهنکام عودت دراثنای راه درمکان بطن نخله بجانب دارالبقا ارتحال نمود رحمة الله علیه • و بجای آن ابوسبره والی بصره کردید •

اب وهوای بصره وکوفه واطراف ونواحی انها بمزاج عرب موافق آمده برای تخطیط وانشای دوشهراز خلیفه اجازت خواستند • جناب خلیفه بدان شرط اجازت دادکه درانشای منازل وابنیه تکلف بسیار بهم نرسانند • پس بتاریخ هفتدهم سنهٔ هجریه ببنای بصره وکوفه مباشرت ورزیدند وابوالمحرب عاصم بن الدلف وابو هیاج ابن مالک را عامل کوفه • وچهار ذات دیکررا نکهبان چهار قصبه که تابع حدود کوفه بودندیعنی قعقاع رابقصبهٔ حلوان وضرار بن الخطاب را بماهبسان وعمر بن مالک را بقرقیسیا وعبدالله بن المعتمر را بموصل معین نمودند

(فتح اهواز)

بعدازمحاربهٔ قادسیه هرمزان بالشکر ایران بمرکزمملکت اهواز بنام خوزستان روان وازطرف نهرتیری ومنادر برعاملان بصره مسلط کردید • عتبه بن غزوان ازسعد بن ابی وقاص امداد طلبیده • وازطرف سعد نعیم بن مقرن ونعیم بن مسعود بامقداری عسکر بامداد عتبه شتافته هنوز نو پای خودرا درمیان سرحد بصره واهواز کذاشته بالشکر ایران بجنک درپیوسته بودندکه عتبه نیز بامقداری لشکرکه فراهم اورده بود درمیان بصره ومیسان درآمده باامرای سالف الذکر درهنکام موعود برکنارنهرتیری ومنادراجتماع نمودند • ودیکر دلاوران هم ازقبائل اسلام چون تندباد بامداد رسیده

ودراندك زمان عتبه بن غزوان نهرتیری ومنادررا فتح ولشکر ایرانرا پریشان وکریزندکانرا تاکنار آب دجیل پیش نمود • هرمزان از بیم جان افتان وخیزان ازجسر سوق الاهواز زود کذشته ودرمیان طرفین آب دجیل را حد فاصل کذاشته طالب آشتی کردید • اکرچه بشرط ماندن تمام ملك اهواز دردست حکومت ایران ونهر تیری ومنادر نیز دردست اسلام عقد صلح شده بود • اماهرمزان دراندك زمان باز نقض عهد کرده ابواب محاربه رابکشاد • وبسیاریٔ طوایف اکرادهم بامداد اهل فساد ایران رسیده قوتی تمام یافتند • ازامرای اسلام حرقوص نام باجازت عتبه بن غزوان برای مقابله ومقاتلهٔ هرمزان روانشده وبمحاربهٔ شدید سوق الاهوازرا بضرب شمشیر سرانداز کشاده تاموقع تستره بارجزیه برسر ایرانیان نهاده تابع اسلام کردانید • اکرچه هرمزان بعدازان هم بجانب رام هرمز کریخته بود ولیکن (جزء) بن معاویه بامر حرقوص تاناحیهٔ شغردنبالش تافته وازانجا تامکان دورق نام شتافته وساکنانش رابتازیانهٔ عدالت رام ساخته رخت اقامت رانیز درانجا انداخته قرار کرفت • هرمزان باز دست خودرا بزاری ونیاز بدامن صلح درازکرده وکریزندکان ایرانیان هم بخانه های ویران خود باز کشته بکاروبارمشغول کردیدند • وحرقوص عسکر خودرا درکوه اهواز تعبیه نموده آکاهی یافت که شاه ایران یزدجرد درمرو نشسته ازاطراف واکناف بلادکه هنوز زیرحکم دارد لشکرراترتیب واهل اهوازرانیز بجنك اسلام ترغیب وپیاپی فرقه های بزرك جمع می نماید • پس همکی امرای اسلام یعنی حرقوص وجزء وسلمی وحرمله که بجهت قتال وجدال ایرانیان معین شده بودند

از امیرالمؤمنین عمر امداد طلبیدند ٠ حضرت عمر از یك طرف بسعد بن ابی وقاص خبر فرستاد که نعمان بن مقرن را بسرعت تمام بایك فرقهٔ جنکاور بامداد لشکر غضنفر اسلام روان نماید ٠ ازطرف دیکر بجانب ابوموسی نیز تحریر نمود که سعد بن عدی را رئیس فرقه ساخته و برأبن مالك و مجزاة بن ثور و عرفجه بن هرثمه و دیکر امراکه نام شان تحریر شده است فراهم اورده و ابوسبره بن ابی رهم را برین دو فرقه امیر ساخته زود برای امداد اهل جهاد ارسال نماید ٠ امرای اسلام فراخور امر خلیفه بشتافته بامداد حرقوص نزدیك شده بودند که سپهسالار ایران یعنی هرمزان ازحال شان خبر یافته بسرعت تمام بالشکر فراوان بسوی ایشان روان ٠ ودرمیدان اقتحام بحملهٔ دلاوران اسلام تاب نیاورده باز بجانب تستر فرار ٠ وهزبران خون اشام اسلام دنبالش بشتافته و امرای عسکر بصره نیز پیاپی رسیده و با نعمان ملاقی کشته بیرون تستر فراهم آمدند ٠ اکرچه لشکر ایران درقلعهٔ تستر درآمده و بقدر هشتاد باراز استحکامها برامده پیکار کرده بودند ٠ امادر بسیاریٔ کارزار مغلوب شده واپس میکر دیدند ٠ آخر الامر از میدان کیر ودار بکلی شرمسار کشته روی خودرا در پردهٔ استحکام نهان داشتند ٠ وفرقه های اسلام کیف مایشأ تستررا احاطه کرده واهل قلعه را بتنك اورده و بدلالت بعضی ایرانیان ازطرف آب راهی یافته کروهی ازدلاوران اسلام درتستر درامده نکهبانانش را کوشمالی داده دیکرانرا بدائرهٔ اطاعت میدرا وردند که هرمزان فرصت راغنیمت شمرده درقلعهٔ اندرونی رفته قرار کرفت ٠ عسکر اسلام آنرانیز بشدت تمام محاصره نمودند ٠ اخر الامر هرمزان بتکلیف

امیر المؤمنین راضی شده بلا شرط امان خواست . و بتاریخ هفدهم سنهٔ هجرت سنیه لشکر اسلام قلعه‌را کشاده ومال غنایم‌را تقسیم وخمسش‌را باهرمزان همراه بعض محافظان ونکهبانان بجانب مدینه روان نمودند . ازمال غنایم بهرسوارسه هزار وبهر پیاده‌هم یکهزار درهم حصه افتاد . چون هرمزان واصل مدینه کشت . خلیفه بدو متوجه شده کفت ای حق ناشناس اکرچه کرهٔ بعد اولی ومرهٔ بعداخری نقض عهد کردهٔ . اما عاقبت الامر نتیجهٔ غدر ومکررا نیز مشاهده نمودی . فی‌الجمله بعداز زجروتوبیخ کناهها یش‌را بخشیده ودو هزار درهم ماهیانه اش معین کرده‌فرمودتادرمدینهٔ منوره ارام پذیرد . بااین‌همه ازمخالفت ایرانیان‌که بپایی عهدو پیمان‌را میشکستند بدکمان‌شده برئیسان اسلام‌که هرمزانرا آورده بودند بدین وجه خطاب نمود که ایرانیانرا چه شده است که بآرام نمینشینند . آیاازطرف اسلام جور وظلم می‌بینند که درعهد خود پایدار نمی مانند . احنف بن‌قیس جواب دادکه اکرچه ماهمیشه عهد و پیمانرا نکاه داشته ظلم وستم را هرکز روانمی بینیم . اما تاشاه ایشان باقیست هرآینه از افکار سلطنت ایران امید خودرا قطع نخواهند کرد . مابارها بشما عرض کرده بودیم‌که اکر امر نمایید عسکر اسلام باطراف واکناف ایران منتشر کشته دولت ایرانیانرا بکلی محو ونابود کردانند . شما اجازت ندادید . اکر اکنون‌هم سخن مارا قبول فرمایید هرآینه مشغلهٔ ایرانیان دراندك زمان زائل تواندشد . خلیفه کفت اکنون‌وقت ان‌هم نزدیك شده است .

وقتیکه امرای اسلام برای منتشر شدن درممالك ایران ازخلیفه اجازت خواسته بودند هنوز قوت حکومت ایران چندان ضعیف

وناتوان نشده بود . بنابرین خلیفه نمی خواست که عسکر اسلام از یکدیکر جدا شده و یکان یکان در ایران درآمده با دشمنان کارزار نمایند . چون بعد ازان مواقع مهمهٔ ایران در دست اسلام درآمدند وقشونهای جسیم ایرانیان پایمال کردیدند . خلیفه نیز منتشر شدن لشکر اسلام در ایران قرارداده بوالیٔ بصره ابوموسی الاشعری نوشت که با دلاوران اسلام از بصره بر آمده درجایی که از بصره چندان دور نباشد فرامده منتظر امر من باش . بعد ازان فرقه های سر بازانرا مرتب ساخته الویهٔ نصرت افزا را باسهیل ابن عدی بجانب ابو موسی الاشعری فرستاد . بتاریخ هژدهم سنه هجرت سنیه احنف بن قیس را بخراسان ومجاشع بن مسعود را باردشیر خره وشاپور . وعثمان بن ابی العاص را باسطخر وساریه بن زنیم رابفسا ودر ابکرده . وسهیل بن عدی را بکرمان و عاصم بن عمرو را بسجستان وحکم بن عمیر رابمکران معین کردند .

(فتح سوس)

درهنکام عزیمت ابی سبره باعساکر اسلام بجهت فتح سوس از یکطرف ابو موسی ومقترب ونعمان اطراف سوسرا بشدت تمام احاطه واز طرف دیکر (ذر) جند یشاپور را محاصره کرده اکرچه جناب خلیفه نعمان را برای محاربهٔ نهاوند معین فرموده بودند .

امارئیسان اسلام قبل ازعزیمت بسوی همدان باتفاق همکنان قلعهٔ سوس را محاصره کرده ودروازه اش را سکشته دلاوران اسلام باصمصام خون آشام میدرامدند که ساکنان انمکان لرزان وهراسان نام صلح رابفریاد وفغان باسمان رسانیدند . عساکر اسلام نیز حسام جان ستانرا درنیام کذاشته بصورت آشتی داخل .

و بعد ازان درهر طرف ملك ایران چنانچه بیان خواهد شـد رفته بفتوحات فراوان وانعـام بی پایان جنـاب یزدان نائل شـدند ٠
درسـال مذكور ازشدت خشك سالی درجزیرة العرب قحطی عظیم روی نموده بیچارگان ناتوان حیران و پریشـان وخورد وكلان از انقطاع باران نالان وگریان شده وخاك آن دیارهم مانند خاكستر غبار گشته نامش را (عام الرماد) نهـادند ٠ یعنی سـال خاكستر ٠ مگر بحسن تدبیر امیرالمؤمنین عمرازدیار شـام ومصر ذخیرهٔ وافررسیده اضطراب بندگان نحیف اندكی تخفیف گردیده ٠ وجنـاب خلیفه نیزتاباریدن باران ودفع احتیاج خاكسـاران بجز طعامی كه بیچارگان میخوردند چیزی دیگر تناول نفرمودند ٠
درسـال مذكور درقریهٔ عمواس نام كه ازملحقـات بلاد شـامست حكم علت طاعون چنان بشدت جاری و باطراف واكناف ان دیار ساری شدكه بسیاریٔ بندگان جناب باری بگریه وزاری بیقرار وخیلی ذوات از اصحاب كبـار و امرای نامدار بسوی دار القرار رفتـار نمودند ٠ چنانچه درسوریه امیرالجیش اسلام ابو عبیده بن الجراح واز فقهـای بنـام معاذبن جبل ویزید بن ابی سفیـان وحارث بن هشام وسهیل بن عمرو وعتبه بن سهیل وعامر بن غیلان و بعضی دیگرهم مانند ایشـان از اصحـاب كرام وامرای اسـلام وفات نمـودند ٠ وچندین هزاران هزار چراغ خانه‌های صغار وكبار خاموش ویتیمان ومسكینـان بخمار یأس مدهوش شده ووامادگان و بیچارگان لباس ماتم را در بر كرده كلاه نامرادی برسرنهـادند ٠ درین اثنـا امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ازمدینه بجـانب شام روان و بحدود شام درقریهٔ سرغ نام واصل شده بود كه امرای اسلام ازسوریهٔ باستقبال

خلیفه شتافته احوال و باراکه درشام بودعلی التفصیل بیان کردند . و بسیاری امرای اسلام درچنین هنکام دخول جناب خلیفه را درشام جائز ندیدند . عبدالرحمن بن عوف نیز حدیثی راکه از درآمدن درجاییکه و باباشد منع میکنند روایت نمود (حدیث مذکور درصحیحین مسطورست) لاجرم خلیفه باز کشته بجای ان امراکه بدارالبقا رحلت کرده بودند دیکر انرانصب کردانید . وبعد از دفع و بابرای تعزیهٔ شهدا وتقسیم میراث ایتام فراخور امر جناب یزدان وتفتیش احوال شام بشام امده بار اندوهرا ازدل محرومان نحیف بحسن تسلی خفیف کرده بجانب مدینه عودت وازانجا بمکه رفته حج نمود . درسنهٔ مذکور یعنی درهژدهم سنهٔ هجرت سنیه قاضی شریح مشهور و معروف را حاکم کوفه وکعب بن سوار را حاکم بصره نصب فرمودند .

(فتح مصر)

هنوز امیرالمؤمنین عمر در بیت المقدس بودکه عمرو بن العاصی برای فتح مصر اجازت خواسته باشهر اقوال درسنهٔ بیستم هجریه بجانب مصر حرکت نمود . خلیفه نیز دنبالش زبیر بن العوام را بامداد فرستاده ان محل راکه در لسان قدیم بابلیون و بعدازان فسطاط می خواندند و امروزهم بنام مصر قدیم معروف ومشهورست فتح نمودند .

وکیل مصر بنام مقوقس ازرؤسای دین عیسی مسمی ابو مریم را بایك اسقف دیکر بطریق سفارت برای طلب آشتی ارسال نمود . اکرچه صلح بشرط تادیه نمودن پنجاه مليو ن درهم بسه تقسیط وهرتقسیط درسه ماه قرارپذیر شده بود اما سپهسالار روم بنام

ارطبون صلح را رد کرده ناکهان برلشکر اسلام حمله آورد ودراندك زمان پای ثباتش لغزیده باز برهم خورد ۰ ولشکر اسلام اموال فراوان اغتنام و بسیاری رومیانرا اسیر و یك فرقهٔ عسکر را بتسخیر ایلیو بولس که (امروز نزدیك مصر بنام مطریه جائیست ویران) وعوف بن مالك را بفتح اسکندریه و ابرهه بن الصباح را بفتح (فرما) فرستاده محاصره نمودند ۰ مصریان از هزیمت لشکرروم صلح را مغتنم پنداشته بروجه سالف الذکر بتأدیهٔ پنجاه ملیون درهم جزیه و بابعضی شرائط دیکر هم آشتی کردند ۰

وصلح نامه را عمرو بن العاصی امضا وزبیر بن العوام بادو فرزندش کواه ونویسندهٔ صلحنامه وردان هم امضای خودرا بران وضع نمود ۰ اسکندریه نیز مدت سه ماه محصور مانده واخر الامر صلح آنجاهم بتأدیهٔ مبلغ دوازده هزار دینار قرار یافت ۰

اکرچه بعد ازان مقوقس اسیران محاربه راازاسلام باز خواسته بود اماعمرو بن العاصی بدوچنان جواب دادکه آنچه درمحاربه اغتنام میکردد واپس داده نمیشود ۰ مکر خلیفهٔ رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه فرمود تا بمضمون حدیث شریف (انکم مفتحون مصر فاستوصوا باهلها خیراً انلهم رحما وصهرا) اسیران مصر راباز دادند ۰ معنایش انکه ۰ چون شما مصر رافتح خواهیدکرد ۰ بایدکه باهل ان خوبی نمایید ۰ چونکه ایشان صاحب حرمت و صهریت هستند ۰ حرمت و صهریت اهل مصر عبارت از انستکه وقتی مقوقس جاریهٔ بنام ماریه بطریق هدیه بپیغمبر علیه السلام فرستاده بودکه فرزند انحضرت بنام ابراهیم از و پیدا شده است ۰ هر چند عمر بعدازان بجانب نوبه هم یکفرقهٔ عسکر را

فرستاده بود اما ایشان بیحصول نتیجه واپس کردیدند ٠

(وقعهٔ نهاوند وفتح همدان و دیکر بلاد وقلاع)

چون بعد ازفتح اهواز یزدجرد بیقین دانست که اکنون تنها بااسلام مقاومت کردن بغایت دشوارست ٠ لاجرم ازخاقان ترکستان وملوك اطراف واکناف امداد خواسته وازمملکت خودنیز که هنوز دردستش باقی مانده بود مهما امکن لشکری منتظم ساخته درنهاوند جمع شدند ٠ سعد بن ابی وقاص احوال ایشانرا بجانب خلیفه نوشته بحزم تمام منتظر حرکات وسکنات ایرانیان بودکه دران اثنا بعضی شکایتهای بی سرو پا درحق سعد بظهور آمده خلیفه نیزبرای تحقیق اسباب شکایات مفتش عموم ولایات یعنی محمد بن مسلمه‌را فرستاد ٠ چون محمد بملك عراق رسیده احوال سعدرا تفتیش نمود ٠ اساس شکایاترا واهی دیده شکایت کنندکان یعنی جراح ابن‌سنان ورفیقانشرا باسعد همراه خود کرفته بمدینه رسانید ٠ جناب خلیفه نیزبعدازتدقیق وتحقیق موفورشکایات‌مذکور را بی‌اصل واساس یافته ازظهور اختلاف اهل اسلام علی‌الخصوص درهنکام چنین محاربهٔ کلان بسیار اندوهناك کردید ٠ و برای علاج چنین امردشوار با اصحاب کبار انجمن مشورت عقد کرده وسعد را بحضور خود طلبانیده پرسیدکه دروقت آمدن کدام کس را بجای خود وکیل کذاشتی ٠ سعد کفت عبدالله بن عتبان را ٠

خلیفه افکار شرا پسندیده عبدالله را بجایش ابقا وازدیکر حالات انجانیز سؤال فرمود ٠ سعد کفت اکرچه شاه ایران بقدر صد وپنجاه هزار نفر جرار تیغ کذار درنهاوند فراهم اورده واز ملوك نواحی نیز امداد خواسته وایشان هم دعوتشرا قبول کرده‌اند ٠

مکر اهل کوفه نیز آرزوی آن دارند که کروه کروه شده برای تاخت وتاراج ایران روان شوند ۰ عمر رضی الله عنه بجانب اهل انجمن متوجه شدو کفت من می خواهم که عسکر اسلام را جمع نمایم و هر قدر که فراهم می توانم آورد ۰ همراه خود کرفته بسوی میدان کارزار رفته جنکاوران اسلام را امداد نمایم ۰ شمادرین چه مصلحت می بینید ۰ نخستین طلحه بن عبدالله که مسن ترین همکنان بود بر پاخاست و کفت یاامیر المؤمنین تجربهای بسیار و انقلاب روزکار ترا انسان کامل وهوشیار ساخته است ۰ هرچه می فرمایی شایان وسزاوار است ۰ وماهمیشه سرخودرا برخط فرمان تومی‌نهیم ۰ ودر اجرای اوامر مسارعت می نمایم ۰

چون طلحه بعد از اتمام کلام بجای خود آرام کرفت ۰ خلیفه باز بجانب حضار متوجه شدو کفت شماچه می کویید ۰ عثمان بن عفان بر خاست و کفت بایدکه لشکر شام و یمن را بنویسید که مقداری کافی از عسکر برای نکهبانی کشور کذاشته دیکران بامداد شتاب نمایند ۰ شماهم باساکنان حرمین بحرکت امده ۰ ودرمیان بصره و کوفه بجایی مناسب لشکرکاه ساخته ۰ وکار را از نزدیکی بچشم خود دیده فراخور آن عمل نمایید ۰ وازین کارهرکزدور منشینید چونکه این کار هنوز تمام‌نشده است بلکه‌بعد ازین هم کارزار های بسیار و جنکهای خونخوار بوقوع خواهند امد ۰ چون عثمان بعد از بیان این کلام برجای خود آرام کرفت خلیفه بازاز حاضران مجلس پرسیدکه شماچه میکویید ۰ علی بن ابی طالب برخاست وکفت اکر لشکر اسلام ازشام براید ۰ البته رومیان باخذ انتقام قیام خواهند کرد ۰ واکر قوهٔ عسکریه

از یمن زایل شود حکمران حبش نیز چشم طمعرا بر یمن خواهد کشاد . واکر شما بااهل حرمین ازمقر خلافت تباعد ورزید . هر آینه طوائف عرب نیز نقض عهد مینمایند . وکارهای دنبال ازکارهای پیش دشوارتر خواهند شد . پس بایدکه باهل بصره بنویسید تادلاوران اسلام را بسه قسم تقسیم کرده یك قسم رابدیدن کاروبار اهل وعیال و قسم دیکر را برای محافظهٔ معاهدات کذاشته قسم سوم بامداد عسکر کوفه مسارعت نمایند . مااز ظهور اسلام تااین زمان بکثرت شمار دلاوران کارزار نکرده ایم بلکه همواره برنصرت الهیه تکیه زده ودرمیدان حرب ثبات ورزیده پیکار نموده ایم . چون کار بثبات سرانجام می یابد . پس کثرت اعدا مانع فوز ونصرت مانمی تواندشد .

عمر افکار علی را پسندید وکفت فی الواقع رأی رزین وافکارمتین نیز همینست. بعدازان بحضار متوجه شد وکفت اکنون بمن بیان نمایدکه بجای سعد بن ابی و قاص کدام کس رانصب کنم . کفتند شما احوال رجال را از مابهتر می دانید . هرکس راکه مناسب بینید انرا نصب نماید . عمر کفت من درین کار نعمان بن مقرن را مناسب می بینم . دیکران هم درایت وکفایتشرا تصدیق نموده کفتند آری اهلست . دران اثنا نعمان بایك فرقهٔ عسکر کوفه شهر جندیشاپور وسوس را فتح کرده بودکه خلیفه از خدمت جدیدش خبر فرستاده فرمودکه لشکر را درموقع ماه فراهم ارد . نعمان دلاوران اسلام را از اطراف واکناف فراهم اورده فراخور امر خلیفه بجانب ماه بشتافت . وعشیرت الراوکه از دیکران به محاربه مشتاق تر بود ازهرکس زودتررسیده ودراندك

زمان لشکر اسلام درموقع ماه اجتماع • ونعمان‌هم ایشان را مرتب ومنتظم ساخته بجانب نهاوند عزیمت نمودند • سپهسالار ایران فیروزان نام نیز لشکر خودرا مانندسدآهنین بسته وهردو لشکر روی بهم آورده مدت دوروز درمیدان کار زار ثبات ورز یده پیکاری خونخوار نمودند • روز سوم لشکر ایران درون قلعه پنهان شده ازترس جان بیرون نیامدند • چون چند روز حال برین منوال مرور نمود • و بر اوردن شان بمیدان امتحان دشوار شده بود• پس نعمان سالار فرقهٔ سواران اسلام یعنی قهرمان قعقاع راحاضر کردانیده برای براوردن لشکر ایران بهرحیلتی که باشد باهم مشورت کردند • بعدازان از یکطرف قعقاع سواران خود را مرتب ساخته نزدیك نهاوند رسید • وازطرف دیکر نعمان پیادکان را درکمین نهاده منتظر کار کردید • نخستین قعقاع رو بروی استحکام نهاوند بعضی حرکات جعلی نموده غیرت ایرانیانرا چنان بحرکت اوردکه بیکبار لشکر ایران باستعداد تمام ازاستحکام برامده صف مصاف رابیار استند • وبعضی الات آهنین راکه بصورت خار پشت ساخته بودند • وبزبان عربی انرا (حسك) میکویند • درمیان استحکام ومیدان رزم دلاوران بینداختند • تا مبارزان ایران درعرصهٔ کارزار ثبات وقرار ورزیده فرارنکنند قعقاع نامدار چند بار درمیدان کیرودار درآمده وخود راشکست جعلی داده واتش غیرت دشمنانرا تیزترکردانیده آهسته خود راپس می کشیدکه ایرانیان بامید نصرت بشوق تمام در پی سواران اسلام افتاده وازاستحکام خیلی مباعدت ورزیده نعره زنان می‌رفتندکه بیکبار سواران قعقاع قهرمان مانندتندر اتش فشان باز کردیده •

و پیادکان نعمان هم ازکمین بدرجسته جنکاوران طرفین پای ثباترا درمیدان کارزار برقرار نهاده چنان پیکار خونخوار نمودندکه سردار لشکر اسلام نعمان بزخم تیرجان ستان عازم دار جنان کردید ۰ و برا درش وجود خون الود شرا ازچشم عسکر اسلام نهان داشت ۰ تاباعث فتور جنکاوران نکردد ۰ چون نعمان قبل از در آمدن درمیدان حرب کفته بودکه اکرمن شهیدشوم دران صورت بجای من حذیفه را امیر جیش باید کرد ۰ واکران هم شهید کردد فلان ذاترا و بعدازان هم فلان والحاصل نام هفت ذاترا پیاپی بیان کرده وهفتم نیز مغیره بود ۰ پس رایت سعادترا حذیفه برداشته درمیدان درامد ۰ واز وقت پیشین تاتار یکئ شب محاربهٔ شدید ممتدکشته بعدازان لشکر ایران بکلی پریشان شده رو بکریز نهادند ۰ و بسیاری شان برچنکالهای اهنین افتاده هلاك شدند ۰ وکسانیکه ازچنکالها رهایی یافته بودند درخندقها سرنکون کشته رخت حیاترا بعرصهٔ ممات بردند ۰ وازانانکه درمیدان حرب کشته شده بودند ۰ دوچند بیشتر درچنکالهای آهن وخندقهای عمیق و پهن افتاده نابود کشتند ۰ درتاریخ روزکار محرر ستکه درین کارزار ازلشکر ایران و یاوران شان ازصد هزار نفر بیشتر قبای مرك در بر کردند

چون خبر این فتح سدید بواسطهٔ برید بمدینه رسید ۰ خلیفه از شهادت نعمان محزون شده ازچشم حقایق بین سرشك غم والمرا مانند قطرات ابر بهار نثار ساخت ۰ لشکر اسلام انقدر اموال فروان درین کارزار اغتنام کرده بودندکه بعداز براوردن خمس بهر سسوار مبلغ شش هزار و به پیاده نیز دوهزار درهم حصه افتاد

رئیس معبد سدنه مو بدان بعض جواهر کرانبها راکه در یك اتشکدهٔ ایران محفوظ بود همراه کرفته ووسیلهٔ امان خود ساخته بامیر الجیش اسلام حذیفه برده تسلیم نمود . عسکر اسلام جواهر مذکور را بطریق هدیه باخمس مال غنایم همراه السائب بن الاقرع که کاتب تقسیم مال غنائم بود ببیت المال فرستادند . مکر خلیفه خمس غنایم را ببیت المال وضع نموده جواهر مذکورزا واپس فرستادتا حاصل قیمت انرانیز درمیان خود تقسیم نمایند . ولشکر اسلام انرا بدومیلیون درهم فروخته تقسیم کردند . میکونید خریدارش نیز بمبلغ چهار ملیون درهم فروخته دومیلیون درهم دیکر هم ازان سودمند شده است .

بعداز فتح نهاوند شیرازهٔ دفتر حکومت ایران ازهم کسسته وحال ایرانیان هم برهم خورده نتوانستندکه بار دیکرهم قشونی بزرك مرتب سازند . اسلام فتح نهاوندرافتح الفتوح نام نهادند . چون قوت ایران برای مقاومت اسلام نماند . دلاوران اسلام فراخور امرخلیفه فرقه فرقه شده وهرفرقه همراه امیری باستیلای ممالك ایران مشغول کشتند

(فتح دینور وصیره وسیروان)

ابوموسی ازنهاوند بجانب دینور عزیمت ومدت پنج روز محاصره وبشرط دادن جزیه بااهل آنجا صلح نموده روی بسوی سیروان نهاد . باایشان هم مانند شرایط صلح اهل دینور اشتی کرده والسائب بن الاقرعرا بسوی صیمره فرستاد . ساکنان انجانیز مانند دیکران در دائرهٔ صلح وصلاح درامدند

(فتح همدان وماهین وبعضی جاهای دیکر)

چون لشکر ایران درنهاوند وجاهای دیکر شکست خورده انجا

بهمدان اوردند ٠ نعیم بن مقرن و بهادر قعقاع نیز عنــان عزیمترا بســوی همدان کردانیدند ٠ و محــافظ همدان خشر شــنوم نام ازمقاومت اسلام عجز خودرا اظهار کرده ازسر داران اســلام امان خواست ٠ ســا کنان ماهین نیز براثرش اقتفا وازحذیفه امان را استدعا نموده بزلال عدالت اســلام تازه وخندان شدند ٠ چون خبر آســایش ایشــان باطراف واکناف منتشر کشــت دیکران هم از امرا وملوك ان‌نواحی‌امان‌خواسته واستدعای ایشان‌هم بنهج شرع شریف بموقف قبول رسیده درســایهٔ صلح وصلاح آرام یافتند ٠ وکســانیکه بجوانب واطراف متفرق شده بودند باز کشته بامن وامان بکار و بارخود مشغول شدند

(فتح کرمان واصفهان)

چون از اصحاب کرام پیغمبر علیه الســلام عبدالله بن عتبــان بادلا وران اســلام بفتح‌جی و یااصفهان توجه نمود ٠ در ابتــدای امر کلانتر اصفهان الغا ذوسفان نام‌مخالفت ورزیده واخر الامر بضرب شمشــیر دلاوان اســلام تاب نیاورده دهــان نیاز را باز کرد وکفت اکر درهنکام عودت ســا کنان نواحی مفتوحه که از وطن خودبدر رفته اند اراضی واملاك شــان بدیشان تسلیم شود همکنان ماجزیه راقبول خواهیم کرد عبدالله رضی الله تعالیٰ عنه التماسش را قبول وفراخور فرمان امیر المؤمنین عمر رضی‌الله تعــالی عنه الســائب‌را محافظ اصفهان نصب کرده بتــاریخ بیست ودوم ســنهٔ هجرت سنیه بجانب کرمان متوجه شــده ونزدیك کرمان همراه ســهیل بن عدی ملاقات کرده بتاریخ بیست‌وسوم‌سنهٔ هجریه کرمانرا بضرب شمشیر مسخر کردا نیدند

(فتوحات ووقایع تاریخ بیست ودوم سنهٔ هجرت سنیه)

بروجه سالف البیان چون نعیم بن مقرن وقعقاع همدانرا فتح کردند ۰ اکرچه ساکنان همدان در اندك زمان بازعهد راشکسته باشند ۰ امانعیم همدانرا باملحقاتش بازبطریق صلح وصلاح استرداد وکار ساکنان انجا بباج وخراج مربوط ساخته اهل ازربایجان ودیلمرا نیز برای تبعیت دعوت نمود ۰ ایشان دعوتشرار دکردنده ۰ واسفند یار یعنی برادران رستم که درجنك قادسیه بقتل رسیده بود بااهل ازربایجان وزبینی نام امیر نیز بااهل ری بجهت مقابلهٔ نعیم درمحل واجرود نام لشکرر افراهم اوردند ۰ چون نعیم ازافکار شان خبردار کشت درهمدان یزیدبن قیس را بجای خودوکیل کذاشته بجنك ایرانیان عزیمت نمود ۰ وتقابل فریقین در واجرود واقعوایرانیان بازمنهزم و پریشان کشته ووالیٔ کوفه مغیره نیز (برأ) بن عازب را برای تسخیر قزوین معین کرده بسوی ابهر رفت ۰ و در انجاهم بعداز محاربهٔ خورد ایرانیان امان خواستند ۰ وایشانرا امان داده بجانب قزوین عزیمت نمود ۰ اهل قزوین هم ازامداد دیلمیان نا امید شده در دائرهٔ اشتی درآمدند ۰ بعدازان بجانب دیلم رفته ودیلیانرا کوشمالی بواجبی داده وکارایشانرا بجزیه مربوط وبلاد کیلان وطیلسانرا پایمال وزنجانرا نیز بضرب شمشیر تسخیر نمود ۰ (برأ) هنوز بفتح دیلم مشغول بودکه نعیم ازواجرود بسوی (ری) عزیمت فرموده ۰ وحاکم ری سیاوش ازاهل دنباوند وطبرستان وقومس وکرکان امداد خواسته وایشان هم بتصوراتکه پیش سیلاب رحمت سدسدید میتوانند شد بسیاوش یاری نموده ۰ ومحاربه بدامن کوه ری

واقع شده دلاوران اسلام باز مظفر ومنصور وایرانیان مغلوب ومقهور و بدلالت زبینی نام امیر که باسلام میلی تمام داشت بلدهٔ ری مفتوح شده و بسیاری اموال باغتنام رسیده وخمس مال‌را ببیت المال ارسال واداره ٔ ولایت ری بزبینی تفویض ومملکت قدیم ایشانرا تخریب و برای بنای بلدهٔ دیکرکه اوراری میکویند زبینی را معین کردند

نعیم بن مقرن بعداز تنظیم کار ولایت ری وتأمین اهل‌مملکت بجهت فتح قومس وکرکان وطبرستان عزیمت وبامر خلیفه برادر خود سوید بن مقرنرا همراه دیکر امراکه جناب خلیفه نام ایشانرا بیان کرده بود بفتح قومس ارسال نمود

چون‌سوید بقومس‌واصل کردید اهل‌انجاو دیکر طوائف فرس‌که بطبرستان التجا آورده بودند راغب صلح کشتند · سوید هم آرزوی ایشانرا بشرط تأدیهٔ جزیه قبول و بعدازان ازقومس بجانب کرکان توجه نموده و بخان کرکان که زرنان نام داشت مکتوبی فرستاده برای تبعیت واطاعت دعوت نمودزرنان چنان نوشت‌که اکراداره ٔ مملکت‌را بمن سپاریدو دروقت معین کردن جزیه‌هم‌بتسکین هیجان مخالفان اهل کرکان مرا بالشکر امداد نمایید تبعیترا قبول‌خواهم کرد · سویدالتماسشرا قبول کردهوزرنان‌هم بمعسکر اسلام امده باهم ببسطام رفتند · ولشکررا تعبیه کرده بجز لشکریان زرنان‌که بجهت‌مطیع کردانیدن اهل‌ایران سعی‌فراوان میکردند کار دیکران‌را بباج وخراج مربوط ساختند · درین سال عمرو بن‌العاصی نیزاز بلادغربیه برآمده و بمکان‌برقه‌نام واصل شده ازقوم بربر باطائفهٔ لوانه‌که ازقدیم الایام بدان طرف مسکن

داشتند • بشرط دادن سیزده هزار دینار جزیه درهر سال مصالحه نمود • وازانجا بطرابلس رفته ومدت یك ماه انرا محاصره کرده و بعد ازان ازطرف کنار دریاراهی یافته ناکهان بشهردر آمدند • بعضی ساکنان انجا بر کشتیها که نزدیك کنار دریا لنکر انداز بودند سبکبار سوار شده فرار نمودند • ولشکر اسلام شهررا تسخیر وراه قلعهٔ سبره نامرا نیز که ازمدتی درمحاصره بود یافته درون درآمدند • چون ازفتح طرابلس وسبره استیلای ممالك غربیه آسان کشت حکومت رومیان دراندك زمان ازطرف غرب یعنی افریقازائل وشمس اقبال دولت جهانکیر ایشان بسمت افول مائل کردید • سنت الله فی عباده

(فتح آزربایجان وشهرزور وضامغان)

ازطرف اسلام برای استیلای آزربایجان از امرای اسلام بکیرنام بن عبدالله معین شده • وازطرف ایرانیان فرزند فرخزاد که درکارزار ماه رود فرار نموده بود واسفندیار یعنی برادر رستم که درنبرد قادسیه بقتل رسیده بود بسیاری او باش واشراررا فراهم آورده ودر کوهها بمقابله ومقاتلهٔ بکیر بن عبدالله مهیا شده • اما بحملهٔ شیران اسلام تاب نبرد نیاورده لشکرش مغلوب ودلکیروخودش نیز بدست غازیان اسلام اسیر کردید • و بشکرانهٔ سلامت فتح نواحیٔ آزربایجانرا بطریق صلح تعهد نمود • بکیر آرزو یش را قبول کرده ودراندك فرصت بجز اهل قلاع منیعه کافهٔ دهقانان ولایت آزربایجان بقبول تأدیهٔ جزیه امان خواستند • چون فتح قلاع بامداد محتاج بود پس خلیفه بنعیم تحریر نمودکه بعدازفتح شهرری سماك بن خرشته را بامقداری عسکر برای امداد بکیر ارسال نماید • خرشته فراخور

امر خلیفه بامداد بکیر رسیده آن قلاع راکه رو بروی خودداشتند فتح نمودند • عتبه نیزازان معاقل که بجانب خود داشت بعضی رابی جنك و پیكار و بعضی را بضرب شمشیر آبدار کشاد • اکرچه درآن اثنابهرام بن فرخزاد بامقداری عسکر بعتبه تعرض نموده بود ولیکن دراندك زمان آن هم پریشان شده کافهٔ قرا وقلاع ولایت ازر بایجان درقبضهٔ تصرف اسلام درامدند • وعتبه بن فرقد سماك را بدان اطراف که بکیر فتح کرده بود عامل ساخته و بعدازان شهر زور وصامغانرا فتح وطائفهٔ اکرادرا که بمقابله ومقاتله اش مهیا شده بودند استیصال ومژدهٔ فتح تمامیٔ خطهٔ ازر بایجان باخمس غنایم همراه بکیر بجانب خلیفه ارسال نمودند • عمر رضي الله تعالى عنه بوصول خبر فتح عتبه راباآزر بایجان وهرثمه بن عرفجه را بموصل والی ساخت

(فتح موقان وغزا نمودن اسلام بااقوام ترکستان)

سراقه بعداز تسخیر نمودن در بند تفلیس باستیلای کوهستان که ارمنستانرا احاطه مینمایدمباشرت و بکیررا بفتح موقان وحبیب بن سلمه را بتسخیر تفلیس وحذیفه بن الیمانرا بکوهستان لان وسلمان بن ربیعه را بضبط دیکر جهات معین کرده باأمیرالمؤمنین خبر فرستاد • چون ازسبب مواقع منیعه واراضیٔ وسیعه قوهٔ عسکریهٔ اسلام کافی نبود پس تنها بکیر موقانرا تسخیر نموده نتیجهٔ مأموریت دیکران ازقوه بفعل نینجامید • عبدالرحمن بن ربیعه بامر خلیفه ازدر بند تجاوز نموده وازاقوام ترکان قبیلهٔ بلنجررا پایمال وازانجا بقدردو یست فرسنك درون درآمده و باغنائم فراوان باز بدر بند عودت وتازمان خلافت عثمان بن عفان بااقوام ترکستان غزا وترکان هم بجان آمده آخرالامر بایکدیکر اتحاد وقوت خودرا

مزداد ساخته بشدت تمام حمله های فراوان آورده عبدالرحمن را شهید کردند • بعدازان رایت اسلام را برادرش سلمان برداشته بادیکر امیران اسلام ازراه کیلان بکرکان رسیده قرار کرفت

(فتح خراسان)

بروجه سالف البیان درمیان اسلام وایرانیان جنکهای فراوان واقع وقشونهای ایران پراکنده و پریشان وشاه ایشان یزدجرد نیز از یکمکان بمکان دیکر کریزان کشته • واقوام فرس را بجنك و پیکار اسلام تشویق و بعضی کسان را ازراه سعادت رفیق صلح وصلاح تفریق نمود وازنقض عهد بعضی ایرانیان اصحاب کرام نیز همراه خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام انجمن مشورت را عقد کرده • بمحو وازالهٔ حکومت ایران قرار قطعی دادند • و بعدازان عساکر اسلام باطراف واکناف ایران بحمله آوردن آغاز نمودند • چنانچه هریکی ازامرای اسلام درفش سعادت فرجام را بردوش کرفته برای تسخیر بلدهٔ روان شده بود • احنف بن قیس نیز که بجانب خراسان یافت شده بود هرات را بضرب تیغ وتبر مسخر وصهار نام امیر را محافظ انجا مقرر ومطرف بن عبدالله را بفتح نشاپور وحرث بن حسان را بتسخیر سرخس مأمور وخودش نیز بحرکت آمده ومروشاه جهان را کشاده حارثه بن نعمان را نکهبان مروشاه جهان ساخته بجانب مروالرود عزیمت می نمود که جنود کوفه هم بامدادش رسیده ومروالرود را نیز زود کرفته بجانب اقوام مختلفه که شاه ایران برحدود ترکستان دربلخ فراهم اورده بود اسپان خوش خرام را تیز عنان ساخته بسان فیل دمان درمیدان درامده وشاه ایران بحملهٔ دلاوران اسلام تاب نیاورده ماندوزیر بی تدبیر ازاسپ خیال فاسد بردومات پیاده

شده رخ همت برتافت • وازنهر جیحون کذشته افتان وخیزان بجانب ترکستان بشتافت • بلاد طخارستان ونشاپور وخراسان هم درقبضهٔ تصرف اسلام درامد • بعدازان احنف بن قیس باطراف واکناف عاملان صاحب انصاف نصب نموده و بجانب مروالرودباز کشته فتوحات ان نواحی را یکان یکان بخلیفهٔ زمان بنوشت • چون دلاوران اسلام بروجه آتی البیان ازطرف بحرین نیز باقلیم فارس تجاوز نموده نائل فتح وظفر شده بودند • پس عمر رضی الله تعالی عنه بواسطهٔ منادی اهل مدینه را بمسجد رسول الله فراهم اورده مکتوب را بخواند • وفتوحات عظیمه راازسرتاپابیان و برمنبر برامده جواهر کلام را بدین وجه افشاندکه • ای ناس امروز بدست دولت فرس درملك ایران بقدر یك کزهم اززمین نمانده است • ومابدان فتوحات که جناب یزدان بواسطهٔ پیغمبر خود محمد علیه السلام مارا وعدفرموده بود نائل شده هستیم • تاکه ما بامرخدا وسنت رسول الله اقتدا واتباع می نماییم البته اینحال سعادتمآل هم پایدار خواهد ماند • اماا کر اخلاق راتبدیل نمایید هراینه ملك شما هم بدست امم دیکر خواهد افتاد • پس موادمذکوررا بخوبی اندیشیده فراخوران عمل نمایید • بعد ازان بمضمون حکمت مشحون آیهٔ کریمه (ان الله لایغیر مابقوم حتی یغیروا ما بانفسهم) مسامع حضار را مشنف و بمفهوم خطاب ربانی قلب مؤمنانرا منور وملطف کردانید • و باحنف بن قیس خبر فرستادکه ازنهر هرکز تجاوز نباید نمود • اکرچه قبل ازان شاه ایران بمروالرود ورودیافته سفیران خودرا بطلب امداد بجانب ملك صغد وقدر خان ترکستان وخاقان چین فرستاده بوداما خاقان چین

بعد از تحقیق احوال مسلمین انجام وخیم شاه کوته بین رابدور بین یقین دیده سفیران یزد جردرا برای صلح نمودن بااسلام اندر زهای فراوان داده واپس فرستاد ۰ مکر خان ترکستان واهل فرغان و حکمران صغد بعد از انکه شاه درجنك بلخ تباه شده ازدر یا کذشته بود بازدحام تمام مانند مور وملخ ببلخ رسیدند ۰ دلاوران اسلام نیز احنف راکه بجانب مرو الرود عزیمت فرموده بود زود ازکماهیٔ حال اکاهی دادند ۰ لاجرم احنف بابیست هزار نفر عسکر بسوی بلخ رفته بدامن کوه قرار کرفت ۰ و عسکر طرفین در استحکامها درآمده و برای مبارزه حاضر شده وسه نفر ترك که درشجاعت و بصالت مشهور ترین ترکان بودند بمبارزهٔ احنف بمیدان اقتران پو یان و با شمشیر بران احنف یکان یکان بجانب بیابان عدم روان ۰ واحنف نیز بسوی معسکر خود خرامان کشت ۰ خاقان ترکستان اینحال دهشت اشتمال را ازفال شئامت مأل پنداشته و یزد جرد را تنها کذاشته شباشب بالشکر خود ازنهر کذشته دنبال کار خود کرفت ۰ یزد جرد هم بانفایس امتاع وآلات مرصع و اشیای کرانبهاونقود موجود و جواهر نامعدودکه ازایران باخود اورده بود مانند دود زود از نهر کذشتن آرزو میمنودکه ارکان دولت واعیان مملکت نتیجهٔ صالح مصالحه را بااسلام تفسیر و بد اخلاقی وتلخ مذاقی ترکان رایکان یکان تقریر نمودند ۰ چون شاه ایران سخن ایشانرا بسمع قبول نرسانید ایشان هم بخشم تمام خزاین واموالشرا بقهر وجبر از دستش درر بودند و یزد جرد ازکنار جو یبار باافکار دلفکار سبکبار کذشته درجایی که خان ترکان آرامکاهش نشان داده بود بار اقامت انداخته تاخلافت عثمان بن عفان در ترکستان اسکان نمود ۰

و بزرکان ایران که ازوی روکردان شده بودند بااحنف طرح مصالحه انداخته وجزیه را قبول کرده اموال واشیا که ازدست شاه یعنی یزد جرد ر بوده بودند بااحنف تسلیم نمودند • بعد ازان احنف اندکی دربلخ آرام واموال غنایم را تقسیم وعسکر کوفه رادرجاهای مناسب تعبیه و تنظیم ساخته بجانب مرو الرود عودت نمود • چون امرای اسلام باستیلای ایران قرار داده بدیار فارس تجاوز نمودند • لشکر ایران نیز بمقاومت ایشان فراهم آمده بجهت حرب تدافعی جابجا بر پا شدند • چنانچه ازامرای اسلام مجاشع بن مسعود بجانب شاپور وارد شیر خره میرفت که ناکهان لشکر ایران بروی حمله اورده ودراندك زمان بازشکست خورده (توج) راپناه خود ساختند • وعسکر اسلام توج رادیکر بار بضرب تیغ آبدار کشاده جنکاوران ایرانرا کوشمالئ خوب دادند • وساکنان ان نواحی بازجزیه راقبول ودرحصن حصین صلح وصلاح دخول نمودند (قبل ازین درمحار بهٔ موقع طاوس علاءالحضرمی توج را فتح کرده بود)

ازسرداران اسلام عثمان بن العاصی هم بفتح اصطخر مقرر شده ودرمکان جور نام یك فرقهٔ لشکر ایرانرا در بدر ساخته و بعد ازان اصطخر را کشاده وازانجا بکازرون ونو بندجان رفته انهارا نیز زیر وزبر نمود • وابوموسی بامدادش رسیده شیراز وارجان راهردو باهم کشاده باج و خراج ان نواحی را نیز مقرر کردند • بعدازان عثمان بسوی جنابه روان و درمکان جهرم لشکر ایرانرا پریشان کرده جهرم رانیز فتح نمود • از سرداران اسلام ساریه بن زنیم نام بجانب بساودارابکرده رفته ومحاصرهٔ انجارا بهم رسانید •

اهل ایران ازطائفهٔ کردان امداد خواسته • وایشان هم بازحام
تمام رسیده درصحرا محاربهٔ شدید کردند • بحد تواتر رسیده
است که درانروز خلیفهٔ رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه درمسجد
شریف برمنبر برآمده خطبه میخواند که قلت شمار دلاوران اسلام
وکثرت ووفرت دشمنان وموقع دشوار وکارزار خونخوار بمرآت
قلب همایونش عکس پذیر کشته ازسیاق خطابت بدر رفت وکفت
(یاساریة الجبل الجبل) میکویند صوت مبارکش بسمع ساریه
واصل کشته زود خود رابدامن کوه کشید • و بعد ازتبدیل مکان
لشکر اسلام باز بردشمنان دست یافته مال فراوان اغتنام • ودرمیان
ان درجی پراز جواهر کرانبها یافته بطریق هدیه باخمس مال ببیت
المال ارسال نمودند • خلیفه انرا برای تقسیم کردن درمیان جنکاوران
اسلام باز فرستاد • سهیل بن عدی نیز بفتح کرمان رفته وعبدالله
بن عبدالله بن عتبان بادلاوران اسلام که همراه داشت بامدادش شتافته
ودراثنای راه بیکفرقهٔ بزرك لشکر ایران دوچار شده ودروادیٔ
انجا کارزاریٔ شدید بوقوع امده ولشکر اسلام غالب شده وسرراه
ها کرفته وکریزندکان ایرانیان راه نجات نیافته بسیاریٔ شان
درورطهٔ هلاك کمنام شدند • ونسیر بن عمرو نیز برای استیلای جیرفت
می رفت که دراثنای راه محافظ کرمانرا یافته وکار شرا تمام ساخته بجیرفت
درامد • اکرچه بعض مؤرخین میکویند فاتح کرمان عبدالله بن
بدیل است اما این اختلاف تنها ازالتباس اسم بظهور امده است •
وعاصم بن عمرو هم بفتح سجستان که ازولایت خراسان فراختر بوده
وساکنانش دراکثر اوقات باطوائف ترکستان جنك میکردند رفته
ودر اراضی سفلای ان نواحی باسر بازان ایران جنکیده • وایرانیان

پشست خودرابرکردانیده در استحکام زرنج باهزار مشقت ورنج در امدند • ودلاوران اسلام انراهم محاصره نموده عاقبت الامر بشرط دادن خراج مصالحه کردند • الحکم بن عمر والتغلبی بسمت مکران رفته واز امرای اسلام عبدالله بن عبدالله وشهاب بن مخارق وسهیل بن عدی بامدادش رسیده واهل سندهم بمکر انیان امداد رسانیده محاربهٔ عظیم بوقوع امد • درین بازار کیرودارنیز لشکر اسلام مظفر ومنصور کشته دشمنانرا تاکنار نهر دور ومهجور ساخته وازانجا بمکران امده خبر فتح را بخلیفه اشعار وچندروز درمکران اقامت‌را اختیار کردند •

چون درهنکام محاربهٔ اسلام باایرانیان عمر رضی الله تعالی عنه بابوموسی خبر فرستاده بودکه درحین اقتضا تانهایت حدود بصره رفته جنکاوران اسلامرا امداد نماید • بنابرین ابوموسی بامقدار کافی ازعسکر بجانب بیروز توجه وبااهل اهوازکه بسیاری ایشان ازطائفهٔ اکراد بوده درمیان نهر تیری ومنادر فراهم امده بودند دوچار وازطرفین مهاجمه های بسیار ومقاتلهٔ خونخوار بظهور امده هرچند درین جهاد سردار مهاجرین بنام زیاد شهید کردیده بود • بااین همه دلاوران اسلام فراخور عادت مألوف بنصرت الهیه تکیه زده ودرمیدان جهاد صبر وثبات ورزیده چنان حمله های غضنفرانه آوردندکه دشمنان اسلام از بیم جان افتان وخیزان دربعضی مواقع مستحکم رسیده متحصن شدند • چون ابوموسی دیدکه اکنون مجال دشمنان ازحمله واقتحام بکلی منقطع کشت برادر خود ربیع بن زیادرا برای استیصال کردان که دراستحکام بودند معین وخودش برای امداد آن فرقهٔ اسلام که دران هنکام بجهت فتح

اصفهان میرفتند عزیمت و بعداز فتح اصفهان بجانب بصره عودت نمود ۰ برادرش ربیع نیز استحکام بیروز راکشاده وکار اکرادرا بجزیه قرار داده روی عزیمت بسوی بصره نهاد ۰ وخمس مال غنایم را بامژدهٔ فتح خداداد بمدینه فرستادند ۰ درین اثنا ضبه بن محض ازروی غرض درحق ابوموسی بعض خطا هارا بافترا نسبت داده پیش خلیفه شکایت برد ۰ خلیفه نیز ابوموسی رابمدینه خوانده و بعداز تدقیق وتحقیق افترای ضبه رابیقین دانسته ابوموسی را باز برمنصب قدیم خود مقیم کردانید چون ازمواد شکایات مذکور یکی آن بودکه کویا ابوموسی زیاد بن ابی سفیان را بلااستحقاق درمصالح حکومت استخدام مینماید ۰ خلیفه زیادرا نیز طلبیده واهلیت وکفایتشرا بمیزان انصاف سنجیده و قابلیت واستعداد شرا بچشم حقایق بین مشاهده فرموده ازاهم بمأموریت خود باز فرستاد ۰ وکذب وافترای ضبه رابین الناس اشتهار داد ۰

مقالهٔ حزن کلالهٔ شهادت عمر رضی الله تعالی عنه وصورت جریان شوری وخلافت عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه

مغیره بن شعبه ازنصر انیان ایران بنام ابولؤلؤ غلامی ازا دکرده بود که هرروز مبلغ دودرهم خراج میداد ۰ روزی ان نابکار در بازار بعمر رضی الله تعالی عنه دوچارشده از دادن مبلغ دودرهم دریك روز شکایت نمود ۰ عمراز و پرسیدکه پیشهٔ توچیست ۰ کفت اهنکری ونجاری ونقاشی ۰ عمرکفت بنسبت اینقدر صنعت خراج توچندان بسیار نیست ۰ وشنیده امکه ساختن آسیای هوا نیزمی

دانی • ایا نمیخواهی که برای من هم اسیابی بسازی • کفت؟ برای تو اسیابی بسازم که ازشرق تاغرب همکنان پسند نمایند • حضرت عمر بعداز رفتن ابولولو بنزد یکان خود کفت این غلام مرا تهدید می نماید • روز دیکر بوقت نماز بامداد ناکهان ابولولو بایك خنجر دورو بمسجد درامده امیر المؤمنین را ازشش جاز خمدار کردانیده • کلیب ابن ابی بکیر را نیز بقتل رسانید • بقول ابن اثیر با کلیب ابن ابی بکیر چند نفر دیکر راهم قتل کرده است • عمر رضی الله تعالی عنه ازتأثیر زخمها بیتاب شده درمسجد بخوابید • وعبدالرحمن بن عوف راپیشوای نمازکردانید • وبعداز نماز بخانه رسیده ازتاثیر آن یك زخم جان شکار که بزیر نافش کارکر وازدیکر زخمها عمیق تر بود • امیداز زندکانی بریده برای استخلاف یکی ازاصحاب رسول الله که احق والیق وافضل واکمل باشد تأمل نمود وکفت اکر ابوعبیده زنده می بود خلافت را بدو وصیت می کردم • بعدازان عبدالرحمن بن عوف را خواند وکفت می خواهی که خلافت را بتو بکذارم • عبد الرحمن کفت ایا برای قبول خلافت بمن پند می دهی • کفت نه • کفت دران صورت والله من هم خلافت را قبول نمیکنم • عمر کفت (فهبنی صمتاً حتی اعهد الی نفر الذین توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو عنهم راض) معنیش انکه پس چنان پندار که کویا من این سخن را بتو نکفته ام تا بیکی ازانانکه پیغمبر علیه السلام تاوفات ازا ایشان خوشنود بود عهد نمایم • بعد ازان علی وعثمان وزبیر وسعد را خوانده وعبدالرحمن را نیز از زمرهٔ ایشان شمرد وکفت باید که سه روز منتظر طلحه باشید اکر بیاید بدو سپارید • واکر نیاید دران حال برای خلافت ازمیان خود یکی را انتخاب نمایید

خلیفه رانیز بایدکه بنام خدا سوکند خورده تعهد نماید تا خویشا وندان خودرا بر بندکان خدا بارنکرداند • ودرحق نیکوکاران انصارکه مهاجرین اسلامرا جای داده یاری کرده اند احسان • وبدکاران ایشان رانیز عفوومرحمت وصدقه های قوم عرب راکه ماده ومایهٔ اسلام هستند بانفاق مساکین وفقرا صرف • وعهدومیثاقهای رسول الله علیه السلام رانیز نکه داشته وفانماید • بعدازان روی بسوی اسمان کردو کفت خدا یامی‌دانی‌که برای اعلای شان اسلام ومحافظهٔ بندکان ناتوان ومصالح مملکت مبالغهٔ تمام نموده‌ام • وکسیکه بعدازمن خلیفه خواهدشدانرانیز درامن وآرام کذاشته‌ام • بعدازان اباطلحة الانصاری را فرمودکه همکیٔ ایشانرا یعنی ان ذوات راکه برای شوری انتخاب شده اند درحجرهٔ بکذار • وخودت نیز بردر استاده باش‌که تاقرارأدادن شان درمیان خودکسی دیکر درانجاندراید • بعدازان از فرزند خود عبدالله پرسیدکه مراکه کشته است • کفت غلام مغیره ابولولو • عمر کفت منت خدایراکه قاتل من شخصیست‌که یکبار هم بخداسجده نکرده است • بعدازان برای دفن شدن خود نزد رسول الله وابو بکر ازعایشه اجازت خواست • ایشان هم قبول کردند • بعدازان بفرزند خود عبدالله کفت بایدکه تونیز درشوری حاضر باش‌که اکر رای اهل شوری بیکطرف بسیار باشد تونیز بجانب کثرت میل نمای • واکر در رأی اختلاف نمایند دران صورت توحکم میشوی امادر امر خلافت داخل نیستی واکردر رأی شان مساوات حاصل شود دران صورت بطرفی‌که عبدالرحمن باشد تونیز همان طرف را اختیارکن تاکثرت حاصل شود • بعدازان مهاجرین وانصار را

بحضور خود قبول نمود • وعلی وعباس رضی الله تعالی عنهما
بر بالین خلیفه نشسته وطبیب را طلبیده درمعالجه اش دقت نمودند •
ونجاترا محال دیده کفتند خلافت راوصیت نمای کفت وصیت
کرده‌ام • بعد ازان ازدنیا اعراض نموده تانفس واپسین بذکرالله
مشغول کردید مدت خلافت عمر رضی الله تعالی عنه ده سال وشش
ماه بوده بتاریخ بیست وسوم سنهٔ هجرت سنیه به بیست وهفتم شهر
ذی الحجه روز چهارشنبه روح مقدسش ازمحبس قفس بدن پرواز
و بساحهٔ بی‌مساحهٔ عالم قدس ارتقا نمود • رضی الله تعالی
عنه بعدازان ازاصحاب کرام ابو طلحة الانصاری ومقداد فراخور
وصیت خلیفهٔ خلد مقام ان ذوات کرام راکه یکی از ایشان برای
امر خلافت انتخاب میشد بیك روایت بخانهٔ مسور بن مخرمه
و بروایت دیکر درخانهٔ عایشه رضی الله تعالی عنها فراهم
اوردند • چون درامر انتخاب افکار امرا واصحاب متشعب شده
درمدینهٔ منوره هیجان واضطراب رونمون شد • پس بعض اهل
شوری برای رفع قیل وقال بعبدالرحمن بن عوف رجا نمودندکه خلافت را
قبول نماید • اما ان ذات قبول نکرده امر خلافت درمیان علی
بن ابی طالب وعثمان بن عفان متردد ماند • شب سوم عبدالرحمن
باعلی وعثمان تانماز بامداد مانده وحرفهاییکه درمیان خود مخفی رانده بودند
بظهور نیامدند • چون بعداز نماز مهاجرین وانصار ودیکر امرای اسلام
بمسجد شریف بازدحام تمام جمع شدند • عبدالرحمن بن عوف جماعترا
کفت درین باب رای شما چیست • ازیشان هم بعضی کسان علی
وبعضی عثمانرا خواسته قیل وقال را بدرجهٔ رسانیدندکه عبدالرحمن
از حدوث فتنه اندیشیده علی را کفت ایا تو بکتاب الله وسنت

رسول الله ودرامر خلافت بسلوك شيخين يعني ابو بكر و عمر اتباع مي‌نمايي . علي كفت بدرجهٔ علم ووسعتم اجتهاد خواهم كرد . بعدازان عبدالرحمن بعينه ان كلام را بعثمان بن‌عفان بيان نمود . عثمان كفت آري قبول ميكنم . پس عبدالرحمن روی بسوی آسمان كرده . دست عثمان را كرفت و كفت خدايا شاهد باش كه اين‌بار امانت راكه بركردن خود داشتم بركردن عثمان مي‌نهم . بعدازان كسانيكه درمسجد بودند ايشان هم بعثمان بيعت نمودند . دران روز طلحه رضي‌الله تعالى عنه نيز ازسفر باز امده باخليفهٔ جديد ملاقات كرد . عثمان بدو كفت اكرمي خواهي اكنون هم خلافت رابتومي كذارم . طلحه كفت مكر همكنان بتو بيعيت نكرده اند . كفت آري كرده‌اند . كفت من‌هم ازاجماع امت جداشدن نمی خواهم . وزود دست عثمان را كرفته بيعت نمود .
اكرچه درين ماده شجرهٔ روايات شاخهاي بمسيار دارد وهر فرقه موافق افكار خود برشاخي قرار كرفته باشد . وليكن درحقيقت حال نتيجهٔ مأل وصحت مقال برهمان منوال است كه محرر كرديد . اكر اهل انصاف تواريخ معتبره‌رابنظر امعان‌مطالعه نمايند . اميد واثق بران داريمكه ايشان هم بي شك وشبهه انرا تصديق خواهند كرد . من اين مقاله را ازتاريخ ابن اثير وابن خلدون تلخيص كرده‌ام.و به كتابهای تاريخ ديكر ائمهٔ اين‌فن نيز مراجعت نموده ام
ازتواريخ ابن اثير وابن خلدون روايت آتي الذكر نيز بدين وجه تلخيص ميشود كه بعد ازوفات عمررضي الله تعالى عنه روزی عبدالرحمن بن ابو بكر براى ملاقات عبدالله ابن‌عمر ازخانهٔ خود

برامده می امدکه دراثنای راه قاتل خلیفه ابولؤلؤ راهمراه فیروزان وجفینه دیده (فیروزان وجفینه هر دواز نصرانیان حیره بودند . چون فیروزان بدست اسلام اسیر شده بمدینه رسیده بود عمر رضی الله تعالی عنه کناهش را بخشیده و برای نفقه اش از بیت المال مبلغ دوهزاردرهم ماهیه معین ومحل اقامتش رانیز درمدینه مقرر کرده بود) وحال ایشان از دیدن عبدالرحمن پریشان شده بطرفی می رفتند که ازمیان ایشان یك خنجر دورو برزمین افتاد . عبدالرحمن هرسه را قاتل خلیفه پنداشته درهنکام ملاقات. عبدالله بن عمر ازقضیهٔ مذکور اکاهی داد . عبدالله نیز زود رفته وهرسه را باشمشیر بریده ازکار فارغ شده بودکه ناکهان سعدبن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه رسیده وحال مذکوررا دیده کریبان عبدالله را کرفته پیش خلیفهٔ زمان یعنی عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه رسانید وکفت این مرد قاتلست . باید که بقصاص خود رسد . وعبدالله رادرزندان انداختند . اکرچه علی کرم الله تعالی وجهه نیز آمده در باب قصاص عبدالله رأی خود را بیان نموده بودولیکن عمرو بن العاص پیش خلیفه امدو کفت دیروز عمر شهید شده وامروز هم فرزندش را قتل کردن روا نمی بینم عثمان رضی الله عنه کفت ولیٔ فیروزان و جفینه منم ودیت ایشان رانیز ازمال خود ببیت المال ادامی سازم . وعبدالله را عفو نموده رهایی دادند .

آیا باعث تعجب نیست که ابولؤلؤ عمر رضی الله تعالی عنه رادرمسجد شریف درمیان مجمع اسلام شهید کرداند . وحکومت اورا کرفته درزندان نیندازد . وفرزند عمر عبدالله تنها بیك ظن وشبهه هم اوراوهم رفیقانش فیروزان و جفینه را بقتل رساند . و سعد بن ابی وقاص

نیز اورا از تهمت قتل گرفته حبس نماید ۰ وابولؤلؤ مطلق العنان درکوچه و بازار بگردد ۰ فی الجمله درسیاقت این حکایت نقصان تمـام دارد ۰ هرچه باد اباد درمیان اسلام تنهـا بظن وشك قتل دوشخص نه انصاف بل ازنخستین اعتسـاف شمـار می‌شود ۰ باز درهمان تاریخ می نویسدکه عبدالله بن عمر بمجرد گمان عبدالرحمن بن ابی‌بکر برخاسته رفیقان ابولؤلؤ فیروزان وجفینه را کشته است ۰ وچون درحق ابولؤلو چیزی نمی‌نویسد ۰ لاجرم ازسیاق اخبار چنـان معلوم می‌شودکه هراینـه حکومت درهنگام شهـادت عمر رضی الله تعـالی عنه ابولؤلو را گرفته درحبس انداخته است ۰ درهنگام خلافت علی کرم‌الله تعالی وجهه عبدالله بن‌عمرنیز ازترس قصاص بجـانب معاویه گریخته و درمحـاربهٔ صفین مقتول شده است ۰

(صفت عمررضی الله تعالی‌عنه)

حضرت عمر بلندبالا ومتناسب الاعضا وقوی هیکل وسرخ وسفید وسرش بی موو ریش مبـارکش سفید ۰ ودرکارزار شدیدورأیش سدید وعاقل وعادل ومهیب ولطیف ومتقی وعفیف بود ۰ درزمان خلافتش حکومت اسـلامیه ازشرق تادروازهٔ آهنـین وازجنوب تااصوان واز غرب تاطرابلس ممتد گشته ۰ بیت المـال هم بکثرت اموال مالامال وابوابش بر روی مستحقان شکسته‌بال باز ۰ وهرکس فراخور استحقاق مرفه‌الحـال وفارغ البال بود ۰ بااین همهٔ برای خود بجز قوت لایموت و کفـاف اهل و عیـال چیزی دیگر نمی گرفت ۰

بوفات عمر رضی الله تعالی عنه ساکنان بعضی ولایت کردن خود

از حلقهٔ اطاعت براوردند • رومیان نیز برای استرداد ممالك که دردست اسلام افتاده بود • ساکنان بلدهٔ اسکندریه را بر پا کنانیده و بامداد شان سپهسالار روم بنام منویل بالشکر فراوان ازقسطنطنیه برکشتیها سوار شده و بکنار اسکندریه لنکر انداخته بجانب مصر رفتار نمود • اهل ازربایجان وارمنستان نیز سراز خط فرمان پیچیده درفش بغاوت را بردوش شقاوت برداشتند از جانب اناطولی هم سپاهیان رومیان بازدحام تمام درملك شام درآمدند • عمرو بن العاصی بمقابلهٔ رومیان که بجانب مصر روان میشدند رفته همکنانرا پریشان وکریزندکانرا تااسکندریه دوانیده درقلعه خزانید قلعه رانیز بضرب صمصام خون اشام کشاده باغیانرا استحکام ودیوار حصار اسکندریه راباغبار ادبار یکسان کردانید • بتاریخ بیست وپنجم سنهٔ هجرت سنیه عثمان بن عفان سعدراازسبب وام که از بیت المال کرفته بود ازکوفه عزل • وبجایش ولید بن عقبه رانصب کرده بکو شمالیٔ اهل ازربایجان وارمنستان که نقض عهد کرده بودند معین ساخته • وولید بایکفرقهٔ عسکر رو براه نهاده شرحبیل را بامقدمة الجیش پیش فرستاده دراندك زمان باغیان ازر بایجانرا پریشان ودیکر ساکنان آنجانرا که دست نیاز بدامن امن وامان دراز کرده بودند باآب عدالت سیراب کردانیده درارمنستان درآمد • وسلمان بن ربیعه را بادوازده هزار نفر جنکاور بقتال باغیان بدسکال ارسال نمود • درانجا نیز مخالفانرا مجال جدال نمانده رو بکریز نهادند • و دلاوران اسلام تاتفلیس وشیروان عاصیان نافهمانراپریشان وبهمت بلند تاموقع دربند بعضی حصون ودیار را بضرب تیغ آبدار و بعضی رانیز بحسن تدبیر تسخیر کرده

بساط امن وامانرا بکسترانیدند ٠ چون کار آن طرف باتمام رسید ٠ ولیدعنان عزیمت را بسوی کوفه باز کردانید ٠ وهنوز نو بموصل واصل شده بود که فرمان ذیشان حضرت عثمان وصول یافته فراخور آن سلمان بن ربیعه را باهشت هزار نفر دلاور بجهت امداد والیٔ شام معاویه بن ابی سفیان که برای مقابله ومقاتلهٔ لشکر جرار هشتاد هزار نفر رومی که ازطرف اناطولی بجانب سوریه میرفتند ازجناب خلیفه مدد خواسته بود زود ارسال نمود ٠ ربیعه بعد از طی منازل وقطع مراحل بشام واصل وهمراه لشکر حبیب بن مسلم ملاقی شده مانند سیل عاجل در بوم روم بجانب اناطول داخل کشته رومیانرا پریشان وخانمان شانرا ویران و قلاعرا از دست اهل فساد آزاد و بفتح خدا داد دل مومنانرا شاد کردانید ٠ چون قبل آزان لشکر اسلام بطرف مغرب هم تاطرابلس غالب شده بودند پس وقت تسخیر بلاد غربیه نیز دررسیده بتاریخ بیست وپنجم هجرت سنیه عمرو بن العاصی ازمأموریت ولایت مصر معزول و بجانب مدینه مجلوب وبجایش عبدالله بن ابی سرح هم بکار پردازی مصر وهم بفتح افریقا منصوب کردیده ٠ وعقبه بن نافع بن عبدالقیس وعبدالله بن نافع بن الحرث راباده هزار نفر دلاور ازدو طرف درافریقا دراورد ٠ مکراز سبب قلت عسکر پیک ظفر درچنین بلاد ظلمت آباد پیشتر رفتن مصلحت ندیده برای استمداد بجانب خلیفهٔ پاکنهاد خبر فرستاد ٠ بمجرد وصول خبر مذکور درمدینهٔ منوره حضرت عثمان بن عفان همراه اصحاب کرام مشورت نموده و باتفاق آرا مقداری از عساکر هز برآسا فراهم آورده و بعضی از اصحاب کرام وفرزندان شان چون ابن عباس

وابن جعفر وسبطين نجيبين يعنى امام حسن و حسين وابن عمروابن
عمرو بن العاصى بالشكر مذكور بتاريخ بيست وششم هجرت سنيه مانند
سحاب رحمت بمصر واز انجا بطرابلس واصل وازچند اطراف
درافريقا داخل شده لشكر روم رامغلوب و بشهر سبيطله كه مركز
امارت بودتقرب نمودند . وكيل شهنشاه رومهرقل بنامجرجيركه
والئ انولايت بود باصدو بيست هزار نفر درمكانى كه دو مرحله
ازسبيطله دور بود بعسكر اسلام تعرض نمود . چند بار تلاقئ
فريقين واقع شده وهنوز دلاوران طرفين پاى ثباترا محكم نهاده
جنك ميكردندكه ابن زبير بايك فرقهٔ عسكر بعسكر اسلامرسيده .
وامراى اسلام زود فراهم آمده در بارهٔ حركات و سكنات حرب
مشورت نمودند . وموافق تدبيرابن زبير عسكر را بدو فرقه تفريق
و يك فرقه را بآرام نشانيده فرقهٔ ديكررا براى مانده كردانيدن لشكر
دشمن بحركت اورده مشغول كارزار ساختند . چون آتش قتال
باشتعال آمده طاقت رجال طرفين طاق كشت . پس آن فرقهٔ كه به
آرام نشسته بود بيكبار مانند هزبران خونخوار برفتار امدند .
وعسكر روم كه مانده شده بودند . بمهاجمات لشكر اسلام تاب
نياورده منهزم و پريشان كرديدند . ابن زبير نيز جرجيررا بقتل
رسانيده خيمه وخركاه روميانرا زير وزبر كردانيد . بقية السيوف
روميان از پيش بهادران اسلام كريزان و بجانب سبيطله شتابان
واز بيم جان افتان وخيزان درميان استحكام داخل شدند . عبدالله بن ابى
سرح نيز لشكراسلامراتعبيه نموده وسبيطله را بضرب شمشير كرفته .
بعدازان دلاوران اسلام درون افريقا درآمده يك فرقهٔ شان برقلعهٔ
قفصه نام حمله اورده بكشادند . فرقهٔ ديكر قلعهٔ آجم را چنان

محاصره کردند که قلعه بندیان امان خواسته تسلیم شدند ۰ بعد از آن همگی اهل افریقا آشتی خواه شده و بتأدیهٔ مبلغ دو نیم ملیون یعنی بیست و پنج لکه دینار در دائرهٔ صلح و صلاح درآمده آرام یافتند ۰ عبدالله بن ابی سرح مدت یکسال و سه ماه در بلاد افریقا گردیده بمصر عودت نمود ۰ چون این خبر بقسطنطنیه واصل گردید قسطنطین بن هرقل از حرکات و سکنات اهل آفریقا خشمناك شده ۰ بجهت تحصیل آنقدر مبلغ که باسلام داده بودند لشکر خودرا برکشتیها سوار و بجانب طنجه ارسال نمود ۰ ساکنان آنجا ملان رومیان را دور و مهجور کرده گفتند ما چرا بفرمان پادشاهی که مارا محافظه نمی تواند کرد امتثال نمائیم ۰ قسطنطین از حرکت چنین بی تمکین اهل مغرب زمین غمگین شده و عساکر فراوان مرتب ساخته باشش صد قطعهٔ کشتی بالنفس از راه بحر سفید بجانب اسکندریه متوجه گشت ۰ و سی هزار نفر را برای مقاتلهٔ معاویه فرستاد ۰ معاویه در موقع جلولا لشکر روم را برهم زده و در استحکام خزانیده بایك فرقهٔ عسکر بسیر بحر برآمد ۰ عبدالله بن ابی سرج نیز با کشتیهای بسیار و لشکر کافی مقدار بمقابله و مقاتلهٔ قسطنطین برفتار امده با کشتیهای برشام دوچار و همراه معاویه ملاقی گشته درباب کارزار مذاکره مینمودند که ناگهان کشتیهای رومیان نیز از یك طرف نمایان شدند ۰ و کشتیهای اسلام آن شب نزدیك کنار دریا لنگر انداخته آرام گرفتند ۰ علی الصباح چون کشتیٔ زرین رسن فلك چارمین از افق سمین سپهر برین سر برزد ۰ سفائن نهنك آسا و اعلام نصرت افزای اسلام برروی دریا بموج آمده بکشتیهای روم پهلوزن شدند ۰ اگرچه عرب بیست سال پیش از آن ابرا

درجام وماهی رانیز تنهـا درطعـام میدیدند باانکـه درین کارزار جانفرسا مانندشیران دریا برکشتیهای اعداحمله اورده بعد ازمحاربهٔ شدید دشمنانرا ناپدید و بسیاری کشتیهـا راخرق ورومیـانرا ماهی آسـا دردریا غرق نموده محاربه وموقع محاربه‌را (ذات‌السواری) نام نهـادندکه عبارت ازکثرت سفاین است • درین بازار کیرودار قسطنطین هم زخمـدار کشته بوسیلهٔ سفینـهٔ تیزرفتـار بجزیرهٔ چیچلیـا رسیده بتصور مردود کویا برهبریٔ بخت مسعود برکنار سلامت ورود واز جنود نصرت موعود اسلام رهایی یافته‌بود • مکر ساکنان جزیرهٔ چیچلیا که بسهم ظلم جکردوز وآتش اعتساف سینه‌سوز حکومت روم دلخون واز رفتـار ناهموار ایمپراطور رهـا بیزار شده بودند • دم رامغتنم شمرده وقسطنطین را درحمـام کرم بربستر نرم یافته درهمان دم‌دمش را کشیده باعروس عـدم همدم کردانیدند • میکویند وقعهٔ مذکور بتاریخ سی ویکم هجرت سنیه بظهور امده است • اکرچه رومیان ازفتوحات متوالیهٔ اسـلام حیران وعلی‌الخصوص از مشاهدهٔ چنین فتح مبین بحریهٔ ایشـان ازقسطنطنیه نیز بکلی ناامید کشته بودند • اماچه فائده‌که درزمان خلافت حضرت عثمـان ازتشتت افکار اسـلام درامر خلافت‌که انشاءالله سبب آنهم عن‌قریب تحریر خواهد کردیدمانع ترقیٔ اسلام شده است •

بروجه سالف البیـان درهنکام محـاربهٔ سوریه یزیدبن‌ابی سفیان والیٔ دمشق و برادرش معـاویه بن ابی‌سفیان نیزعامل اردن‌بوده • و بعداز انکه ابی عبیده و یزید ودیکر امرای اسـلام درطـاعون عمواس وفات نمودنددائرهٔ ولایت معاویه وسیعتر ومرتبه اش رفیعتر

و درسال دوم خلافت عثمان بن عفان برتمامیٔ بلاد شام والی شده ۰ اکرچه مشار الیه قبل ازان درهنکام خلافت عمر رضی الله تعالی عنه احوال قبریس را بارها بیان و برای تسخیران باآرزوی تمام اجازت خواسته بود ۰ مکر خلیفهٔ دل آکاه ازعدم ممارست اسلام بسفر دریا افکار معاویه رابسمع قبول استماع نفرموده بود ۰ باانیهمه معاویه افکار مذکور همواره دردل نکهداشته ودرزمان خلافت عثمان بن عفان قربیت قبریس را بیرشام واهمیت موقعش رایکان یکان بیان و برای فتح آن ازخلیفهٔ زمان اجازت خواست ۰ خلیفه جوابش فرستاد که دلاوران اسلام درین کار مخیرومختار هستند ۰ و بعبدالله بن ابی‌سرح نیز خبر فرستادکه اکر لشکر اسلام که درمصر هستند آرزوی فتح قبریس داشته باشند بلا تأمل عزیمت نمایند ۰ چون عبدالله ومعاویه باسفائن حربیه بعزم فتح قبریس برفتار آمدند ۰ ساکنان جزیرهٔ مذکور آشتی خواسته بشرط دادن مبلغ هفتهزار دینار درهرسال بطریق خراج ۰ ودرهنکام محار به خبردار کردانیدن اسلامرا از احوال رومیان ویاری نمودن بدشمنان اسلام ۰ و لنکرکاه بودن جزیرهٔ قبریس برای سفائن اسلام ۰ وبابعضی شروط دیکرهم مانندان صلح نمودند ۰ پس کشتیهای اسلام در بندر قبریس لنکر انداخته دراکثر اوقات بادزدان بحریٔ رومیان عزاها نموده غالب میشدند ۰ میکویند امیر البحر اسلام عبدالله بن قیس درجزیرهٔ قبریس اقامت ورزیده پنجاه بار بردزدان بحریٔ نابکار دست اقتدار یافته ودراثنای اینقدر کارزار یکبارهم درفش نصرت بخشش معکوس نکشته بود ۰ باانیهمه درآخر کار بخشش برکشته درساحلی ازسواحل روم مقتول وناپدید

شده وتنها ملاح کشتیش خلاص یافته برساحل نجات رسیده بود . اکرچه درتاریخ فتح قبریس روایتها اندکی از یکدیکر فرق دارند . اما اصح آنست که در تاریخ بیست و هشتم هجریه فتح شده است .

والی شدن عبدالله بن عامر ببصره واصلاح حال اهل فارس وخراسان که نقض عهد کرده بودند .

اکرچه ازسبب بعضی حرکات و سکنات درزمان خلافت عثمان بن عفان درمیان اسلام علی الخصوص مابین اصحاب کرام قیل وقال فراوان بهم رسیده . و ساکنان بعضی دیارکه هنوز دران دین اسلام چندان قرار نکرفته بود مائل ارتداد . وروميان و ايرانيان بافکار استرداد ممالك آبا واجداد بر پاشده . وساکنان آزر بايجان وارمنستان وکردستان درفش عصیان وطغیان را بردوش عناد نهاده غوائل عظیمه بظهور آورده بودند مکر بعض اصحاب کرام که هنوز درقید حیات بودند کرهمت را برمیان غیرت بسته آزربايجان وارمنستانرا کشاده رومیانرا پریشان . ودر ممالك ایران وجزیرهٔ کردستان هم مانند برق درخشان درآمده فتح وتسخیر نمودند . والی بصره ابو موسی برای اصلاح اکراد جزیره مهیا شده بودکه بعضی کسان نزد خلیفه چنان شکایت بردندکه ابو موسی آنقدر مال پیداکرده استکه تنها برای برداشتن رخت کرانبها چهل رأس استر نکاه میدارد . خلیفه ابو موسی را عزل و بجای آن فرزند خال خود عبدالله بن عامر را والی ساخت . اکرچه عبدالله هنوز جوانی بیست وپنج ساله بود مکرازفرط کیاست

کوی دولت وفراست را ازامثال و اقران خود ربوده لشکر بصره وعمان و بحرین رازود فراهم اورده و بچند فرقه تفریق و بر هر فرقه ازمردان کاردیده ودلاوران جنك آزموده را معین کرده برای تأدیب عاصیان و باغیان ارسال ۰ و رجال صداقت اشتمال مشارالیهم بقیل وقال مقر خلافت میال نشده ۰ بلکه همکنان درراه اسلام بذل جان کرده دراندك زمان بعضی اهل عصیانرا طوعاً و بعضی را قهرا و کرهاً دردائرهٔ اطاعت درآورده ۰ ودرایران و کردستان بساط امن وامان را باز بکسترانیدند ۰

اکرچه این کتاب مامحکمهٔ وقایع مؤثره وصورت مجسمهٔ حوادث نادره است ۰ بااینهمه نام نامی ومأموریت کرامی آنذوات بابرکات که حکومت اسلامیه را باز حیاتی تازه و بهجتی بی‌اندازه داده اند بیان نموده برادران مطالعه کنندکان را از زحمت مراجعت امهات کتب آسوده حال وفارغ بال میسازیم ۰

چون عبدالله بن المعتمر ازخراسان عزل و بجهت تأدیب ایرانیان بایك فرقهٔ لشکر بسوی فارس روان و بجای ان عمیر بن عثمان بن سعد والئ خراسان شده برای تأدیب باغیان ومرتدان بحرکت آمده دراندك زمان تافرغان اهل طغیانرا بقهر و جبر دردائرهٔ تبعیت دراورده بود ۰ اما چون لشکر عبدالله در اقلیم فارس در محاربهٔ که بجانب اصطخر بوقوع آمده بود مغلوب وخودش نیز مقتول کردید ۰ پس عبدالله بن عامر بالشکر بصره بسوی اسطخر رفته لشکر ایران رابحمله های مردانه پریشان و بعد از محاربه و محاصرهٔ شدید قلعهٔ اسطخر را بضرب شمشیر کشاده بعدازان دیکر قلعه های ممالك ایرانرانیز یکان یکان بضرب تیغ وسنان مسخر و قلعهٔ اصطخررا که

اهلش بار دیگر باغی شده بودند . محاصره کرده دیوارشرا با منجنیق و دبابه از هر طرف سوارخ و ثلمه ساخته و عسکر اسلام از شکافها در آمده حصاررا تسخیر . واصحاب جرایم آنجارا با دیگر بزرگان پیمان شکن پارسیان که در آنجا جمع شده باعث فسادهای رنگارنگ میکردیدند بقتل رسانیدند . چون ایرانیان تازمان شهادت حضرت عثمان بن عفان بآرام ننشسته در اکثر اوقات شراره پاش اختلال کشته عسکر اسلامرا بجهاد مشغول میکردانیدند . لاجرم عبدالله بن عامر در نبردهای مذکور باظهار قهر وزور مجبور شده اهل فرسرا چنان مالش تیغ تیز وخنجر خونریز دادکه شرارهٔ آتش فساد از نهاد زناد آسای شان منطفی وقوهٔ تحریك آلت بغاوت وعنادرا ازطبع حدید شان بکلی منقطع ساخته وقایع فتح وظفر آن نواحی بجانب خلیفه اشعار . وموافق فرمان حضرت عثمان ممالك ایران وخراسانرا باضلاع تقسیم و برهر ضلع عاملی راکه اسمش تصریح شده بود نصب کرده برای زیارت بیت الحرام اجازت خواست . و بعدازادای فریضهٔ حج قبل ازوفات خلیفه بملاقات نیز مشرف کردید

(مبدأ فساد وتشتت افکار)

چون عثمان بن عفان درغایت پیری ازروی محبت وانقیاد وحیاو حلم خدا داد ازدودمان خود بعض خویشاوندانرا درمناصب عالیه استخدام نمودن کرفت . بسیاری امرای اسلام شکسته بال شده درمدینهٔ منوره قیل وقال بدرجهٔ رسیدکه ان حال ملالت اشتمال باطراف واکناف ممالك اسلامیه انتشار . ودر افکار وکردار بسیاری کسان نیز اختلاف واقع کشته . بعضی کسان درحق خلیفهٔ زمان استخفاف . وسرکشان نوجوان کوفه هم نه تنها برفتار وکردار

وحركات وسكنات مقبول انام ومرغوب خواص وعوام وليد بن عقبه كه ازتاريخ بيست وپنجم سنهٔ هجرت سنيه والئ كوفه بود اعتراض بلكه در احوال مخصوصه اش نيز مداخله نموده . واتش فتنه را برافروخته ابن الحيسانرا بقتل رسانيدند . اگرچه وليد قاتلانرا درزندان انداخته موافق شرع شريف باجازت خليفه بردر سراي حكومت بردار كشيده بود . امامفسدان ازمشاهدهٔ آنحال خشمناك شده و بحيل ودسايس شكايتهارا اختراع و بمقر خلافت عظمى رفته بيان كردند كه وليد آنقدر بدمزاج و بدمست شده است كه نماز راهم درحالت مستى ميخواند . فى الجمله جناب خليفه وليدرا درسنهٔ سيم هجرت سنيه بعدازاجراى حد عزل و بجايش سعيد بن العاصى راكه ازكمال كفايت ودرايت ازظهور اسلام تاان زمان درجميع خطوب عظيمه ووقوعات جسيمه شهرتى تمام يافته بود والى ساختند . مشار اليه درهنگام وصول بمنبر برآمده جماعترا بدين وجه خطاب نمودكه اى حضرات بدانيدكه من بخواهش خود بكوفه نيامدم . بل تنها براى تحصيل رضا وتبعيت امر خليفهٔ رسول الله والى كوفه شده ام . ميخواهم كه فيمابعد ازالقاى فساد پرهيز نموده مرا باجراى اعمال شديد مجبور نكردانيد . اماچون اخلاق اهل كوفه بكلى برهم خورده بودواجلاف براشراف دست درازى ميكردند . ودرميان وضيع وشريف امتيازى نبود . پس سعيد حال نحوست اشتمال ايشانرا بجانب خليفه تحرير نمود . خليفه بدو نوشت كه فراخور قدر وحيثيت هركس معامله بايدكرد . ودرحق آن ذوات ستوده صفات كه دربيت الشرف رسوخ وقدم دارند . و بااسلام همدم ودرمسلمانى ثابت قدم مى باشند تعظيم

وتکریم باید نمود • سعید مکتوب خلیفه‌را در مجمع عام خوانده و ازنافرجامی و بیفرمانیٔ ایشان فتنه انکیزیٔ سنکین دلان کوفیانرا بدیدهٔ یقین وعقل دور بین مشاهده نموده خلیفه‌را آکاهی داد • خلیفه اصحاب کرام وامرای اسلامرا فراهم اورده ازاحوال حاضره یکان یکان بیان نمود وکفت میخواهم که اصحاب املاك ازخطهٔ عراق قطع علاقه نمایند • حاضران پرسیدندکه این کارچه کونه میسر میتواندشد • کفت اکر اهل حجاز بااهل عراق که درجزیرة العرب مال واملاك دارند استبدال نمایند مقصود حاصل میشود • اکرچه همکنان رأی خلیفه‌را قبول کرده بودند (امازچنین تدبیر ضعف مرکز حکومت در باب ادارهٔ سائر مملکت ظاهر کردید) درسال مذکور سعید ابن العاصی وابن عباس وسبطین نجیبین یعنی امام حسن وحسین وابن عمر وزبیر وحذیفه بن الیمان ودیکرهم بعض ازاصحاب کرام بتسخیر طبرستان روان ودر هنکام عزیمت عبدالله بن عامر بفتح خراسان بحدود طبرستان واصل شده صلح خواهانرا امان ومخالفانرا کوشمالی بواجبی دادند (مطیع شدن طبرستان بابعضی شرائط درزمان سعادت فرجام عمر رضی الله تعالی عنه قبل ازین نوشته بودیم)

(استنساخ چند عدد مصحف شریف)

بعد از وفات عبدالرحمن درمحاربهٔ ترکان حذیفه ازدربند باز کشته بخلیفه عرض نمودکه حافظان قرآن در قرائت فرقان اختلاف حاصل کرده اند • نه تنها در قرائت بل در بعضی ولایات درمخارج حروف واعراب نیز اختلاف حاصل کرده بعضی میکو نید ما از فلان وفلان اصحاب چنین خوانده ایم • وکروهی دیکر نیز بیان میکنندکه ماهم از فلان وفلان اصحاب چنین شنیده •

حضرت عثمان باتفاق رأی اصحاب کرام برای محافظهٔ
فرقان بتکثیر نسخهٔ شریفهٔ قرأن قرار داده ۰ آن نسخهٔ فرقانرا که
بروجه سالف البیان از سبب شهادت بسیاریٔ حافظان
قرأن در محاربهٔ یمامه بارأی صوابنمای عمر بن الخطاب جمع شده نزد
ابو بکر و بارتحال ابو بکر نزد عمر و بانتقال آن نزد حفصه محفوظ مانده
بود از حفصه طلبیده زید بن ثابت وعبدالله بن زبیر وسعید بن
العاصی وعبدالرحمن بن الحرث بن الهشامرا بنوشتن بعضی نسخه
ها امر نمود وگفت اگر در قرائت قرأن اختلاف واقع شود باید که
قرائتش را بلهجهٔ لسان قریش که بدان نازل شده است تطبیق نمایند ۰
و بسیاریٔ نسخه های قرأنرا چنانکه نازل شده بود بقید قلم اورده
و بهر دیار فرستاده قرائتش را تصحیح نمودند

(قتل یزد جرد)

چون در اوراق سالفه صورت هزیمت چهارم شاه ایران یزدجرد
وانتقال ممالك ایران بدولت اسلام بیان شده است ۰ اکنون
انجام حالش نیز بدین وجه بیان میشود که درهنگام انتقال عمر
رضی الله تعالی عنه شاه ایران یزد جرد فرصترا غنیمت شمرده
فرقهٔ از عسکر ایران بجانب اردشیر خره فراهم آورده بتشکیل
حکومت جدوجهد میکرد که عبدالله بن عامر نیز مجاشع نام امیررا
بامقداری عسکر بنبردش فرستاد ۰ اگرچه یزد جرد تاب
مقاومت نیاورده بجانب خراسان گریزان شده ومجاشع نیز
دنبالش شتافته بوداما از قدوم موسم سرما لشکراسلام بکلی پریشان
شده بغیر ازمجاشع دیگری رهایی نیافته بود ۰ بااینهمه ایرانیان
مقاومت یزد جردرا بیفائده پنداشته مطیع اسلام شدند ۰ چون

ساکنان اطراف و نواحی نیز از دائرهٔ فرمانش برآمده عاصی کشته بودند ۰ پس عرصهٔ فراخ این جهان برای یزدجرد چنان تنك کردیده بودکه دست از زندکانی شسته دیوانه‌وار باطراف وکنار میدوید و مضمون این بیت را با دیدهٔ اشکبار تکرار مینمود (بیت) دلم شده است ازین دار انچنسان بیزار ۰ که جان بترك جهان میرود دیار دیار) عاقبة الامر چون کبك دری که از پنجهٔ شاهین اهنین چنکال رسته باشد دوان و پویان بمرو رسیده درخانهٔ اسیابانی پنهان شده بودکه صاحب خانه برخت کرانبهای شاه طمع بسته شاهرا بقتل رسانید ۰ بعدازان نعشش رادر درهٔ یافته دفن ساختند ۰ القصه یزدجرد مدت بیست سال حکم رانده ودرزندکانی خود خانمان سلطنت را ویران وملك ایرانرا بدست دیکران افتاده دید ۰ و درسنهٔ سیم هجرت سنیه بمصایب بسیار ونوایب بیشمار دوچار و بادست غدر اسیابانی بزندان عدم کرفتار کردید ۰ چون از سبب شهید شدن عبدالرحمن درمحاربهٔ ترکان که والئ ارمنیه بود اقوام وعشایر ترکستان قیام نموده بودند پس قیس بن الهیثم که درتاریخ سی ودوم هجرت سنیه والئ خراسان شده بود بایك فرقهٔ عسکرکه عبارت ازچهار هزار نفر همراه داشت ناکهان برحدود خراسان بر چهل هزار نفر ترکان حمله آورده همکنانرا پریشان ۰ ودنبال کریز ندکان تبرعنان شده بسیاری راطعمهٔ تیغ وسنان کردانید

(مبدأ خروج مردمان ازدائرهٔ فرمان عثمان بن عفان)

رضی الله تعالی عنه

هر چند بفتوحات عظیمه ووقوعات جسیمه ممالك اسلامیه درقطعهٔ آسیا ازسوریه وعراق وایران وکردستان تاارمنستان ۰ ودرافریقا

از مصر و برقه تا طرابلس وملحقات آن یعنی از یك طرف تا در بند ونهر جیحون واز طرف دیکر تا نوبه وخلیج سبته واسع . وساکنان بلاد مذکوره طوعا وقهرا بخلافت اسلامیه تابع شده تاسنهٔ سی ودوم هجرت سنیه درچنین دائرهٔ وسیعه تمامیٔ بندکان خدا بقانون عدالتپناه انجاآورده ازسیاست مجنونانه واحکام ظالمانهٔ ایرانیان وروميان رهایی یافته . وتشنکان عدالت باآب زلال انسانیت شیرین مذاق کشته . واقوام مختلفه مانند شیر وشکر باهم امتزاج یافته دولت اسلامیه نیز عظمت وابتهاج پیدا کرده بود . اما چون بسیاری اصحاب وسرامدان ذوی الالباب بعهد فاروقی درحروب ومغازی باولتهاب آتش (طاعون عمواس) بدارالاخرت انتقال نموده محل بسیاریٔ رجال بنی هاشم که عنصر اسلام بودند خالی ماند . وزمان سعادت اقتران نبوی نیز درمیان اکثر ناس فراموش شده عصبیت زمان جاهلیت باز رجعت نمود . افراد قبائل بنی بکر بن وایل وعبدالقیس وربیعه و (ازد) و (کنده) و (تمیم) و (قضاعه) نیز بجزکه اشخاص معدوداز شرف صحبت رسول الله واقتباس نور محاسن اخلاق مصطفی صلی الله علیه وسلم محروم مانده بودند . بنابرین از یك طرف ایشان ازسبب شجاعت فطریه وکثرت نفوس ونصرت لوای اهل ایمان خود را مستحق ریاست اسلامیه پنداشته در باب تعظیم وتکریم که فراخور مقام خلافت عظمی باشد تقصیر وولات عظام را استخفاف وتحقیر نموده ادارهٔ امورجمهور را مختل کردانیده ودرنظام وانتظام مملکت صعوبتها انداخته بچندفرقه تفریق شدند . وشخصی یهودی الاصل عبدالله بن سبأ نام نیز که باسلام هجرت کرده بوددرهنکام خلافت عثمان بن عفان برای احداث

مذهبی جدید دیار بدیار کردیده کلام آتی الذکر یعنی حضرت محمد مصطفی نیز مانند حضرت عیسی رجعت خواهد فرمود ۰ ومقام خلافت هم حق آل رسولست ودیکران غصب کرده اند بیان مینمود ۰ ودر ابتدا چند کس بکلامش اتباع ومذهب رجعیه را پیدا کرده برای انداختن تفرقه درمیان اسلام سعی فراوان بهم رسانیده ودراندك زمان معتقدان و پیروانش کثرت ووفرت یافته درمیان خود بمخابره ومکاتبه نیز آغاز نمودند ۰ ابوذر رضی الله تعالی عنه نیز درشام مردمانرا بزهد وتقوی دعوت وتوانکران را طعن وتشنیع نموده میکفت مردمانرا بایدکه مال زیاده را از نفقهٔ یك روزه دز باب انقضای حوایج ضروریهٔ محتاجان ونصرت اسلام صرف نمایند ۰ چونکه بیشتر ازان نکهداشتن جایز نیست ۰ و بمعنای ظاهری آیة کریمه (والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم) اتباع نموده و بسیاریٔ کسانرا پیشوا شده وعظ وخطابت میکرد ۰ والیٔ شام معاویه بجانب عثمان رضی الله تعالی عنه نوشت که مردمان شام از کلام ابوذر شکایت میکنند ۰ خلیفه اورا بمدینه طلبیده پرسید که اهل شام راچه شده است که از توشکایت میکنند ۰ کفت من ایشانرا بجانب زهد وتقوی وترك مال دنیا دعوت می کنم ۰ خلفیه کفت آنچه تومی کویی بسیار ست ۰ ومن خود ایشانرا درباب اقتصادواعتدال واتباع فرمان ایزدمتعال فراخور امر جناب ذوالجلال حکم می نمایم ۰ ابوذر کفت اکر توانکران ان مال راکه ازنفقهٔ یکروزه زایدباشد بفقیران ومحتاجان ندهندماهم راضی نمی شویم ۰ بعدازان برای هجرت نمودن ازمدینه اجازت خواسته و بمحل ربضه نام رفته

تاهنکام وفات بانفقهٔ که عثمان رضی الله تعالی عنه بوی معین کرده بود
قناعت نمود . باانهمه مخالفان عثمان هجرتش رانیز وسیلهٔ فساد
ساخته سرشتهٔ اعتراضرا محکمتر کردانیدند . چون قبل ازان
بسیاری کسان دیکرهم از یافت شدن خویشاوندان خلیفه درمناصب
عالیه دلکیرشده بودند پس مخالفان ومعترضان عثمان باطراف واکناف
منتشر شده وجماعتی ازفرقهٔ علوی که بدسایس وحیل عبدالله
بن سبأ بظهور امده بودپیش علی کرم الله وجهه رسیده بجهت قبول
خلافت تکلیف کردند . اماعلی ازحسن اخلاق وزهدوورع که
بدان متصف بود آتش فتنه را قبل ازاشتعال بدیدهٔ فراست دریافته
بتدابیر حکیمانه ازشرر آن خودرا نکه داشته مبعوثان فتنه انکیزرا
ازخود دورساخت چون پیش ازان سعید بن العاصی نیزشبی
بااعیان مملکت وارکان حکومت صحبت داشته دراثنای مکالمه
برزبان رانده بودکه سوادعراق باغچهٔ قریشست . واشترازین کلام
کف بردهان آورده بخشم تمام برخاست وکفت دیاری راکه مابضرب
شمشیر فتح کرده باشیم . وخدا نیزآنرا نصیب ماساخته باشد
چه کونه بستان قریش می توانی خواند . دیکر حاضران نیز
ازحد خود تجاوز نموده شورشی برپا کردند . اکرچه ناظر
شحنه عبدالرحمن الاسدی ازجای خود برخاسته می میخواست که
درحق مخالفان معاملهٔ شدید اظهار نماید . اماایشان زود بروی
حمله آورده چنان بزدندش که برزمین مدهوش افتاد . سعید
مسامره را ترک کرده درحق اشتر وهواداران و پیروانش بجانب
خلیفه شکایت نوشت . خلیفه فرمود که ایشانرا زود بطرف شام
تبعید باید نمود . بوالیٔ شام معاویه نیزنوشت که بعض کسان

درکوفه الت فساد شده اند وامر کردم که ایشانرا بطرف تو ارسال نما یند ٠ وقتیکه ایشان بشام می‌رسند درحال شان بنظر اهتمام ملاحظه نمای ٠ اکر اصلاح حال کرده باشند درانصورت ایشانرا باز بسوی کوفه بفرست ٠ وکرنه بجانب من روانه کن ٠ اکرچه معاویه ایشانرا درهنکام وصول نزد خود خوانده کفایت ودرایت وقدر وحیثیت وقدم ومزیت طائفهٔ قریشرا که درمیان دیکر طوایف عرب داشتند درمیان ٠ و بعد ازان بتهدید شدید وتوبیخ بلیغ وخامت انجام کار مفسد انرا بیان نموده بود ٠ ولیکن پندش سود مند نشده روی خودرا ازایشان برکردانیده حال فساد اشتمال شانرا بجانب خلیفه تحریر نمود ٠ بعدازان اشتر باهواداران خود نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید بحمص رفتند ٠ اماچون درهنکام ملاقات ازوی نیز روی تهدید شدید وتحقیر وتنذیر مشاهده کردند ٠ پس چار وناچار بصورت اشکار ازافکار ناهنجار خود بیزار ٠ وکلانتر ایشان یعنی اشتر بسوی مدینه روان و بخدمت خلیفهٔ زمان یعنی عثمان بن عفان مشرف شده ازکار ناهموار استغفار وندامت وخجالت خودرا نیز اظهار نمود ٠ خلیفه کفت اکنون درهرجاییکه بخواهید رفته اقامت نمایید ٠ ازبعض روایات دانسته میشود که ایشان باز بجانب کوفه رفته اند ٠

فی الجمله از یکطرف شرر آتش اشرار در بصره ساری وازطرف دیکر تزویر بی تدبیر عبدالله بن سبأ نیز بعراق ومصر جاری شده اهل بصره والیان وعاملان حکومت راتحقیر ودرحق خلیفه هم زبان تزویر بیان را تیز ساخته نائرهٔ فساد باشتعال اوردند ٠ چون قبل ازان حمران بن ابان نیز ازسبب کرفتن زنی که هنوز عدتش

تمام نشده بود حدشرع یافته بود . پس ان هم آتش عداوت دیرینه را درسینهٔ پرکینه نکهداشته بانداختن شقاق ونفاق سعی بلیغ می نمود . اکرچه اصحاب اغراض کثرت ووفرت یافته درکوفه و بصره ومصر قیل وقال فراوان بهم رسانیده می خواستند که باطراف واکناف دیکر دیارهم آتش اختلال برافروزند . اما ازحسن تدبیر خردمندان روشن ضمیرکه ازسبب توسیع دائرهٔ اسلام یافت میشدند درشهرهای نزدیك مقر خلافت راه دخول نیافته درحق امرای اسلام زبان طعن را دراز ومأموریت خویشاوندان خلیفه را که درمناصب عالیه یافت شده بودند وسیلهٔ فساد ساخته خلع خلیفه را بصورت آشکارا بیان وسرکشان کوفه نیز برسعید بن العاصی قیام نمودند . پس سعید بمقر خلافت رفته احوال حاضره را یکان یکان بخلیفهٔ زمان بیان نمود . عثمان رضی الله عنه ازخویشاوندان خود معاویه وعبدالله بن ابی سرح وسعید بن العاصی وبرادرش عمرو بن العاصی وعبدالله بن عامر را طلبانیده پرسیدکه شما درین باب چه مصلحت میبینید . معاویه کفت اکر برای کوشمالی مخالفان بوالیان ولایت امر نمایید ومن هم بجانب شام رفته کارایشانرا سرانجام بدهم بد نخواهدشد . سعید بن العاصی کفت مصلحت آنست که مخالفانرا بکارزار مشغول کردانید . عبدالله بن عامر کفت اکر ایشانرا بعطایای عمیم خشنود کردانید ازهرچیز بهتراست . خلیفه رأی سعیدرا پسندید وکفت بایدکه شما زودبولاتیها رفته وابواب جهادرا مفتوح ساخته مخالفانرا برای کارزار معین نمایید . اکرچه سعید عازم سفر شده نزدیك کوفه رسیده بود امامخالفان قیام نموده بخلیفه خبر فرستادندکه مابجز ابوموسی الاشعری والی دیکر نمیخواهیم . پس سعید

بمدینه بازگشته حال مذکوررا بخلیفه بیان نمود خلیفه نیز چار و ناچار ابوموسی را والیٔ کوفه نصب و بمضمون آتی مکتوبی ارسال نمود که ٭ ای ناس انکس راکه شما انتخاب کردید من نیز انرا والیٔ شما ساختم ٭ هرچند اکنون عنان خودرا بدست شمارها کرده باشم ولیکن در نزدیکی بصبر و تحمل باز شمارا اصلاح می نمایم ٭ ابوموسی بکوفه درآمده مکتوب خلیفه را بمجمع ناس قرائت و قلب اهل کوفه را بخطابت و موعظت بجانب خلیفه مایل کردانیدن کرفت ٭ اکرچه ایشان هم بصورت ظاهر موافقت کرده بودند ٭ امابسیار نکذشت که باز مسئلهٔ خلع خلیفه را بمیان اورده بالاتفاق عامر بن القیس را که یکی از زاهدان بود برای تکلیف استعفای مأموریت خلافت بسوی خلیفهٔ زمان یعنی عثمان بن عفان بتاریخ سی و چهارم سنهٔ هجریه بمدینهٔ منوره روان نمودند ٭ عامر بحضور خلیفه مشرف شدو کفت ای خلیفه تو در معظمات امور انقدر خطاهای بزرك کردهٔ که مردمان تحمل باران ندارند ٭ اکنون باید که از چنین کار پرهیز کار شده استغفار نمای ٭ عثمان رضی الله عنه از سخنان عامر منفعل شده بحاضران کفت ببینید این مرد راکه خود خدارا نمی داند چه کونه سخنهای حقارت امیز بمن می کوید ٭ عامر کفت من خدارا منتقم می دانم ٭ بعدازان ازحضور خلیفه برامده پی کارخود کرفت چون پیش ازان بنی هاشم و دیکر اشراف نیز ازسبب یافت شدن خویشان خلیفه بمناصب عالیه دل آزرده شده بودند ٭ لاجرم بسیاریٔ بزرکان مدینه بنزد امام علی کرم الله وجهه ازاحوال ملالت اشتمال شکایت بردند ٭ امام علی پیش خلیفه رفته حال را بیان نمود ٭ خلیفه کفت فی الحقیقه من از بطانهٔ بیت خود معاویه و ابن عامر

ومغیره‌را درمناصب عالیه استخدام می نمایم • اماچون رسول‌الله علیه السلام نیز معاویه‌را استخدام و بعدازان ابو بکر وعمرهم اورادر خدمتهای بزرك استعمال وابن عامر ومغیره رانیز ازسبب اهلیت وکفایت که‌درخطوب عظیمه داشتند درمنصبهای عالیه استخدام‌فرموده بودند • بنابرین من‌هم بدیشان‌پیروی کرده‌ام • علی کفت فی‌الواقع چنین است • مکر ایشان در زمان عمر بخلاف قاعده کاری نمی کردند • واز هیبت عمر ازغلامش برقان هم بیشتر می ترسیدند • اماا کنون‌معاویه درشام براهای ناهموار رفتار و بفرمان توعدم مبالات نموده‌هرامر منکررا نیز بتوعزو واسناد می نماید • توهم‌اورامنع‌نمی کنی • والحاصل‌بعدازمباحثهٔ عریض وعمیق ازعثمان مفارقت نموده‌بجای خود باز کردید

مقالهٔ حزن افزای شهادت
عثمان بن عفان رضی الله عنه

چون بسمع ساکنان مدینه واصل کشت‌که قیل وقال مردمان که‌در حق خلیفهٔ زمان داشتند اشتهار یافته باعث فتنه وفساد وسبب اختلاف وتضادشده درهرطرف خلیفه راطعن وتشنیع می کنند • بعض اشراف واعیان نزد عثمان بن‌عفان رفته افکار مردمان رابا وقایع زمان بیان نمودند • خلیفه کفت‌درین باب رای صوابنمای شماچه اقتضامی‌کند • کفتند اکرچند نفراز معتمدان صداقت‌پرور باطراف واکناف هرکشور رفته اساس این کفت وکو ودرجهٔ تأثیرش راتحقیق نمایند بدنخواهد شد • لاجرم محمد بن مسلمه بکوفه واسامه بن زید ببصره وعبدالله بن عمر بشام و بعض معتمدان دیکر نیز بسائر اطراف واکناف رفته بعداز ایفای مأموریت

باز کشته بیان کردندکه مادر حق خلیفه درهیچ جا سخنی بد استماع نکردیم ۰ اکرچه تنها عمار بن یاسرکه بمصر رفته بودباستمالت ابن سبأ وشیعه هایش فریفته شده اندکی تأخیر و بعدازچند روز باز کشته انهم مانند دیکران حقیقت حال‌را چنانکه شنیده ودیده بود بیان کرده‌بود ۰ باانهمه خلیفهٔ دل آکاه یعنی عثمان رضی الله تعالی عنه بیانامه هارا بصورتی مؤثر نوشته باطراف واکناف فرستادکه اکرکسی از والیٔ و یاازمن چیزی طلب داشته باشد بایدکه دربنجا امده حق خودرا بخواهد ۰ می‌کویندد رهرجایی که بیانامهٔ مذکور بقرائت امده بود مرد مانرا چنان تاثیر نمودکه بسیاری اهل انصاف زار زار بکریستند ۰ چنانچه از والیان بزرك چون معاویه وعبدالله بن عامر وابی سرح فراخور امر خلیفه بحج امده بودند سعید بن العاصی نیز حاضر کردیده وخلیفه بدیشان توجه نمود وکفت مردمان راچه شده است‌که ازشما شکایت می‌کنند ۰ می‌ترسم که دعویٔ ایشان مقارن صحت باشد ۰ ایشان کفتند این سخنها اصل واساسی ندارند ۰ وان کسانیکه برای تحقیق احوال رفته بودند آیا بشمابیان نکردندکه مادرهیچ جاشکایتی نشنیده ایم ۰ خلیفه سخن ایشانرا اصغا نفرمود وکفت هرآینه این شکایتهایی اصل واساس نیستند ۰ چنان می‌پندارم که درنزدیکی مردمان ابواب شکایاترا باز خواهند کرد ۰ من ازخدامی ترسم ونمی خواهم که حق کسی بر کردن من بماند ۰ والیان از استماع این کلام مهر سکوترا بردرج دهان نهاده همراه خلیفه بسوی مدینه عودت نمودند ۰ ودرهنکام وصول خلیفه درحالتی که‌معاویه حاضر بود ۰ علی وطلحه وعبدالله بن زبیررا نزدخود

خوانده بعداز حمد وثنای ایزد متعال بیان نمود که ایا درهنکام ارتحال عمر بدار البقا برای انتخاب خلیفه شما معین نشده بودید • وچون درکبرسن علی الخصوص درز مانیکه هنکام انتقالم هم چندان بعید نیست • این دوست خودرا برای خلافت انتخاب کردید • پس چرا اکنون ازمن اعراض می‌کنید • آیا این تلون وتغیرکه در صورت شما مشاهده می‌شود شایان است • نی‌نی• پس نفس خود را ازین چیز ها نکهدارید • اکرچه علی ازمضمون این کلام رنجیده جوابی سخت داده بود • ولیکن عثمان باز بکلام آغاز نمود وکفت فی‌الواقع اکرچه ان دوذات حمیده صفات که قبل ازمن خلیفه شده بودند همواره ازاستخدام خویشاوندان خود احتراز می‌نمودند • اما چون رسول الله علیه السلام اهل قرابترا استخدام می‌فرمودند بنابرین من‌هم بعضی خویشاوندان خود را که ازکثرت اهل وعیال درحالت ضرورت بودند دستکیری کرده‌ام • اکر بتصور شما خطا کرده باشم از ایشان استرداد می‌توانم کرد • ازین سخن همکنان ممنون شده بجای خود رفتند • مکر معاویه نتیجهٔ وخیم این مجلس را بفراست دانسته بعثمان بن‌عفان کفت من‌چنان کمان می برم‌که بعدازین شورشهای بزرك بظهور خواهند امد وتوانها را دفع نمی توانی کرد • اکنون مصلحت آنستکه ماباهم بشام برویم • و شداید فتنه وفساد راکه بظهور خواهند امد دردفع ان بکوشیم • عثمان کفت من ازهمسایکی رسول‌الله دور شدن نمی خواهم • معاویه کفت دران صورت برای نکهبانیٔ توقوتی کافی کذاشته من بروم • عثمان کفت مضایقه و دلتنکی همسایکان رسول الله رانیز نمی خواهیم •

آنچه خدا می خواهد من بران راضی هستم ۰
معاویه کفت پس محقق بدان که اینان قصد جان تو خواهند
نمود و تو باایشان مقاومت نمیتوانی کرد ۰ بعد ازان نزد علی
و طلحه وابن زبیر رضی الله تعالی عنهم رفته و برای محافظهٔ
خلیفه بتأکید اکید تنبیه نموده بجانب شام روان شد ۰
درین اثنا دشمنان عثمان که در مدینه بودند فرصت را غنیمت
شمرده باهل بغی وفسادکه بیرون بودند سخنهای فتنه انکیز
بدینوجه نوشته فرستادند که ای برادران اکرچه خلیفه شمارا
بجهاد فرستاده است ۰ اما اصل جهاد در مدینه است بایدکه
زود دربنجا بیایید ۰ بنابرین هزار نفر ازمصر وهزار ازکوفه
وانقدردیکرهم از بصره بتاریخ سی وپنجم سنهٔ هجرت سنیه بوسیلهٔ حج که
موسمش نزدیك بود درماه شوال برفتار امده بصریان درموقع
ذاخشب نام که ازمدینهٔ منوره بقدر سه مرحله بعید است اقامت
وکوفیان درمحل اعوض ۰ وکروهی از شرزمهٔ مصریان
باکوفیان وکروهی دیکر درمکان ذی المروه نام فرود آمده وهریك
افکاری دیکر داشته یعنی بصریان بخلافت طلحه وکوفیان
بخلافت ابن زبیر و مصریان هم بخلافت علی مائل بودند ۰ علی
کرم الله تعالی وجهه مقصد مفسدانرا دانسته برای محافظهٔ مقر
خلافت باجازت خلیفه مقداری از عسکر فراهم اورده بیرون مدینه
مکان احجار الزیت نام را لشکرکاه ساخته وفرزند دلبند خود
حسن را باایشان معین نمود ۰ اکرچه چند نفر از بزرکان
مفسدان ظاهرا ببهانهٔ عرض شکایت در حق بعضی
والیان ولایت و باطنا بالقای مفسدت باجازت حکومت

درون مدینه درامده و بزرکان فرقهٔ مصر نزد علی کرم الله وجهه رفته برای قبول خلافت تکلیف کرده باشند · مکر علی روی درهم کشیده با آواز بلند کفت همکی صلحای امت میدانند که عسکر (ذی المروه) و (ذی الخشب) و (الاعوص) بحدیث رسول الله ملعون شده هستند · طلحه وابن زبیر نیز بدان کسانکه برای قبول کنانیدن خلافت پیش ایشان رفته بودند مانند علی حدیث شریف را بیان و بعدازان مفسدانرا ازخود دور ومهجور نمودند · چون مفسدان از موافقت اصحاب کرام ناامید شده بجانب فرقهٔ خود بازکشتند · هوا داران ایشانکه درمدینه بودند برای حصول مقصد خودراه حیل ودسایس راپیش کرفته وکر فسادرا برمیان بغی وعناد بسته بجهت عزل عثمان باز دحام تمام نزد علی رفته کفتند عثمان بهوا وهوس اهل قرابت تبعیت نموده خویشاوندان خودرا درکارهای بزرك استخدام می کند · چون جور واعتساف ایشان برکردن مردمان باری کران شده است بنابرین ازطرف مارفته بدوبکو بایدکه زود ایشانرا عزل کرده عهد و پیمان نمایدکه فیما بعد کاری چنین هرکز نکنند · وکرنه ماأورا عزل خواهیم کرد · علی نزد خلیفه رفته تکلیف ایشانرا بیان نمود وکفت من نیز مصلحت ان می بینم که اکنون بجهت دفع فساد در مسجد شریف درامده عهد و پیمان نماید تاآتش فتنه بلند نکردد · لاجرم خلیفه بمسجد شریف درامده درمجمع ناس تقصیر خودرا اعتراف کردو کفت ای ناس عهد می کنم که درمدت سه روز خویشان خودرا ازمناصب عالیه عزل خواهم کرد · اکرچه مروان نتیجهٔ اظهار ضعف راوخیم ادنسته بخلیفه کفته بودکه عجزرا اظهار منمای · چونکه اکرکاربجبر وقهر

اقتضا نمایددر انصورت هم مخالفان رابقوت واقتدار بنی عبد مناف مغلوب ومخذول می‌توان نمود . اماخلیفه سخن مروانرا بعنف معامله بریده خاموش کردانید . بعد ازان اهل مجلس برخاسته بجای خود رفتند . چون در مدت سه روزعهدخلیفه بوفانیجامید اهل فساد خلیفه را بنقض عهد متهم ساخته خانهٔ اش‌را احاطه کردند . چون دران اثنامر وان بعضی سخنان تهدید امیز برزبان رانده بودپس اهل فساد بازدحام تمام شکایترا پیش علی بردند . علی باز نزد خلیفه رفت وکفت مروان فتنهٔ خفته‌را بیدارمی کرداند . اکر توهم بنصیحت چنین کسانکه حریص مال وجاهند عمل نموده بسخن دوستان صادق که درمیان اسلام برای منع شقاق ونفاق سعی می کنند کوش ندهی . من هم فیما بعداز مداخله وتوسط این کارخودرا پس می کشم . اکرچه علی بعدازان ازعثمان مفارقت کرده بود بااین همه در باب محافظه اش جد وجهد خودرا نیزدریغ نمی نمود . چونکه فرزند دلبندش امام حسن ازدر وازهٔ عثمان بروجه التی البیان جدانشده بود چون ازکفتار دشوار مروان آتش فتنه بلندوجناب خلیفه باستمداد مستمندشد . وان اهل فسادکه بزجر ونصیحت علی ودیکر اصحاب بسوی وطن خود عودت کرده بودند بمدینه واصل شده مصریان نزد علی وبصریان وکوفیان نیز نزد طلحه وزبیر رفتند . علی ازمصریان پرسیدکه چراشما بازآمدید . کفتند مادرراه ازدست شخصی که بمصرمی رفت مکتوب خلیفه راکه برای قتل مانوشته بودکرفته بازامدیم . علی کفت بصریان وکوفیان ازشمادور بودند . چه کونه شده است که دریك وقت همکئ شما خبردار

کشته بیکبار بمدینه عودت نمودید • پس چنان معلوم میشود این شکایتها اصلی ندارند • کفتند هرچه باداباد ما این ادم را فیما بعد بر مسند خلافت نمی خواهیم • بصریان و کوفیان نیز پیش طلحه و ابن زبیر کلام مذکور را بعینه اداو جواب را نیز بعینه استماع نمودند • القصه روز آدینه حضرت عثمان بخطابت اغاز و بسوی مفسدان چشم خودرا بازنمود و کفت ای جماعت بخدا سوکند می خورم که شما بحدیث رسول الله ملعون شده هستید • چون صلحای امت هم انرا می دانند • پس بایدکه خطاهای خودرا بصواب محو نمایید • از اصحاب کرام محمد بن مسلمه برخاست و کفت آری من بدین کلام کواهی می دهم • مکر اهل طغیان اورا بخشونت بجای نشانیدند • بعدازان زید بن ثابت برخاسته بکواهی دادن مهیا شده بود که ازانیز بزجر و توبیخ باز داشتند • واهل مسجدرا سنکها انداخته بی خواندن نماز ازمسجد بدر کردند • اکرچه حضرت عثمان ازضرب سنکی برزمین افتاده • وبعدازان برخاسته درخانهٔ خود درامده بود • اما اهل فساد محاصرهٔ خانه اش را چنان بهم رسانیده آبرا بریدند که علی کرم الله وجهه نیز متأثر شد و کفت رومیان وایرانیان هم در وقت محاربهٔ ما با ایشان اب را مباح می کردند • واینان چه کروهی ظالم و بی انصافند که اب راهم بسته اند و زود چند مشك را ازآب پر کرده بخانهٔ عثمان دراورد • بعض از امهات مومنین و اصحاب کزین نیز راهی یافته اب می رسانیدند • چون اهل عصیان برای خلع عثمان مادهٔ مکتوب را بزرکترین سبب فساد ساخته بودند • بنابر ین علی و دیکر هم بعضی از اصحاب همراه چند نفر ازمخالفان نزد عثمان رفته ازحال مکتوب سؤال کردند • عثمان

سوکند خورد وکفت من مکتوبی چنین ننوشته هستم ۰ اکرچه علی ورفیقانش کلام عثمان را بی تأمل وتردد تصدیق کرده بودند ۰ اما عاصیان بیان نمودندکه مهر عثمان بران وضع شده است ۰ عثمان کفت من ازان هم خبرندارم ۰ مفسدان کفتند ازین معلوم شدکه تو بدرجهٔ عجزداری که مردمان عجز تراشناخته بجسارت تمام مهر ترانیز تقلید می نمایند ۰ بنابرین عزل تونیز لازم می اید ۰ کویا اهل فساد بچنین ترهات دعوی خودرا اثبات نموده بودند ۰ اماچون سخن شان درحق این مکتوب هم اطرا دندار دپس شبهه نیست که آنرا نیز خودشان اختراع نکرده باشند ۰ اکرچه بعدازان اهل فساد روی جبر وقهررا نشان داده برای خلع خلیفه برپاشده بجهت درامدن درخانهٔ خلیفه سعی خودرا بجااورده بودند ۰ امااز سبب مدافعهٔ حسن بن علی وابن عباس ودیکر اصحاب واقربا وتعلقات خلیفه که بردردار الخلافه سلاح بدست ایستاده بودند مجال دخل نیافته هنوز بمدافعه سرکرم بودند که محمد بن ابی بکر وکروهی ازاوباش مصریان ودیکرعرب از پس دیوار خانه درامده وسه نفراز ایشان یکان یکان درحجرهٔ عثمان داخل شده وبرای استعفایش ازمنصب خلافت تکلیف نموده انچنان بافعال ناشایسته مشغول کشتند که ذکرانرا جایزندانستیم وتفصیل شناعت ورزالت محمدبن ابی بکررا که درهنکام درامدن وبرامدن ازوی صادرشده بودنیزمناسب ندیدیم القصه اوباشان اهل غرض بتاریخ سی وپنجم سنهٔ هجرت سنیه بروز هژدهم ذی الحجه عثمان بن عفان راشهید ۰ وانکشتهای زوجه اش نائله راکه بمنع افعال شنیعهٔ شیعهٔ سفها جدوجهد میکرد بریده دنائت ورزالت خودرا اجرا میکردند که بعضی ازغلامان

خلیفهٔ شهید دو نفر از مفسدان بقتل رسانیده ٠ ودر محافظهٔ نائله سعی بلیغ بجا آورده دروازهٔ دارالخلافت را برسه نفر مقتول مسدود ساختند ٠ هرچند بعدازان مفسدان برای یغما بجانب بیت المال شتافته بودند امامالی بسیار نیافته خائب وخاسر باز کشتند ٠ چون روز سوم دررا کشاده جنازهٔ عثمان را برای دفن بیرون آوردند ٠ اهل عصیان نیز درراه ایستاده برای انداختن سنکها برجنازهٔ خلیفه باز حاضر کشته بودند که علی بزجر وتوبیخ ایشان را بازداشته جنازه را نزدیك بقعهٔ بقیع برده بمکان حش کوکب نام مانند شهیدان دیکر بیغسل وتکفین باپیر اهن خون آلود دفن ٠ و بعدازان بامر علی باز جسد مبارکش را برآورده داخل بقیع کردند ٠

(محاکمهٔ وقعه)

ازتفصیلات سالفه معلوم شد که ظن وشبههٔ که بعضی مؤرخین درشهادت عثمان بن عفان دارند ٠ هرکز براساس متین مبتنی نیستند ٠ هرچند عثمان در هنکام نهایت پیری برمسند خلافت قرار کرفته درا کثر مناصب عالیه وامور مهام ملکیه خویشان خودرا استخدام کرده باشد ٠ اماچون بعض ازایشان درزمان سعادت رسول الله علیه السلام و بسیاریٔ شان نیز درزمان شیخین ازسبب کفایت ودرایت درکار های بزرك استخدام شده بودند بنابرین عثمان هم ایشان را استخدام میکرد ٠ ودر زمان خلافت خود تنها ابن عامر را که اهلیت وکفایت وفراست ودرایتش هم بموجب سالف البیان چون خورشید تابان نمایانست والئ عراق ساخته بود ٠ مکر بنی هاشم ازسبب آن جور وجفا که

در هنکام ظهور اسلام از بنی امیه علی الخصوص از ابُو سفیان وامثال آن دیده وچشیده بودند ترقیٔ بنی امیه‌را دردولت اسلامیه نمی خواستند . امااز تباعد زمان سعادت رسالت قدر وحیثیت بنی امیه که درهنکام جاهلیت درمیان قوم عرب داشتند آهسته آهسته باز کشته فتنه های بزرك نیز بظهور آمدند . اکرچه علی وطلحه وزبیر در دفع آنها کوششها کرده باشند . بااینهمه حیل ودسایس اصحاب غرض بمقاصد شان مانع شده فائده نبخشید . وچون بسیاریٔ اصحاب کبار رسول الله علیه السلام نیز درکارزار های سوریه وعراقین ودیکر بلاد ودرطاعون عمواس که ذکرآن سبقت ورزیده است وفات نموده بودند بنابرین کسی نمانده بودکه آتش اختلال که درمیان اسلام باشتعال آمده بود بحسن مقال خاموش کرداند . بلکه از یکطرف معاویه شهادت عثمان را برای غصب خلافت آلتی مؤثر یافته . وازطرف دیکرشاعران فصیح اللسان عرب غیرت وتهور بنی امیه باببیات واشعار ومرثیه های بی‌شمار تحریك وآتش اخذ انتقام ایشان‌را تیز ترکرده عدم مبالات علی بن ابی طالب‌را درنصرت عثمان بن عفان بصورت آشکار بیان میمودند . اما ازسیاق اخبار اقوال وافکار شان تأیید نمی‌شود . چونکه از یك جانب ازروز ظهور اختلال علی کرم الله وجهه بالنفس برای منع فساد ودفع اشرار بدنهادکه ازشهرها آمده بودند سعی بلیغ نموده باز کردانیده بود . واز جانب دیکر فرزند دلبند خود حسن‌را باابن عباس بجهت نکهبانیٔ دارالخلافه ازشر مفسدان که ببهانهٔ مکتوب باز کشته آتش فتنه‌را باشتعال اورده بودند معین کرده بود . وایشان هم بمقابله ومجادلهٔ اشرار کمرهمت

راچنان استوار بسته برای نثارجان درراه عثمان پای ثبات را برقرار نهاده بودند که حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه نیز کثرت اهل طغیان وقلت نکهبانانرا مشاهده نموده ومقاومت قلیل را با کثیر دشوار پنداشته بدرجهٔ شفقت ومرحمت دردلش حاصل شد که همکنانرا اجازت انصراف داده بحسن کفت می‌دانم که قلب پدرت برای توتاچه درجه در التهاب است ۰ برای خدا مرابکذار وزود نزد پدر رفته اضطرابش را تسکین نمای ۰ حسن کفت بخداتاجانرا فدا نکنم ازدرت جدا نخواهم شد ۰ عثمان بمشقت حسن تاب نیاورده ودررا کشاده یار فیقانش درون می درا وردکه بسیاریٔ سفهها نیز بشکستن درمباشرت نمودند ۰ وچون شکستن درممکن نشد پس خواستندکه دررا آتش زده‌درون درایند ۰ وهنوز حسن ورفیقانش همراه ایشان درکشاکش بودندکه بوجه سالف البیان بعض اوباشان ازدنبال خانه درامده عثمان بن‌عفان‌را بدرجهٔ شهادت رسانیدند ۰ اکنون بخوبی ملاحظه باید فرمود که اکرچه علی بنفس خود مدافعه نکرده بود ۰ بااین همه جکر پاره اش حسن تادرجهٔ نهایت در بذل غیرت وهمت تقصیری نکرده است ۰ اکر عثمان بنصیحت علی عامل شده بافکار مروان ودیکر خویشاوندان خودکار نمی‌فرمود البته علی بنفس خودهم دردفع فساد بذل جان می نمود ۰ چون همکنان در باب بذل وایثار مال وجان حضرت عثمان ازظهور اسلام تاروز انتخاب خلافت درنصرت وتأیید دین‌اسلام متفق‌الکلمه‌اند پس درایضاح و بیان‌آن احتیاج‌ندارد ۰ القصه چون حضرت عثمان ازیکطرف درسن ازدرجهٔ هشتاد سال تجاوز نمود وازطرف دیکر نیز باوصاف

حلم وحیا متصف بود . لاجرم ازدفع ومنع مقاصد حریصانهٔ بزرکان بنی امیه وازتدارك اسباب مدافعه عاجز شده است . اکرچه بسیاریٔ کسان برای امداد عثمان بایقاظ واخطار مروان از بلاد بصره وکوفه برامده از راهی کوتاهتر بجانب مدینه شتافته بودند . اماهنوزدراثنای راه بودندکه شهادتش را استماع کرده بازکشتند .

(نسب وقیافت عثمان رضی الله تعالی عنه)

عثمان بن عفان بن ابی العاصی بن امیه بن عبدالشمس بن عبد مناف میانه قد وفراخ سینه و بالای دوشهایش ستبر ورنکش کندم کون وسرش بی موو ریش مبارکش مویدار ودراز بود . ودروجه مبارکش اثر دانهای جدری نیز مشاهده می شد . دیکر انساب اندات بزرکوار بکتب انساب حواله کردیم

(بیعت مردمان بعلی رضی الله تعالی عنه)

بعد ازشهادت عثمان بن عفان طلحه وزبیر و بسیاریٔ ذوات ازمهاجرین وانصار بخانهٔ علی رضی الله عنه رفته کفتند مابرای بیعت امده ایم . علی کفت من تحمل بارخلافت ندارم . وزیریٔ شمارا برامیری ترجیح می نمایم . هرکه را شایان خلافت می بینید من هم بدوتابع می شوم . ولیکن ایشان بزور وجبر علی را بجانب خلافت مائل کردانیده بمسجد شریف بردند . نخستین طلحه وزبیر و بعد ازان مهاجرین وانصار بیعت کردند . مکر بعضی کبار مهاجرین وانصار از بیعت امتناع ورزیدند . پس سعد وابن عمررا طلبیده برای بیعت تکلیف نمودند . اماایشان چنان بیان کردندکه تاهمکنان بیعت نمایند ماهم بیعت نخواهیم کرد . اکرچه ازسبب عدم امنیت ازعبدالله بن عمر کفیل خواسته بودند

اما عبدالله چنان جواب داد که من کفیل هم ندارم • بنابرین اشتر برای قتل عبدالله بعلی تکلیف نمود • مکر علی انوارهائی داد و کفت کفیلش منم • وسعد رانیز در باب بیعت مخیر کردانید • بعدازان بزرکان بنی امیه ازمدینه برامده بجانب شام روان • ونعمان بن بشیر نیز باپیراهن خون الود عثمان وانکشتهای بریدهٔ نائله بجهت طلب قصاص عثمان بسوی شام متوجه کشت • بعضی می کویند چون بعدازشهادت عثمان بسیاری اصحاب کرام ازقبول خلافت امتناع ورزیده بودند لاجرم اهل فساد ازروی جبر خلافت را بعلی قبول کردانیده وطلحه وزبیررا نیزکرهاً بدو بیعت کنانیدند • حاصل کلام بعد ازمدت چهار ماه طلحه وزبیر برای حج ازعلی اجازت خواستند ووقعه عجیب جمل نیز چنانچه بیان خواهد شد درآئینهٔ دوران صورتنما کشته درحق طلحه وزبیر بعضی سخنهای غیر واقع واراجیف نابجا نیز پیدا شدند • چون علی کرم الله وجهه برمسند خلافت قرار کرفته خواست که رجال بنی امیه را ازمناصب عالیه عزل نماید • مغیره نزدش رفته مقدمات قناعت بخش را درمیان اورد وکفت چون اکنون درمیان اسلام اختلاف واختلال بظهور امده است بنابرین تا امر خلافت قرار نیابد واختلاف هم بایتلاف مبدل نکردد درین باب تعجیل منمای علی کفت من ازعزم جزم خود برنمی کردم پس چار وناچار انهم باوی هم افکار شده بدر رفت • درین اثنا ابن عباس نیز امده ازعلی پرسید که مغیره برای چه امده بود • علی کفت برای آن امده بود که مرا ازافکار عزل معاویه برکرداند امابعدازان خودش نیز بامن هم افکار شده است • ابن عباس کفت اکرچه رأی نخستینش

شایان تحسین است . امادرین باب ازموافقت نمودنش بوی نفاق نیز می‌اید بتصور من اکنون درعزل معاویه تعجیل نمودن شایان نیست . بل بعد ازاستقرار امر خلافت فراخور حال وزمان رفتار نمودن اولی مینماید . چون بنی امیه حریص مسند وجاهند . پس اکر درمناصب عالیه ابقای خودرا محقق دانند همانا ازدعوئ قتل عثمان که برای ایقاع مشکلات درامر خلافت آلتی مؤثر بدست اورده اند فارغ خواهند شد . بعدازحصول اتحاد افکار اسلام عزل ایشان بغایت آسان میکردد . اکرچه ابن عباس مقدمات یقینیه‌را براهین عقلیه اثبات نموده بود . اماعلی بدوچنان جواب دادکه من حیل ودسایس را دوست ندارم . وبغیر ازتحصیل رضای خدا چیزی دیکر نمی خواهم . ابن عباس کفت آیاحدیث شریف (الحرب خدعة) را ازفم سعادت رسول الله بکوش هوش خود استماع نکردهٔ . کفت آری . کفت پس معلوم شدکه تومردی شجیع هستی امادر امورحرب وسیاست بهرهٔ تمام نداری . بعد ازان ازنزد علی برامده پی کار خود کرفت . درانداك فرصت طلحه وزبیر وديکر اصحاب کبارنیز کروه کروه نزدعلی امده قصاص عثمان‌را طلب کردند . علی کفت تاجمعیت طاغیان وباغیان پریشان نکردد قصاص هم ممکن نخواهد شد . کفتند اکر طلحه ببصره وزبیر نیز بکوفه رفته باقوهٔ کافیه عودت نمایند . دران صورت هم اهل فسادبربادمی شوند وهم احکام اوامر جناب خدا اجرامی تواندشد . بیعت هم بهمین شرایط قبول شده است . مکرعلی ازموافقت ایشان امتناع ورزید وکفت می ترسم که دراثنای اجرای قصاص درمیان مسلمین فسادی عظیم حادث کردد .

چون ایشـان کفتار علی‌را بمیزان خرد سنجیده ازافکار ورفتارش محقق دانستند که هر اینه درانداك زمان دراداره‌ٔ مسند خلافت عاجز خواهد شـد • پس طلحه وزبیر ومغیره برای رفتن بجـانب مکه اجازت‌خواستند • بعد ازان‌علی بعزل معاویه قرار قطعی داده ابن‌عباس راخواندو کفت می‌خواهم که ولایت شام‌رابتو بسپارم‌ابن عبـاس کفت من‌نمی خواهم چونکه ازمعـاویه هراس دارم • القصه بعـد ازان سـهل بن‌حنیف را بشـام و برادرش عثمـان‌را ببصره وعمـار بن‌شهاب‌را بکوفه وعبدالله بن عباس را بیمن وقیس بن‌سعدرا بمصر والی سـاخته ارسال نمود • چون‌سهل بن‌حنیف بعدازطی منازل بتبوك واصل‌شده یك‌فرقهٔ عسکرشـام‌را دیدوکفت اکنون والی شام من‌شده هستم • ایشان کفتند اکر بغیر ازعثمان کسی دیکر تراوالی سـاخته فرستاده باشد زودباز کردوکرنه کارت بدخواهد شد پس چار وناچار بجانب مدینه باز کردید • درهنکام وصول عثمان‌نیز ببصره کروهی‌از بصریان‌برای‌اطاعت مسـارعت ودیکران درقبول تأخیر نمودند • چون عماره بکوفه رسید طلیحه ابن‌خو یلدبد وملاقی شد وکفت اهل کوفه تبدیل ابوموسی رانمی خواهند باید که زود بسـوی مدینه باز کرد وکرنه سرترامی برم • پس‌عماره نیز بعودت مجبورشد • عبدالله بن‌عباس نیز بیمن رسیده وان‌مال را که قبل‌ازان یعلی بن‌منیه جبابت کرده بود کرفته راست بسوی مکه رفت • قیس بن سعد هم بمصر می‌رفت که درمکان ایله یکفرقهٔ عسکر مصر اورا دیده پرسـیدند که توکیستی وچرا بمصر می روی • کفت من بطلب خون عثمـان امده ام درحـق اوهم بعضی مصریان اطاعت و بسـیاری تأنی نمودند • القصه بعضی

واليان رجعت نموده و بعضی نیز در حال تذبذب یافت شده خلافت را بضعف و تردید دوچار کردانیدند • علی کرم الله تعالی وجهه طلحه و زبیر را که هنوز در مدینه بودند نزد خود خوانده از احوال حاضره اکاهی داد • و مکتوبی را بوالئ قدیم کوفه یعنی بابوموسی و مکتوبی دیکر نیز بوالی شام معاویه فرستاده از احوال ان دیار استفسار فرمود • اکرچه ابوموسی از حال بیعت کنندکان و امتناع ورزندکان چنانکه بچشم خود دیده بود خلیفه را مطلع کردانید • اما معاویه بعد از مدت سه ماه از شهادت عثمان رضی الله تعالی عنه نامهٔ را حاضر ساخته بر لفافه اش عبارهٔ از معاویه بعلی برسد نوشته همراه شخصی مسمی قبیصه بابعضی تبلیغات شفاهیه فرستاد • قبیصه بمدینه واصل شده مکتوب را بعلی تسلیم نمود • علی مهر مکتوب را برداشته از میان ظرف کاغذی سفید براورده دید که یکحرف هم بالایش تحریر نشده است • و بجانب قبیصه متوجه شد و کفت این چه حال است و در شام چه چیزها میشوند • قبیصه کفت در شام امنیت تمام دارد و بزیر منبر که بالایش پیراهن خون الود عثمان او یز انست شصت هزار نفر از مشایخ قبائل جمع شده نالان و کریان قصاص عثمان را می خواهند • ازین کلام حال علی متغیر شد و کفت الله الله این چه حالست • من از خون عثمان تبریهٔ ذمت می کنم • اکرچه اکنون قاتلان عثمان نجات یافته اند • اما بمشیت خدا البته از جزأ رستکار نخواهند شد • دران هنکام از عسکر یمن سبئیان که حاضر بودند بخشم تمام فریاد براورده کفتند قاصد سکان سك را زود قتل نمایید • اما علی با رأی رزین هیجان لشکر را تسکین و کاغذ سفید را باز بدست ارنده تسلیم و برای جنك

معاویه عزم جزم نموده قاصدش را باز گردانید ۰ اهل مدینه برای دانستن افکار خلیفه حنظلة التمیمی را که محب ومقرب وندیم قدیم علی بود نزد علی فرستادند ۰ حنظله بقدر یك ساعت با علی مکالمه نموده وافکارش را مائل کارزار دید وگفت مصلحت انست که درین امر مهم تأخیر نمائی ۰ اما علی سخن اورا نیز بسمع قبول اصغا نفرمود ۰ پس طلحه وزبیر رضی الله تعالی عنهما اتش جدال وقتال قبل از اشتعال بفراست دانسته بدان اجازت که اول تحصیل کرده بودند از مدینه برامده بمکه رفتند ۰ بعد ازان علی رضی الله تعالی عنه فرمود تا دلاوران برای جنك اماده شده ۰ وخودش بتعبیهٔ لشکر مشغول گشته وعلم را بمحمد بن حنفیه سپرده وعبدالله بن عباس را بمیمنه وعمرو بن ابی سلمه را بمیسره وبرادر زادهٔ ابو عبیده ابالیلی را مقدمة الجیش معین ۰ ویك نفر را هم از انانکه بر عثمان خروج کرده بودند بخدمت عسکریه استخدام نموده وتمام بن العباس را بمدینه وقثم بن العباس را نیز بمکه استخلاف کرده بوالیان کوفه وبصره ومصر امر فرستاد که بسرعت تمام برای کارزار مهیا شوند ۰ اما درین اثنا از مکهٔ مکرمه خبرهای مخالف بظهور امده در تهیهٔ اسباب محاربهٔ شام تأخیر افتاد ۰ هرچند بریءُ الذمه بودن علی از خون عثمان که فی الحقیقه قتل اند ات بزرگوار ظلم محض بود از تفصیلات سابقه واضح ولائح شده است با این همه از اباز بصورتی اوضح بیان نمائیم ۰ عثمان مخالف رضای خدا وسنت رسول الله کاری نکرده است ۰ چونکه اهل غرض نیز بزرگترین خطایش را بدینوجه بیان می کردند که عثمان خویشاوندان خودرا رعایت وحرمت بیشتر می کند ۰ وجواب کلام ایشان نیز که درسطور سالفه بیان

شده است فی الحقیقه قناعت بخش است ٭ زیرا که بعضی رجال بنی امیه
ازسبب کفایت و درایت درزمان رسالت و بعضی نیز درهنگام
خلافت شیخین در معظمات امور مملکت یافت شده اهلیت و قابلیت خود را
اثبات کرده اند ٭ چنانکه خالد بن ولید درزمان ارتداد یمن خدمت کرده
بود ابن عامر نیز درهنگام ارتداد ایران خدمتهای خوب کرده استعداد
خود در انشان داده است ٭

حرمت و رعایت نمودن عثمان درحق مروان نیز بیجا نبود زیرا
که درامدن اسلام دردائرهٔ اتحاد وزائل شدن اختلاف وفساد که
بعداز یزید درمیان اسلام پدید شده بود تنها بحسن تدبیر
وسعی کثیر مروان حاصل شده است ٭ وحالاتیکه بکفایت
واهلیت وی کواهی می دهند انهارا نیز انشاء الله تعالی درجای
خود یکان یکان عرض و بیان خواهیم کرد ٭ بروجه سالف
البیان چون وصول بنی امیه بمراتب ومناصب عالیه باعث
انکسار قلوب بنی هاشم وسبب انفعال اهل مدینه شده
اثار اختلال واختلاف در اطراف واکناف ممالك اسلامیه پیداشده
ازهرسو منازعات ومهاجات بوقوع امده بودند ٭ پس بدست
علی آلتی مؤثر نمانده بودکه انرا برای دفع فساد واختلال استعمال
نماید ٭ حاصل کلام بکبر سن عثمان حلم وحیا نیز که بدان
موصوف بود منضم کشته نائرهٔ فساد باشتعال ووقعهٔ فجیعهٔ قتل
خلیفه بظهور امد ٭ آیا علی درهنگام ظهور چنین فساد با کدام
قوت مقاومت می توانست کرد ٭ چونکه از یکطرف مزاج
عشیرتش بنی هاشم ازعثمان منحرف شده وازطرف دیکر اهل مدینه
یعنی انصار بااهل وعیال درحق خلیفه دل آزرده شده می کفتند

مادر ابتدای ظهور دین اسلام مهاجرین اسلام را مسکن ومأوی داده یاری کرده هستیم . باوجودکه بنی امیه بظهور آسلام دشمن اسلام بودند چون ماحق رجحانیت داریم پس چرادر حق ایشان رعایت وحرمت بیشتر کردد . برای حل این مسئله رفتار وافکاری که انصاردر هنکام بیعت سقیفه اظهار کرده بودند دلیلیست کافی . دردست علی بجز اولاد واقربایش کسی دیکر نمانده بودکه برای دفع اختلال استخدام نماید وهرقوتیکه داشت دراستعمال ان دریغ نکرده است . چون فرزندش حسن وعم زاده اش عبد الله ودیکر خویشا وندانش برای محافظهٔ عثمان ازدل وجان سعی فراوان نموده اند . بنا برین بجهت برائت ذمت علی از خون عثمان دیکر دلیلی واضح وحکمی راجح نمی خواهد

(وقعهٔ جمل)

چون طلحه وزبیر دیدندکه علی برای عزل والیان بنی امیه علی الخصوص بعزل معاویه عزم جزم کرده کلام ناصحانرا بسمع قبول اصغا نمی فرماید . پس وقوع شقاق ونفاق وحصول اختلاف وافتراق درمیان اسلام ورأی اصحاب کرام قبل ازوقوع بنظر دوربین یقین مشاهده نموده وبوسیلهٔ حج بمکه رفته واهل مکه رانیز ازسبب قتل عثمان دراضطراب وهیجان یافتند . وازوقوع جدال وقتال درمیان اسلام احتراز تمام نموده کفتند اکنون برای اسلام الزم واهم انستکه بیکی از اصحاب کرام که مقبول خاص وعام باشد بیعت نمایند . وحصول چنین کاررا آسان پنداشته وام المؤمنین عایشهٔ صدیقه رانیزدر دائرهٔ اتفاق در اورده باسه

هزار نفر اهل مکه وحوالیش که جمع شده بودند بجانب مدینه عزیمت نمودند • اگرچه علی هم ازحال شان آگاهی یافته اهل مدینه‌را بمقابلهٔ ایشان ترغیب وتشویق نموده بود • اماایشان از بلند شدن آتش فتنه احترازکرده درتکلیف علی تأنی ورزیدند • اگرچه بعدازان علی بعبدالله بن عمر مراجعت نموده بود امااوهم بدوچنان جواب دادکه چون من‌هم از اهل مدینه هستم لاجرم از رأی ایشان‌جدائی توانم شد • علی گفت من‌از توامنیت ندارم بایدکه کفیلی بمن بدهی عبدالله گفت کفیل هم نمی دهم اما برتوخروج نخواهم کرد • بعد ازان مدینه را گذاشته راهی دیگر پیش گرفت • ودرمدینه شایع شدکه عبدالله بطرف شام رفته است • علی فرمود تاچند نفر زود برای گرفتنش مانند دود رفته هرچه تمامتر جستند • اثرش راکمتر یافته باز گردیدند • اگرچه دردل اهل مدینه ازرفتن عبدالله بجانب شام اضطراب تمام حاصل شده بود ولیکن ازوعده اش‌که برای خروج نانمودن داده بود مطمئن شده چنان تصور نمودندکه ممکن‌که بسوی مکه رفته باشد • پس علی ازطرف عبدالله اطمینان حاصل کرده باجمعی ازمتفقان بجانب مکه روان شد • اهل مکه نیز عایشه وطلحه وزبیر را پیشوای خود ساخته واز بزرگان بنی امیه سعیدبن العاصی وولیدبن عقبه ووالیٔ مدینه عبدالله بن عامرکه در هنگام قتل عثمان ازمدینه برامده بودندو یعلی وابن عامرکه یکی از یمن ودیگری‌از بصره عزل شده بامال ومنال آمده بودند • مال را برای حصول مقصود برکف نهاده وعایشه را بریك شتر تواناکه برایش خریده بودند سوار کرده بجنگ مدینه آهنگ نمودند • وچون در راه

خبر یافتندکه علی ازمدینه باقوهٔ کافی برامده بجنك مکه می آید ٠ پس طلحه وزبیر و یعلی ووالیٔ مکه عبدالله بن عامر ووالیٔ سابق بصره ابن عامر زود فراهم امده وانجمن مشورت راعقد کرده هریکی بوفق دانش خودرائی میزدکه ازان میان ابن عامر چنان بیان نمودکه اکر ماجانب بصره رفتار نمایم هرآینه درانجا یار وانصار بسیار خواهیم یافت ٠ همکنان رأیش را پسندیده ازراه مدینه بسوی بصره منحرف کشته وامهات المؤمنین که همراه عایشهٔ صدیقه رضی الله تعالی عنها بحج امده بودند بهزار کریه وزاری عایشه را وداع و بادل حزین ازوی جدا شدند ٠ علی ازشنیدن این خبر ممنون ومسرور شده باخود کفت چون دربصره مردمان صاحب افکار وخردمندان هوشیار بسیار هستند پس افکار ناهنجار اهل خروج رادانسته البته بمایار وانصار خواهندشد ٠ طلحه وزبیر هنوز درمکه بودندکه مروان بن الحکم نزد ایشان رفته کفت چون شما برای طلب خون عثمان خروج می نمایید پس انسب انست که خلافت رانیز بیکی ازفرزندان عثمان قرار بدهید ٠ طلحه کفت مسنترین مهاجرین راپس کذاشته بفرزندان ایشان چه کونه توانیم داد ٠ این کار هرکز نمی شود ٠ بعدازان مروان فرزندان زبیرو طلحه رایکان یکان یافته پرسیدکه اکرکار خلافت میسر شود دران صورت خلیفه که خواهدشد ٠ هریکی پدرخود رانشان داد ٠ عایشه صدیقه سخنهای مروانرا شنیده خبرفرستادکه تو برای انداختن افتراق درمیان اسلام سعی می کنی ٠ بایدکه فیمابعد ازالقای فساد خودرانکهدار ٠ مروان بیاران خود کفت من می خواستم که مسند خلافت دردست بنی عبد مناف نماند ٠ اما نشد (اطوار

وافکار رجال بنی امیه درین کار ازهر جهت مشاهده می شود)
فی الجمله ایشان ازمکه برامده بمکان حواب نام نزد یك شده بودندکه
سکان انجا بعوعو اغاز نمودند • عایشه زمام شتر را برکردانید
وکفت من می خواهم که ازینجا برکردم • چونکه روزی رسول الله
علیه السلام درهنکام مصاحبت بازوجات محترمه چنان فرموده
بودندکه (لیت شعری یتکن تنبحها کلاب الحوأب) یعنی کاشکی
می دانستم که سکان حواب بکدامیٔ شما عوعو خواهند
کرد • القصه بعد از ان بقدر یك روز درانجا نشسته وروز
دوم علی الصباح خبرامدن علی شایع شده درمیان قافله ولوله
افتاد • وراه بصره‌را پیش کرفته بسرعت تمام قطع منازل نموده
نزدیك بصره شدند • وباعمیر بن عبدالله التمیمی ملاقی کشته
بصوابدید رأی وتدبیر عمیر عایشهٔ صدیقه عبدالله بن عامر را که قبل
ازان والیٔ بصره بودنزد اعیان بصره فرستاد • وبرای بعضی
بزرکان مانند احنف بن قیس مکتوبها را نیز فرستاده از احوال
آکاهی داد • وخود درمقام حفین نام بجواب منتظر ماند •
چون این خبر درمیان بصره شایع شد عثمان بن حنیف که از
طرف علی والیٔ بصره شده بود عمران بن حصین واباالاسود الدولی
را پیش عایشه فرستاده پرسیدکه شما برای چه درینجا امده اید •
عایشه کفت من برای آن امده ام که احوال واهوال اهل مدینه
وجدال وقتال وشقاق ونفاق را که درمیان اسلام بظهور امده است
بهمکنان اعلان وحتی الامکان در باب اصلاح آن سعی نمایم •
بعدازان میانجیان عثمان بن حنیف پیش طلحه وزبیر رفته سبب
امدن ایشان نیز سؤال کردند • ایشان چنان جواب دادندکه

مابرای طلب قصاص خون عثمان بن عفان امده ایم ٭ میانجیان عثمان کفتند ایا شما بعلی بیعت نکردید کفتند آری اماما وقتی علی را بیعت کردیم که شمشیر بران بر کردن مانهاده بودند ٭ با اینهمه بعد ازان هم برای کرفتن قاتلان عثمان بعلی کرة بعد اولی ومرة بعد اخری تکلیف کرده بودیم ٭ اماچه فائده که علی انراهم قبول نکرده است ٭ پس فرستادکان عثمان باز کشته افکار ایشانرا بدو بیان کردند والی بصره ارکان هیئت واعیان مملکت را فراهم اورده مشورت نمودند ٭ بعضی از ایشان تا امدن علی صبر وتأنی را اظهار و بعضی نیز جانب صلح را اختیار کردن مناسب دیدند ٭ اماوالیٔ بصره تا امدن علی برای مدافعه قرار داده و خلق را بجانب افکار خود دعوت کرده درمیان میدان حرب درامدند ٭ اما فرقهٔ از اهل بصره که محب عثمان بن عفان بودند بافرقهٔ عایشه ملحق کشته ٭ ومبازران طرفین نخستین جنك را باسنك اغاز و بعدازان دست را بسلاح دراز واهسته آهسته جدال بقتال مبدل و تاتار یکیٔ شب محاربهٔ شدید نموده از یکدیکر جدا شدند ٭ روز دیکر نیز جنکاوران طرفین درمیدان حرب درامده دلاوران اسلام که بجانب عایشه بودند چنان بیان میکردندکه طلحه وز بیر کرها بعلی بیعت کرده اند چونکه علی هم درقتل عثمان دخل داشت ٭ بزرکان عسکر بصره که ازطرف علی مدافعه می کردند بدلائل قطعی بیان مینمودندکه ماقاتل عثمان نیستیم ٭ وهمکنان علی را طوعا بیعت کرده اند ٭ وچون خروج عایشه بخلاف رضای باریست ٭ پس کناه این خونریزی نه بما بلکه تنها بشما عائدست ٭ اکرچه دلائل مذکور باخطبه های طول وطویل بیان شده بودند ٭ اماحجت

طرفین مانع جنك نشده عاقبة الامر بتاریخ سی وششم سنهٔ هجرت سنیه در اواخر ربیع الاخر نائرهٔ جدال وقتال باشتعال امده وتاهنکام شام بشدت تمام محاربهٔ خون اشام واقع شده و بسیاری کسان ازطرفین تجرع کأس هلاك نموده از یکدیکر جداشدند . اکرچه درین محاربه قائد جیش بصره بنام حکیم واز بزرکان جنکاوران ذریح نام مقتول وازرئیسان فرقهٔ عسکر حرقوص هم اسیرشدهبود اما حرقوص باز فرار نموده ببصره درامد . پیش ازین هم درسطور سالفه بیان کرده بودیم که چون طلحه وزبیر بمکه درامده اهل‌مکه‌را ازسبب قتل عثمان درهیجان بی پایان یافتند . وچارهٔ اتحاد اخوان وجمع کلمهٔ اسلام راتنهادر تبدیل خلافت پنداشته عایشهٔ صدیقه‌را پیشوای خود ساختند . علی نیز ازاحوال شان آکاهی یافته اهل مدینه‌را بجهت مقابلهٔ ایشان تشویق وترغیب داده بود . مکر اهل مدینه راه تأنی راپیش کرفته تکلیفش را قبول نکرده بودند لاجرم ان ذات بزکوار ازتمامی مهاجرین وانصارتنها نه صدنفر جرار موافق افکار خودفرمانبردار یافته و پای همت را دررکاب عزیمت نهاده برمرکب راهوار سوار می‌شدکه عبدالله بن سلام لکام توسنش را استوار کرفت و کفت ای شهسوار عرصهٔ کیرودار بافکار این خاکسار اکنون مدینه رامکذار که دیکر بار یافتن حکومت بسیار دشوار خواهدشد . مکر دیکر حاضران بعبدالسلام چنان بیان کردندکه تودست خود را ازو باز دار زیراکه انهم ازاصحاب کبار فرستادهٔ پروردکارست دس علی بتاریخ سی وششم سنهٔ هجرت سنیه درماه ربیع الثانی برفتار آمده ودرمکان ربذه نام واصل شده خبر یافت که عایشه‌وطلحه

وزبیر ببصره رسیده‌اند ۰ دران اثنا فرزندش حسن نیز بموقع مذکور آمده‌ودر اثنای صحبت بلند شدن آتش فساد درمیان اسلام وظهور اختلال واختلاف افکار مردمان را درمیان سخن آورد وکفت درهنکام محاصرهٔ عثمان بشما کفته بودم‌که اکر اکنون ازمدینه برآمده درجایی‌دیکر بنشینید بهتر خواهدشد ۰ آنوقت سخن مرا اصغا نفرمودید ۰ بعد ازقتل عثمان نیز عرض کرده بودم‌که تاامدن قبائل عرب بیعت را قبول مکنید ۰ ازانیز نشنیدید ۰ بعد ازان هم کفته بودم که تادفع شدن اختلال که درمکه بظهورامده است درخانهٔ خود نشسته بعواقب امور منتظر باشید ۰ ازاهم قبول‌نفرمودید ۰ اماچه فائده‌که اکنون کار دشوارشده درمیان اسلام قتال وجدال بظهور امده است ۰ علی بدو جواب داذکه درهنکام محاصرهٔ عثمان برامدن ماازمدینه ممکن نبود چونکه ماراهم احاطه کرده بودند ۰ ودرقبول نمودن بیعت نیز صبر وتأنی جائزنبود چونکه بعدازارتحال رسول‌الله خلافت حق‌من بود وبدیکری رسید ۰ بعد ازوهم دو ذات دیکر برمسند خلافت قرار کرفتند ۰ اکر بعداز شهادت خلیفهٔ سوم باز درقبول بیعت تأنی میکردم هما ناماننداول کاری بظهورامده حق‌اهل مدینه‌ضایع میشد ۰ اکنون نیز برای تسکین ان‌فسادکه ازسبب خروج طلحه وزبیروهیجان اهل‌مکه بظهور امده‌است هیچکس سعی نمیکنند که من باآرام بنشینم ۰ واکراکنون خودرا بازکشم هراینه اهل مدینه رادرمحل خطر می‌اندازم ۰ بعدازان محمد بن ابی‌بکرومحمدبن جعفر را برای استمداد بجانب کوفه فرستاد ۰ وخوددرمقام ربزه‌نام نشسته‌چند نفر دیکر رابجهت تشویق کارزار باطراف وکنار روان وفرقهٔ راکه ازقبیلهٔ طی بامداد وی امده بود قبول نمود ۰ دران

اثنا بعضی کسان ازاهل مدینه بقصد کشف مقصد علی امده سبب تهیهٔ سفر را سؤال کردند • کفت مقصد ماانست که فساد را برداشته مخالفانرا بقهر وجبر دردائرهٔ اطاعت دراریم • بعدازان درراه افتاده وابولیلی ابن عمرو بن الجراح رارئیس مقدمة الجیش ساخته پیش فرستاد • ودرهنکام وصول بمواطن اسد وطی ابولیلی کفت اکراجازت باشد ماهم همراه شما بیاییم • کفت شما برجای خود بمانید زیراکه بدین کار مهاجرین هم کفایت میکنند • وهنوزدرانجا بود که مردی را از بنی شیبان دیده ازرفتار وکردار والیٔ کوفه ابوموسی استفسار فرمود • کفت ابوموسی ازکارزار پرهیز میکند • ومیل بجانب صلح وصلاح دارد • علی کفت مقصود مانیز همین است •

اکرچه عایشهٔ صدیقه رضی الله تعالی عنها نامه‌هارا بکوفه ومدینه ویمامه فرستاده مردمانرا برای خروج دعوت نموده بود • اماوالیٔ کوفه ابوموسی واهل مدینه ازترس حدوث فتنه وفساد ازامداد امتناع ورزیده دعوت عایشه راقبول نکردند •

علی هنوز درموقع ذی‌قار بود که والیٔ بصره عثمان بن حنیف آمده کارزارها را که پیش ازان درمیان فریقین بوقوع امده بودند تعریف کرده اثر زخمهارا که دران کارزار کرفته بود نشان داد • علی ازصبر وتحملش ممنون ومحظوظ شده دست دعا برداشت ودرحق وی دعای خیر ودرحق طلحه وزبیر دعای بد کرد وکفت ای عثمان پیش ازین دوذات ستوده صفات که بهترین ناس بودند خلیفه شده همواره بامر خدا اقتداو بکتاب وسنت وجماعت اتباع نموده وهمکنان سراطاعت را برخط فرمان شان نهاده بودند • بعدازان درمیان

مردمان فتنه وفساد پیداودرافکار خورد و کلان عدم اطراد هو یدا کشته خلیفهٔ سوم را شهید کرده بیعت بمن نمودند . چون در آن زمان طلحه و زبیر نیز درزمرهٔ ایشان داخل بودند . پس اکنون رواست که هر دوشان درمیدان مخالفت قیام نمایند .

دران اثنا محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر باچند نفر بکوفه درامده ابو موسی رابرای امداد علی دعوت نمودند . ابوموسی جواب دادکه درین باب قعود برای ثواب آخرت وقیام نیزبرای سود دنیا است . وچون ماآخرت را بردنیا ترجیح مینمایم لاجرم قعود را اختیار کرده برطرف میمانیم . و دیکران رانیز بجهت قعود ترغیب نمود . اکرچه پیمبران علی افکارش را مانع افکار خود دیده بعض حرفهای دشوار برزبان راانده بودند اماابوموسی باز بسخن اغاز نمود وکفت چون هنوز هم حلقهٔ بیعت عثمان درکردن من وعلی آویز انست بنابرین اکنون بجز قصاص قاتلان عثمان بکار دیکرتشبث نمودن شایان نیست . بعداز اتمام این کلام ازسفیران علی بکلی اعراض نمود چون محمد بن مشار الیهما سعی خودرا بیفایده دیدند زود بجانب موقع (ذی قار) رفتار وافکار وکفتار ابوموسی رایکان یکان بعلی بیان نمودند .

بعدازان علی اشتر وعبدالله ابن عباس را برای اقناع ابوموسی فرستاده وایشان هم ابوموسی وساکنان کوفه را درافکار قدیم برقرار و پایداریافته بازکشتند . وحقیقت حال رابعلی اظهار کردند . بعدازان علی رضی الله تعالی عنه فرزند خود حسن راباعمار بن

یاسر برای مایل کردانیدن ابوموسی واهل کوفه ارسال نمود ۰ چون ایشان بکوفه واصل شده راست بجانب مسجد رفته درون در امدند ابوموسی ازحال شان اکاهی یافته و بسوی مسجد بشتافته وحسن را در برکرفته محبت وممنونیت خودرا اظهار نمود ۰ پس عمار بن یاسر بسخن اغاز نمود وکفت ای ابوموسی توبامیرالمؤمنین علی تعدی کرده باطائفهٔ فجره ملحق شدهٔ ۰ ابوموسی کفت من درچنین فعل هرکز یافت نشده ام ۰ حسن کفت پس چرا اهل کوفه را از امداد مامنع مینمایی ۰ مادر میان مسلمین بجز صلاح وفلاح چیزی دیکرنمی خواهیم ۰ امیرالمؤمنین بغیر ازجناب رب العالمین از هیچ چیزنمی ترسد ۰ ابوموسی کفت کلام شمادرست است ولیکن من ازپیغمبر علیه السلام شنیده ام که دراندك زمان درمیان مسلمانان فتنهٔ کلان حادث خواهد شد ۰ وانانکه دران دخال ناکرده باآرام مینشینند ازدخل کنندکان ومتحرکان بهتر هستند ۰ چونکه مسلمانان برادر یکدیکرند ومال وخون شان بریکدیکر حرام است ۰ عمار از روایت این حدیث بغایت خشمناك شده درحق ابوموسی چنان سخنهای سخت کفتن کرفت که نزدیك بود که درمیان حاضران فسادی عظیم برپاکردد اما ابوموسی زود فتنه را ساکن کردانیده بکار خود مشغول شد ۰ و بعض امرای اسلام مانند زید بن صوحان وقعقاع فرصت را غنیمت شمرده برای امداد علی مردمانرا دعوت نموده و بقدر نه هزار نفراز اهل کوفه دعوت شانرا قبول کرده کروهی ازراه خشکی وکروهی ازراه دریا بامداد شتافته ویاری کنندکان اهل بصره نیز بموقع (ذی قار) رسیده باعلی ملاقی شدند ۰ علی بعداز التفات فراوان بدیشان چنان بیان

نمود که ماشمارا برای آن دعوت کردیم که درمیان‌ما و برادران بصریان‌ما آشتی کردانید چونکه ماپیکارنمی خواهیم بلکه آرزوی صلح وصلاح داریم ۰ نخستین‌ایشان‌را بجانب صلح وصلاح دعوت میکنیم ۰ اکر قبول نمایند بهتر ۰ وکرنه باز ایشان را بسوی صلح وصلاح دعوت مینمائیم ۰ اما اکر ایشان بظلم وعدوان کرایند دران صورت مانیز چار وناچار ایشان را بزوروجبر در دایرهٔ صلاح می درا ریم ۰ بعدازان ازاصحاب رسول الله علیه السلام قعقاع بن عمرورا بطریق سفارت نزد عایشه رضی الله تعالی عنها فرستاد چون قعقاع بسوی بصره روان وبخدمت ام المؤمنین عایشه واصل شده پرسیدکه ای مادر مهربان‌ما شماچرا دریبجا امده هستید ۰ کفت برای اصلاح امت‌آمده ام ۰ کفت دران صورت طلحه وزبیررا بخوانید تاماباهم سخن رانیم وشماهم استماع فرمایید ۰ عایشه فرمود تاهر دوشان باهم زودا مدند ۰ قعقاع بدیشان کفت شماچرا دربنجا آمده اید کفتند برای اصلاح امت ۰ کفت اصلاح امت عبارت ازچیست ۰ کفتند قصاص قاتلان عثمانست ۰ کفت شما برای قتل ششصد نفراز بصریان‌که برعثمان خروج کرده بودند برپاشدید ۰ شش هزار نفر بغضب تمام ازشما جدا شده از بصره بدر رفتند ۰ ودروقت کرفتن حرقوص بن زهیرنیز شش هزار نفر برخاسته و باشما مقابله نموده درمحافظه اش بکوشیدند ۰ اکر بقتل دیکران نیز برخیزید قبیلهٔ ربیعه ومضرهم قیام نموده درمیان اسلام فسادی عظیم برپاخواهند کرد ۰ ایاآن اصلاح‌که شمامیکویید اینست ۰ نه‌نه ۰ بل کاررا فراخورحال سرانجام باید داد ۰ عایشه کفت درین

باب افکار توچیست • کفت چارهٔ آن همان تسکین فتنه و فسادست • چونکه اکر فساد ازمیان برخیزد حال ان کسانکه برعثمان خروج کرده بودند نیز تباه میکردد • بایدکه این فرصت را ازدست مدهید • وآلت خیر شده مارا درمعرض بلا میفکنید تابحسن عاقبت نائل میشوید • اکرماهم بمقاومت برخیزیم • هرانیه هردو جانب مادهلاك خواهدشد • عایشه وطلحه وزبیر رأی قعقاع راتحسین نموده کفتند اکر رأی علی نیز چنین باشدصلح وصلاح مقررست • پس قعقاع نزد علی آمده وقوع حال را بیان نمود • آنهم برحسن رأیش افرین خواند • دران اثنا بسیاری کسان از اهل بصره آمده بعلی بیعت کردند • وامید صلح وصلاح نیز قوت تمام یافته بودکه رئیسان آن طوائف که برعثمان خروج کرده بودنداز انجام کار نافرجام خود هراسان کشته وفائدهٔ خودرا درالقای فساد پنداشته افراد قبیلهٔ ربیعه ومضر ودیکر قبائل که دربصره مسکن داشتند بردلاوران ربیعه ومضر وغیرهما که ازکوفه آمده بودند شبخون آورده آتش فسادرا ازسرنو تیز کردانیدند • اکرچه طلحه وقوع آنرا بعلی وعلی نیز بطلحه نسبت داده یکدیکررا متهم ساخته بودندامادرحقیقت حال فساد قاتلان عثمان بوده است • فی‌الجمله روزی علی بازبیر ملاقات کردو کفت آیا بیادنمی آری که وقتی ماهردو درحضور فیضکنجور رسول الله علیه السلام حاضر بودیم که ذات مبارك شان بجانب تومتوجه شده فرموده بودندکه ای زبیر عنقریب فسادی بظهور خواهد امد وتو درآن فساد بعلی ظلم خواهی کرد • کفت آری یاد دارم اما سوکند میخورم که من درین کار داخل نخواهم شد • بعدازان ببصره رفته برای

اختیـار عزلت باخویشان خودکه عدد شـان قریب پنج هزار نفر بالغ می‌شـد قرار داده بودکه فرزندش عبـدالله عرق غیرتش‌را باز بحرکت آورد وگفت ای‌پدر می‌دانم که تو نه‌ازمضمون حدیث شریف بل از بیم ذوالفقار علی وشمشـیر دلا وران بنی هاشم دوستان قدیم وهم افکاران صمیم‌را گذاشته از عزیمت نخستین خود برمی گردی ۰ زبیر گفت نه نه بلکه من پیش علی سـوگند خورده‌ام لاجرم نمی توانم که نقض عهد نمـایم ۰ عبدالله گفت کفـارت یمین سهلت که نقض عهد اولی الالباب ۰ القصه عبدالله افکار پدر خودرا بگفتار غیرت انگیز برگردانیده بکفـارت یمین غلامی راآزا دکرده بکار زار قرار داد ۰ وبیسـت هزار نفر دلاور ازطرف عـلی وسی هزار دیگر ازطرف عایشه درموقع قصـر عبیدالله بن زیاد صفوف جدال وقتال را آراسـته چنان محـاربهٔ خونخوار بهمر سـانیدندکه چندین هزار بندگان پروردگار ازطرفین شربت مرگ بیاشـامیدند ۰ طلحه نیز بیك تیر جان شکار زخمدار گشته وخون زخمش نیستاده درهنگام وصول ببصـره وفات نمود ۰ زبیر نیز زخمدار شـده ازکـار فروماند ۰ اگرچه عـلی دران اثنـاهم مردمانرا بجـانب صلح وصلاح میخواند اماعایشه برشتر سوارشده ودرمیدان حرب درامده ونائرهٔ قتال تیزترگردیده جنگاوران طرفین ببیع وشرأ متاع حیـات مشـغول بودندکه بروایت مرجح قعقاع یکفرقهٔ لشکر فرستاده وپی شترعایشه‌رابریده محمل‌رابرزمین انداختند ۰واز طرف علی‌نیزحمله‌های شدیداورده‌عسکربصره‌راشکست‌داده ۰ وازتاخت‌وتاراج‌منع کرده محمد بن ابی بکررا فرستاده محمل همشیره اش عایشهٔ صدیقه ازمیان مقتولان برداشته وخودش نیز درپی آن بزیارتش رفته بعـد از

پرسیدن احوال دعای خیر نمود ٭ واز طرف عایشـه نیز جواب را بعینه شنیده واز سـلامت ماندن ام المؤمنین از زخمها بغایت ممنون ومسرور کشته وهمراه برادرش شـباشب ببصره فرستاده درخانهٔ عبـدالله بن خلف مسـکن پذیر وزبان درازی کنند کانش راضرب وتحقیر ومقتولان طرفین راکه درمیـان میدان کار زار بقدرده هزار نفر تیغ کذار باسیاری رجال کبار وسرداران نامدار افتاده بودند شمار کرده ٭ ونماز جنازهٔ طرفین را خوانده فرمود تاهمکنان را درقبری بزرك دفن کردند ٭ وبر تمامی متروکات بجز سلاح مهر حکومت زده باصحاب حقوق تسلیم نمودند ٭

ودرهنکام دخول علی بشهر نه تنها تندرسـتان اهل بصره بلکه زخم داران هم شتافته بیعت کردند ٭ بعدازان جناب شاه مردان والیان وعاملان وجا بیان را از خرد منـدان کاردان نصب سـاخته وچند نفر مستوره را برای خدمت حضرت عایشـه یافته با برادرش بمدینه فرستاد ٭ ودر اندك فرصت خود نیز باز کشـته بشفاعت ام المؤمنین عایشـه عبد الله بن زبیر وبعض مجرمان دیکر را نـیز عفو فرمود ٭

از حرکات وسـکنات وعلامات حقایق ایات احنف بن قیس که ذکر خواهد شـد بخوبی دانسته میشود که وقعهٔ فجیعهٔ جمل تنهـا از بغض وعداوت طلحه وزبیر بوقوع امده است چون قبل ازان حضرت عایشـه ابن قیس را برای امداد دعوت نموده بود ٭ مشـار الیه نیز در وقتی که طلحه وزبـیر حاضر بودند بخدمت ام المؤمنین امد وکفت در هنکام شـهادت عثمان بخدمت شمـا رسـیده پرسـیده بودم که من بکه بیعت نمایم ٭ شما وطلحه وزبـیر فرموده

بودید که بعلی بیعت نمای • ومن باعتماد کلام شما رفته بعلی بیعت نموده بودم • طلحه وزبیر نیزدر زمرهٔ بیعت کنندکان بودند • اکنون چیزی چنان بوقوع نیامده است که باعث نقض بیعت باشد • پس چرا ازعهد خود باز کردم • طلحه وزبیر بیان نمودند که فی الواقع ما انوقت بعلی بیعت کرده بودیم • مکر علی بعدازان اطوار ورفتار وکفتار ومشوار تبدیل کرده بجانب اعتساف مائل شده است • احنف کفت هرچه باد اباد من نه بیعت را میشکنم ونه بر ام المؤمنین عایشه تیغ میکشم • بعدازان از ایشان مفارقت نموده نزد علی رفت وکفت بشما نیز عرض میکنم که من درین باب نه بخلاف عایشه حرکت مینمایم ونه بیعت رامیشکنم • بل تاتسکین این آتش فتنه که درمیان اسلام شعله زن شده است خود را باخویشا وندانم بطرفی کشیده کنج عزلت میکزینم • بعدازان بامقدار شش هزار نفر ازخویشان خود بموقع جلجا نام که از بصره بقدر دوفرسنك بعید است رفته تاخاموش شدن شدت آتش قتال متمکن و بعدازان بلشکر علی ملحق کردید • القصه درین مادهٔ اکراه که طلحه وزبیر بعداز نمودن بیعت اظهار کرده اند محل نظر وجای تأمل است •

چون بسیاریٔ اصحاب کرام که بصحبت ومقارنت همایون پیمبری که محض فوز وفلاح وعین سعادت وصلاح بود مشرف شده بودند بتصاریف روزکار از صحیفهٔ این دنیای ناپایدار نابود کشته • وزمان سعادت اقتران رسول الله علیه السلام نیز تباعدورزیده شوکت اسلامیه خلل یافته غیرت جاهلیهٔ قدیم که در قبائل عرب فراموش شده بود باز کشته • ورفتار وکردار علی که بجانب قناعت

واجرای احکام کتاب وسنت مایل بود بمزاج حریصان مال ومنال موافق نیامده درمیان مسلمین باعث جنك وجدل و بی سبب مشروع موجب ظهور وقعهٔ عجیبهٔ جمل شده وازنفاق وشقاق سنکین دلان محاربهٔ مشؤمهٔ صفین نیز که ذکران بیان خواهد شد بظهور امده است ٠

قبل از تحریر محاربهٔ صفین برای دانستن حقایق فتنه وفساد اطوار ناهنجار وقتل نابکار محمد بن حذیفه که در مصر مستبد بود ووالیٔ مصر شدن قیس بن سعد ازطرف علی رضی الله تعالی عنه بدین وجه بیان میشود که در وقت عزیمت حذیفه بمحاربهٔ یمامه فرزند خود محمد را بعثمان رضی الله تعالی عنه سپرده بود ٠ هرچند عثمان بن عفان بعداز وفات حذیفه درمحاربهٔ یمامه در باب تربیهٔ فرزندش محمد اعتنا مینمود بااین همه روزی ان نابکار ازسبب شرب شراب حد شرع یافته ٠ و بعدازان روی خودرا ازجمیع معاصی برتافته بطاعت وعبادت مشغول ودر انظار عوام معتبر ومقبول کشته بجهت والیٔ شدن مصر بخلیفه رجا نمود ٠ خلیفه التماسش را رد کرد وکفت تواهل ان نیستی ٠ بعدازان برای رفتن بجانب مصر و یافت شدن درمحاربهٔ بحر اجازت کرفته درمحاربهٔ ذات السواری که درصحف سالفه ذکران سبقت ورزیده است یافت شده ٠ و بسبب ملازمت ومداومت زهد وتقوی درمیان مردمان سرافراز کشته درحق عثمان رضی الله تعالی عنه زبان را دراز ودراکثر مجالس ومحافل بذم وقدح آغاز کرده چنانچه روزی بعض هدایارا که عثمان بن عفان ازطریق محبت وشفقت بدو فرستاده بود درمسجد شریف بحضور

عام ابراز کرد وکفت ای بندکان خدا ببینید که عثمان بمن رشوت میفرستد ومیخواهد که مرا ازراه خدا برکرداند . اما من دین خودرا بامال دنیا تبدیل نمی‌توانم کرد . فی‌الجمله آن بی‌حیای باریا باظهار ذهدوورع خلق‌را ازخلیفه متنفر کردانیده الت قتل ان صاحب حلم وحیا کردیده . بعدازان بمقاومت قیس بن‌سعدکه درهنکام خلافت علی کرم‌الله وجه والی مصر شده بود مقتدر ناشده و بطرفی کریخته بقتل رسیده است . دربحث قتلش روایت‌ها مختلف هستند . اکرچه بسیاری مورخین چنان مینو یسند که ان‌حق ناشناس بمکر عمرو بن‌العاصی درغزه قتل شده است . اماچون معاویه عمرو بن‌العاصی‌را بعداز محاربهٔ صفین باستیلای مصرفرستاده بودپس روایت های مذکوره مقارن صحت نیستند . و بخاطر چنان میرسد که یمکن که محمد بمعاونت هواداران ازمصر کریخته بغزه رفته وقلعهٔ غزه‌را ملجأ خود ساخته . وبعداز وقعهٔ صفین عمرو بن‌آلعاصی والیٔ مصرشده واورا بغفلت انداخته قتل نموده باشد . اکرچه این ماده بسیاق وقایع مناسب مینماید اماهیچ کدام مورخ آن‌را ننوشته است . بلکه ایشان زمان‌راهم باهم آمیخته‌اند . والله‌اعلم بالصواب . هرچه باداباد عاقبت‌الامر آن نامراد صاحب فسادهم بجزا وسزای خودرسیده باوزار وخیانت بسوی دارآخرت رفته‌است .

چون معاویه دیدکه اهل مصر قیس بن‌سعدرا درهنکام‌وصول بصورتی خوب قبول وتنها بعض ساکنان قلاع منیعه که محبت عثمان دردل وجان داشتند از اطاعتش عدول نموده وقیس هم برفتارشان چندان اعتنانکرده دیکرانرازیر بیعت علی می درارد .

پس مصلحت سازی وکار پردازی قیس را در مصر مانع حصول مرام خود دانسته بطریق تشویق طلب خون عثمان بسویش مکتوبی روان نمود • چون قیس جوابش را درمیان ردوقبول کذاشته بود لاجرم بدوچنان نوشت که تودر جواب نه تقرب ونه تباعد نشان داده هستی • اکنون ازتو جواب قطعی میخواهم • قیس دیدکه معاویه فریب نمیخورد پس التماسش را آشکار اردو باب مکاتبه را بتحریر الفاظ شدیدسد نمود •

چون معاویه از طرف قیس بن سعد نا امید شد باز بطریق حیل ودسایس که دران مهارت تمام داشت رفتار ومائل بودن قیس را درطلب خون عثمان بصورت آشکار اظهار مینمود ومیکفت قیس همراه ما اتفاق دارد زیراکه دوستان عثمان راکه درمصر متوطن هستند نمی آزارد • محمدبن ابی‌بکر ومحمد بن ابی جعفر برین حال مطلع شده زود بعلی خبر فرستادند چون دیکر دوستان علی نیز آنرا بسوی علی تحریر نموده بودند • پس علی مکتوب ایشانرا بحسن وحسین وعبدالله بن عباس ومحمد بن جعفر نشان دادوکفت ممکن که اینهم یکی از دسایس معاویه باشد • عبدالله بن عباس کفت هرچه باد اباد بااینهمه مصلحت آنست که پردهٔ شك وشبهه ازمیان مرتفع شود • محمدبن جعفر کفت برای رفع چنین شبهه باید که بقیس بن سعد امر نماید تا هواداران عثمان راهرچه زود تر در دائرهٔ بیعت و اطاعت درآرد • اکر بامر شما امتثال ورزیده کاررا سرانجام بدهد بهتر • وکرنه اورا ازکار عزل نماید • فی‌الجمله علی بوفق رأی محمد بن جعفر عمل نموده برای اجرای مادهٔ مذکور بقیس تحریر فرمود • قیس درجواب

نوشت که چون دوست داران عثمان کنج عزلت اختیار کرده بمازیانی نمی رسانند • پس ایشانرا حرکت دادن مناسب نمی بینم • چونکه اکر ما ایشانرا بتنك آریم هر اینه از مارنجیده و بطرف معاویه رفته در کارزار شریك خواهند شد • لاجرم ایشانرا بحال خود کذاشتن افضل واولیست • علی بازمکتوبش رابخویشاوندان خود نشان داده و بعد از مشورت موافق رأی محمد بن جعفر محمد بن ابی بکر را والیٔ مصر کردانید •(میکویند پیش ازوی والیٔ مصراشتر شده بود وازوفات نمودنش درراه بجایش محمد بن ابی بکر والی شده است)

فی الجمله قیس بن سعد دیدکه قدر وقیمت صداقت شناخته نمی شود ازطرف علی بغایت ملول شده و ملك مصررا بمحمد سپرده بسوی مدینه بشتافت • در هنکام وصول از یك معاملهٔ نامعقول مروان بن الحکم که محافظ مدینه بود دلکیر شده باز بجانب علی میل نمود • معاویه ازین حال اکاهی یافته و بغایت خشمناك کشته بمروان چنان نوشت که اکر باصد هزار نفر لشکر جرار بعلی یاری مینمودی از رنجانیدن قیس افضل واولی بود • وا اسفا شخص چنین خردمند بااین افکار بلند ازمعاملهٔ نادان پسند تو بدام هوای علی باز پابند کردیده است

کار نخستین محمد بن ابی بکر درمصر آن شدکه هوداران عثمان را ببیعت وتبعیت علی جبر نموده کفت اکر کسی آرزوی نشستن درمصر داشته باشد بایدکه بعلی بیعت نماید • وکرنه هرچه زودتر ازمصر بدر رود • هواداران عثمان برای تأمل آن مهلت

خواسته هنوز طرفین درمباحثه بودندکه محاربهٔ صفین بظهور آمده مسئله مبدل کشت ٠

بیعت عمرو بن العاصی بمعاویه

درهنکام محاصرهٔ عثمان بن عفان عمرو بن العاصی باد و فرزندش عبدالله و محمد بجانب فلسطین روان و دراندك زمان شهادت عثمان راشنیده مانند پیره‌زنان نالان وکریه کنان بسوی شام پویان کردیده و ٠ درهنکام وصول خبر خلافت علی راشنیده بغایت مکدر کشت ودر پی آن خبر تخروج عایشه وطلحه وزبیر شنیده ازدل وجان شادان وخندان ٠ اما بعدازان از استماع خبر ظفر علی بازمحزون ودلخون شده بودکه ناکهان از امتناع ورزیدن معاویه از بیعت علی وقیام نمودنش بجهت طلب قصاص خون عثمان اکاهی یافته مانند غنچه بشکفت و فرزندان خودرا خواند وکفت میخواهم که نزد معاویه رفته باوی اتفاق نمایم ٠ شمادرین باب چه مصلحت می‌بینید ٠ عبدالله بسخن اغاز نمود وکفت ای پدر مهربان چون پیغمبر علیه السلام وشیخین رضی الله تعالی عنهما تاهنکام ارتحال دار بقا ازتوراضی بودند پس مقتضای دیانت و انسانیت انست که تاساکن شدن فتنه درخانهٔ خود نشسته درهیچ چیز دخل ننمایم ٠ فرزند دیکرش بنام محمد زبان بیان بکشاد وکفت ای پدر توهم رکنی ازارکان این ملت هستی پس شایان نیست که این کار بیدخل وتوسط توسر انجام پزیرد ٠ عمرو بن العاصی بفرزند خود عبدالله کفت نصیحتت برای آخرت ورأی برادرت نیز بجهت دنیا سودمندست ٠ پس بدین دو افکارمن دنیاواخرتم را معمور میکردانم ٠ وهردورا باخود

کرفته بجانب بصری الشام نزد معاویه خرامان شده دیدکه همکی بزرکان بنی امیه برای طلب خون عثمان بر پاشده اند ۰ از مشاهده اینحال بغایت خوشحال شده اتش انتقام شان راتیزتر کردانید وکفت حق بدست شماست ۰ اکرچه معاویه درابتدای امر بعمرو التفات نموده بود اما بعدازان اورا شریك خود ساخته رشتهٔ حیل وتدبیر را قوی تر کردانید ۰

(وفات سلمان فارسی)

بتاریخ سی وششم هجرت سنیه درنهایت سال ازاصحاب رسول ایزد متعال سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه وفات نمود ۰ ودر بحث زندکانیش روایتها مختلف هستند ۰ کروهی برآنندکه دویست و پنجاه سال زندکانی کرده است ۰ و بسیاریٔ برانندکه مدت سه صد سال درقید حیات مانده است ۰ اکرچه بسیاری کسان میکویندکه درقرون اولی ازانبای بشر چند بار ازین بیشترهم زندکانی کرده اند ۰ امادرقرون وسطی و اخیره کسی از بنی آدم نیست که اینقدر مدت زندکانی کرده باشد ۰ اکر کسی بخواهدکه درین باب خطای مؤرخین را بداند بایدکه بتاریخ مفتاح العبر مراجعت نموده در بحث سلالهٔ پیشدادیان نظر فرماید ۰

(محاربهٔ صفین)

علی کرم الله وجهه بعداز وقعه جمل بعزم جزم سوق جیوش بطرف شام بکوفه عودت نموده بوالئ همدان جریر بن عبدالله نام ووالی ازربایجان اشعث بن قیس نوشت که ازاهل بلاد بیعت کرفته بسوی کوفه بیایند ۰ ایشان نیز فراخور امر خلیفه کاررا سرانجام داده بکوفه رسیدند ۰ چون جریر از قدیم الایام بامعاویه بن ابی

سفیان الفت تمام داشت • لاجرم علی خواست که اورا بشام فرستاده حال نقض بیعت طلحه وزبیر ومظفر شدن علی دروقعهٔ جمل بیان کرده معاویه را ببیعت دعوت نماید • اشتر کفت جریر رامفرست چونکه سفارت اوفائده نخواهد بخشید • ولیکن علی سخنش را اصغا نفرموده همان جریر را فرستاد • جریر بشام درآمده بعد از تبلیغ اوامر علی و تطویل کلام وتأخیر زمان معاویه بازکشته بیان نمودکه معاویه پیراهن خون آلود عثمان وانکشتهای بریدهٔ نائله را درمسجد شریف بر منبر نهاده و دردل اهل شام از دیدن ان تأثیر تمام حاصل شده برای اخذ انتقام عهد وپیمان نموده اند • اشتر بجانب علی متوجه شد وکفت من بتو نکفته بودم که جریر را مفرست • اکنون ببین که چکونه معاویه وقت را اغتنام واهل شام را نیز باخذ انتقام بر پا کردانیده وکار رادشوار ساخته است • جریر ازسخنهای اشتر منفعل کشته بسوی قرقیسیا عزیمت نمود • معاویه ان فرصت رانیز ازدست نداده جریر را بجانب خود جلب کردانید • از یکطرف علی درکوفه ابو مسعود الانصاری را قائمقام خود کذاشته بجانب نخیله توجه فرموده لشکر خود را تعبیه میکردکه عبدالله ابن عباس نیز بالشکر بصره آمده همراه عسکر علی ملحق کردید • ازطرف دیکر معاویه هم عسکر خودرا مرتب ساخته ودرفشها را بدست عمرو بن العاصی وفرزندانش عبدالله ومحمدوغلام خود وردان سپرده حاضر کارزار کردید • علی ازنخیله برخاسته زیاد بن النضر را باهشت هزار وشریح بن هانی راباچهار هزار نفر تیغ کذار بمقدمة الجیش معین کرده وخودش بجانب مداین رفته ودرانجا هم عسکر

راترتیب داده و بجانب رقه عزیمت کرده معقل بن قیس را کفت بایدکه تونیز باسه هزار نفر دلاور راست بجانب رقه رفته بامن ملاقات نمای ۰ علی به رقه و اصل شده لشکر خودرا بجانب شرقیٔ آب تعبیه نموده و بعدازان برآب جسر نهاده مرور کرده بودکه از دنبالش زیاد وشریح نیز رسیده بااوملحق کشتند ۰ وازانجا زیاد وشریح بامرعلی پیش رفته ونزدیك سور قلعهٔ روم رسیده بلشکر معاویه که همراه ابوالاعور بود دوچار شده وازحرب اجتناب ورزیده بجانب علی خبر فرستادند ۰ علی زود اشتر را بامداد شان فرستاده بزیاد وشریح نیز نوشت که از فرمان اشتر هرکز تجاوز ننمایند۰ اکرچه اشتر بمقدمة الجیش رسیده میخواست که فراخور امر خلیفه تا امدن علی دست خودرا از جنك بازدارد ۰ اما ابوالاعور شبخون آورده ومدت یك ساعت مقاتله بسر سانیده‌ازهم جدا شدند ۰ روزدیکر مبارزه بمحاربه انجامیده تا هنکام شام بر یکدیکر حمله واقتحام نموده باز کشتند ۰ اکرچه بامدادان اشتر سنان مالك را بجانب ابو الاعور فرستاده بمبارزه دعوت نموده بود اما مومی الیه بتطویل کلام شام ساخته نتیجهٔ حاصل نشد ۰ روزدیکر از یکطرف علی بمیدان محاربه رسیده واز طرف دیکر معاویه نیز آمده وکنار نهرفراترا دردست ضبط دراورده لشکر علی راازاب محروم ساخت ۰ اکرچه ازطرف علی برای کذاشتن آب تکلیف شده بود و عمرو بن العاصی نیز انرا مناسب می‌دید ۰ مکر بسیاریٔ بزرکان بنی امیه ومتعلقان شان جواب رد داده درمنع آب دوام نمودند ۰ لاجرم چارو ناچار دلاوران علی برای استخلاص اب شتاب ورزیده ببازوان مرد افکن سرآب را بزور وجبر

بکرفتند • چون قضیه بکلی معکوس کشته از طرف معاویه بجهت ترك آب رجا نمودند • علی کرم الله وجهه نیاز شانرا قبول و مآثر انسانیه که بدان متصف بود اظهار کرده دشمن خودرا نیز باب عدالت سیراب کردانید • هرچند روزدوم از طرف علی بشیر بن عمرو الانصاری وسعید بن القیس وشبث بن ربعی بطریق سفارت نزد معاویه رفته شأمت سفك دماء اسلام رابیان و بعد از قیل وقال فراوان فضل وقدم وحیثیت ورسوخ وقدم علی را که درمیان اسلام داشت بمیان آورده وبدلائل کثیره رجحانش را نشان داده بجانب بیعت و تبعیت علی دعوت نموده بودند اما کلام صداقت انجام شان درقلوب قاسیهٔ مخالفان تأثیری نکرده وازدعوی خون عثمان فراغت نموده اکرچه بتاریخ سی وششم سنهٔ هجرت سنیه درابتدای ماه ذی الحجه بحار به آغاز ودست انتقام رابسلاح درازکرده بودند • باانهمه ازطرفین تانهایت ماه از بیم کثرت سفك دماهمکی مرد ان کارزار درمیدان کیرودار ندر آمده بلکه کروه کروه درامده بسیاریٔ محاربه را بمبارزه مبدل ساخته بودند • وچون خنجر هلال محرم ازنیام ظلام برآمده برافق مغرب نمایان شد • کو یا قاضیٔ قضا خنجر تیزرا برای حسم دعوی خصم کشیده بود که ازطرفین تاابتدای ماه صفر بمتارکه قرار دادند • بعد از انقضای زمان شیر یزدان سرداران عسکررا فراهم اورده ازتعقیب وغصب نهی کردوکفت بایدکه درحق زخمداران وزنان رفق ومدارا نمایید • فی الجمله ازین جانب حضرت علی برسواران کوفه اشترو بر پیادکان شان عمار بن یاسرو برسوار ان بصره سهل بن حنیف و بر پیادکان هم قیس بن سعد و برقاریان وحافظان قرأن مسعر بن فدك را سردار

وهاشم بن‌عتبه‌را علمدار کردانید • ازانجانب معاویه نیز لشکر شام‌را تعبیه کرده بمیمنه ذی‌الکلاع الحمیری و بمیسره حبیب بن‌مسلمه و بمقدمه ابو الاعور و بسوار ان‌دمشق عمرو بن‌العاصی و بپیادکان هم‌مسلم بن‌عقبه و بر همکنان ضحاك بن‌قیس‌را امیر ساخته طالب کارزار شدند • وازطرفین هرروز فوج‌فوج بمیدان حرب‌درآمده ومدت شش‌روز پیاپی کارزار خونخوار نموده بتاریخ هفتم ماه‌صفر شب چهارشنبه علی بزرکان عسکررا جمع کرد وکفت بایدکه فردا همکنان بیکبار درمیدان کارزار درامده‌بشدت تمام‌محاربه واقتحام نمایند • بامدادان جنکاوران طرفین محاربهٔ شدید نموده و روز پنجشنبه ازیکطرف علی لشکر خودرا تعبیه کرده عبدالله بن‌بدیل‌را بمیمنه وعبدالله بن‌عباس‌را بمیسره واز اصحاب کرام عمار بن‌یاسررا برحافظان قرأن معین ساخته خوددر قلبکاه لشکر قرار کرفت • ازطرف دیکر معاویه نیز پیراهن خون آلود عثمان‌را برخیمهٔ خود پهن‌ساخته وازمشاهدهٔ ان‌عروق حمیت عسکر شام بحرکت آمده ومعاویه‌را بیعت کرده کفتند تاجان‌در بدن داریم برای اخذ انتقام خون عثمان جنك می‌نماییم • اکرچه ازطرف علی‌ابن بدیل بحمله های مردانه غالب شده سواران معاویه‌را پیش‌کرده تاخیمهٔ معاویه رسیده بود امافدایان شام بسلاح‌خون‌اشام روی بدیل‌را برکردانیده تامعسکرعلی‌عقب کیرشدند • علی‌حال دهشت مأل ان‌چند صدنفر حافظان قرأن‌که بشداید حرب‌وضرب صبر وتحمل ورزیده‌مقاومت می‌کردند مشاهده نموده وزود باین‌بدیل امداد رسانیده • وسربازان شام نیز بمشقت کارزار صبر بسیار نموده ازطرفین متاع شایکان حیات‌را رایکان می فروختند که

علی پیاده شده بتشویق جماعت ربیعه می رفت که ناکهان غلام معاویه احمر نام پیش روی شیر یزدان برامده غلام علی بنام کیسان نیز مانع احمر می شد که احمر غالب شده کیسانرا بقتل رسانید پس علی مانند غضنفر براحمر حمله اورده واز نطاقش کرفته چنان برزمین زد که استخوانهایش شکسته باخاك یکسان کردید ۰ بعد ازان علی بقبیلهٔ ربیعه که درمیمنه محاربه میکردند بسرعت تمام رفته افرادشرا تشجیع وسردار انرا تلطیف نموده برلشکر دشمن مسلط میکردانید که اشتر هم براسپ سوار شده ازانجا بکذشت وجماعت ابن بدیل که پای ثبات را برزمین استوار کذاشته جنك میکردند یاری نموده ۰ ودردل آن طوایف که بشکست خوردن نزدیك بودند اززبان علی شوق کارزار انداخته و بازصفهای عسکرشام راچنان بتنك اوردند که چهار صف لشکر دشمن راکه سبقت ورزیده بودند برهم زده بازکردانیدند ۰ اکرچه طائفهٔ بدیل باقاریان قرأن برخیمهٔ معاویه حمله اورده بودند ۰ اماجانبازان شام اطراف بدیل را کرفته بقتل رسانیدند ۰ بعد ازان رایت را عمار بن یاسر برداشته بجنك دوام میکرد که اشتروی را درمحل خطر دیده وزود امداد فرستاده وازجای هولناکش رهانیده نزد خوداورد ۰ لشکر شام نیزچارو ناچار بازکشتند ۰ اکرچه ازطرف علی حمله های شیرانه می اوردند اما ازجانب عسکر معاویه نیز درمقابلهٔ شان ثبات می ورزیدند ۰ چون درین اثنا معاویه دیدکه درمیان لشکر شام ازمردن شیخ حمیرذی الکلاع و عبیدالله بن عمرو و بعضی سرداران دیکر ضعف حاصل شده است ۰ لاجرم زود براسپ سوار شده ومانند دود بحرکت امده سر بازان شام را دلیر کردانیده نائرهٔ حرب وقتال را

چنان باشتعال اورد که جنکاوران طرفین درمیدان اقتران دست خودرا تاتار یکی شب ازضرب طعن بازنداشتند • روز دیکر درمحاربهٔ شدید عمار بن یاسر هم مقتول شده وعلی ازوفاتش بغایت اندوهناك کشته فرمود تاهمکنان بیکبارکی درجوش وخروش آمدند • چنانچه فرقهٔ ربیعه وابن عباس حمله های غضنفرانه اورده سبقت می ورزیدند صاحب لوأ عتبه بن هاشم نیز برعمرو بن العاصی حرکت نموده ولشکر طرفین باهم آمیخته وعتبه نزدیك عمرو شد وکفت ای ناخدا تودین را بمصرفروختی • عمروکفت من برای والی شدن مصرجنك نمی کنم بلکه انتقام خون عثمان میخواهم • ازطرف دیکر علی نیز نزدیك معاویه شد وکفت ای بی انصاف اینقدر بندکان خدا برای ماهلاك می شوند • بیاتامحاربه را تعطیل نموده ماهردو باهم مبارزه نمایم • وهرکه ازمازنده ماند حکومت نیز بوی عائد کردد • عمرو بن العاصی معاویه را کفت علی خوب انصاف کرده است • توهم زود بمیدان درای • معاویه بدو جواب دادکه فی الواقع علی انصاف نموده است • اماتو بی انصافی می کنی • بعد ازان معاویه خودرا ازمبارزه باز کشید • واسیران محاربه را ازطرفین آزاد کردند وشب همه شب تاهنکام بامداد محاربه ممتد کشته از یکطرف اشتر برمیمنه وابن عباس نیز برمیسرهٔ لشکر شام مانند شیران خون اشام اقتحام وازطرف دیکر علی نیز بهرجانب شتابان شده وعرق شجاعت دلاورانرا بحرکت اورده اشتیاق کارزارمیداد • وچون جنکاوران طرفین بیفریاد وصدا استعمال سلاح مینمودند لاجرم نامش را (لیلة الهریر) نهاده وفرداکه روز جمعه بودسواران اشتر بر لشکر شام بشدت تمام حمله اورده وعلی هم بدوامدادرسانیده

علمدار شام را بیجان کرده قدم لشکر معاو یه را از هر طرف میلرزانیدند که
عمرو بن العاصی از مشاهدهٔ آنحال زوال کوکب اقبال معاو یه را
بیقین دانسته کفت اکنون مصلحت انست که هرچه زودتر عسکر
شام مصاحف شریفه را برسر نیزه‌ها بسته بهوا بردارند • و برای
تعطیل حرب باآواز بلند بکویند ای برادران بیا یید تا این کتاب الله
درمیان ما حکم نماید • اکر از طرف علی قبول نمایند ما از ین ورطهٔ
هولناك باآسانی رهایی می‌یابیم • واکر درمیان ایشان اختلاف واقع
کردد درانصورت کارما بوجه احسن سرانجام می یابد • معاو یه
افکار عمرورا پسندیده فرمود تا مانند کفتهٔ او اجرا کردند • از طرف
علی بسیاری کسان بمجرد مشاهدهٔ ان دست خودرا از استعمال
سلاح بازداشته کفتند ما بکتاب الله اطاعت می نماییم • علی بدیشان
توجه نمود وکفت ای برادران بدانید که معاو یه وعمرو بن العاصی
وحبیب وابن ابی سرح وضحاك ازان ذوات نیستند که بکتاب
الله اطاعت نمایند • چونکه من ایشانرا ازکودکی تا جوانی
می شناسم • درهنکام طفلی اشر اطفال ودر زمان رجولیت هم
اشر رجال بودند • اکنون مغلوبیت خودرا محقق دانسته بطریق
حیل شمارا فریب می دهند • چون شاهد ظفر رونما شده است باید که
ازدیدار آن محروم نمانیم • آیا این نبرد ما که با ایشان می کنیم برای
اجرای احکام اوامر خدا نیست • برین کلام مسعر بن فدك تمیمی
وزید بن حصین الطائی ودیکرهم بعض ازقار یان قرأن جواب دادند که
ممکن نیست که ما دعوت ان کسانرا که مارا بجانب حکم کتاب الله میخوانند
قبول نمایم • توهم بکتاب الله اطاعت نمای وکرنه ترا کرفته بدیشان می
سپاریم و یا کاریکه با عثمان نموده ایم درحق تونیز بجا می آریم •

علی کفت اکر بسخن من کوش میکذارید باید که محاربه نمایید • وکرنه هرچه بخواهید بدان کار کنید • کفتند زود اشتررا خبر بفرست تا کارزار ترك نماید • اکرچه علی یزید بن‌هانی رابرای ترك نمودن محاربه بجانب اشتر فرستاده بود • اما اشتر جواب داد که من محاربه را ترك نخواهم کرد • چونکه دامن مقصود عنقریب بچنك خواهد افتاد • القصه از کفتار ورفتار اشتر نامدار افکار و کردار تارکان کارزار ازطرف شیر پروردکار بکلی برکردیده واثار ناکوار فتنهٔ جانکسار بر ناصیهٔ شان آشکار اکشته چنان حرفهای دلفکار برزبان راندند که زود شخصی کارکذار نزد اشتر رفت وکفت اکر دست خودرا از پیکار برنداری تارکان کارزار صاحب ذوالفقار را قتل خواهند کرد اکرچه اشتر از بیم قتل خلیفه دست را ازنبرد برداشته ونزد علی آمده برای دوام پیکار الحاح واصرار بسیار کرده بود فائده نبخشید • بلکه درمیان حاضران منازعه ومشاتمه بظهور امده نزدیك بود که اتش هرج ومرج بدیکران هم سرایت کرده اطراف واکناف را بسوزاند • اما علی زود نعرهٔ براورده حاضرانرا خاموش کردایند • واشعث بسخن اغاز نمود وکفت اکر بخواهید من نزد معاویه رفته افکارش را بدانم • فی الجمله اشعث برضای علی نزد معاویه رفته پرسید که شماچرا مصاحف شریفه را بالا کرده بودید • کفت برای دعوت نمودن شما باجرای حکم کتاب الله بود • ومیخواهیم که ازطرفین دونفر حکم نصب شده موافق امر خدا درمیان ماحکم نمایند • اشعث رأی معاویه را پسندیده وزود باز کردیده بعلی تبلیغ نمود • چون همکنان بران راضی شدند • پس ازطرف معاویه عمرو

بن العاصی انتخاب شده ۰ ازطرف علی نیز قاریان قرأن خواستند که ابوموسی الاشعری را انتخاب نمایند ۰ اگرچه علی افکار ورفتار مخصوصه ومخالفت سابقهٔ ابوموسی رایکان یکان بیان وعدم امنیت خودرا نیز ازوی تکرار بتکرار نشان داده گفته بودکه برای سرانجام اینکار شخصی دیگر انتخاب واختیار باید کرد ۰ چونکه ابوموسی درینکار هرگز بکار نخواهد خورد ۰ امار ئیسان وقاریان قرأن که بعدازان باخارجیان ملحق شده بودند چنان بیان کردند که چون ابوموسی مردیست بیغرض و بیعوض بنابرین انتخابش ازهمه افضل واولیست ۰ و بغیراز وهم دیگر یرانمی خواهیم ۰ پس چار وناچار ازطرف علی نیز ابوموسی را انتخاب واختیار نمودند ۰ ولیکن ابتدا عمرو وابوموسی چنان بیان کردند که اگراز سبب حکم نمودن مابما واهل وعیال ماضرری لاحق نگردد قبول می کنیم ۰ والافلا ۰ بنابرین درین باب ازطرفین عهدومیثاق گرفته ۰ بتاریخ سی وهفتم سنهٔ هجرت سنیه وثیقهٔ حکم بقیدقلم آمده شاهدان طرفین بجز اشتر امضای خودرا بران وضع نمودند ۰ اگرچه اشعث اشتر رابرای امضا اصرار والحاح کرده بود ۰ باینهمه اشتر اشعث را تهدید شدید نموده درعزیمت خود ثابت قدم ماند ۰ فی الجمله حکمین برای حکم تاماه رمضان واگر اقتضا نماید بجهت تأخیرمدت نیز مرخص شده موقع دومة الجندل راکه درمیان کوفه وعراق درخطهٔ اذرح بوداز سبب وسط بودنش حکمگاه قرارداده مبارزان طرفین دست خودرا ازکارزار باز کشیدند اگرچه بعدازان هم بعض کسان نزد علی کرم الله تعالی وجهه رفته برای اعادهٔ محاربه مصلحت داده بودند ۰ اماعلی درعهد خود ثابت قدم

مانده جواب داد که بعداز اظهار رضا واقرار رجوع نمودن جائز نیست ۰ وکسانیکه ازقریهٔ حرورا امده بودند تحکیم حکمین راتصدیق نکرده بجای خود بازکشتند ۰ ومبارزران طرفین هم ازهم مفارقت ورزیده وعلی بجانب کوفه رفته برقبر حباب که درغیابش وفات نموده بود ایستاده ترحم نمود ۰ بعدازان درکوفه در امده واز فریاد وفغان کریه کنندکان وارثان مقتولان تأثیری تمام حاصل کرده تارسیدن قصر امارت نام جناب یزدان را بر زبان رانده اللهالله میکفت ۰

(مقتولان نامدار درکارزار صفین)

ازطرف علی یکی جندب بن زهیر الازدی است که ازاصحاب بود دوم حزیمه بن ثابت است که درابتدای کاربمیدان کار زار نه در امده بود ولیکن بعد از وفات عمار بن یاسر حدیث شریف رسول الله علیه السلام راکه درحق عمار فرموده بودندکه عماررا اصحاب بغی قتل خواهند کرد ۰ بیادآورده شمشیر برکشید وتامقتول شدنش همراه معاویه بجنك مشغول کردید ۰ سوم سهیل بن عمرو است که از بدریان واصحاب کرام بود ۰ چهارم خالد بن ولید است که هم ازمهاجرین وهم از اصحاب کرام بود ۰ درحق اویس قرنی اختلاف واقع شده است ۰ ازطرف معاویه نیز حابس بن سعد الطایی بقتل رسیده است ۰

چون بقدر دوازده هزار نفر محاربهٔ مذکوررا تقبیح نموده وازعلی جد اشده درقریهٔ حرورا نام فرودامده شبث بن عمرورا امیر حرب وعبیدالله الکوا را پیشوای نماز ساخته کفتند بیعت بخدای تعالی است ۰ وطریق حق امر بالمعروف ونهی عن المنکر وادارهٔ مملکت

هم شوراست وخلافت وامامت را انکار کرده وحکم کردانیدن شخصی مانند عمرو بن العاصی که ریختن خون مسلمانرا مباح کرده بود کناه عظیم میشمردند • پس اسلام بسه فرقه متفرق کشته وعلی ازتفرقهٔ اسلام بغایت دلتنك شده بعبدالله بن عباس کفت بایدکه بده حرورارفته اهل خروجرا بکوکه شمادرضلالت هستید • اماتا امدن من با ایشان مباحثه مکن • عبدالله بن عباس بقریهٔ حرور ارفته باخوارج ملاقات کرد اما از بی صبری درمیدان مباحثه و مناظره نیز درآمده بیان نمودکه شماچرا نصب حکم راجایز ندیده ازما جداشدید • وایهٔ کریمه را خواند وکفت چون جناب خدادر قرأن شریف برای نصب حکم درمیان زوجین امر نموده است • لاجرم در اختلاف امت نصب حکم بطریق اولی جایزمی نماید • کفتند فی الواقع خدای تعالی در میان زوجین واختلاف حرث وصید بنصب حکم امر نموده است • ولیکن در چنین امر عظیم یعنی بریختن خون مسلمین حکم دونفر نفر موده و بغیر ازان حکم کردانیدن شخصی مانندعمرو بن العاصی هرکزجایزنیست • چونکه حکمرا بایدکه عدل باشد • اکرعمروعادل میبود پس ماچرا باوی جنك میکردیم • ایامحاربهٔ صفین برای دراوردن چنین کسان دردائرهٔ حکم کتاب الله نبوده است • اکنون شما درمیان خود سند موادعه را نیزکه مخالف حکم کتاب الله است نوشته قبول کرده اید • هنوز ایشان درین مباحثه بودند که علی نیز رسیده درمیان مجلس درامد • وازمباحثهٔ عبدالله که مخالف رأیش بود دلتنك شده بحاضران چنان خطاب نمود وکفت ای حضرات میدانید که نصب حکم بافکار من نبوده • بل برأی وافکار جمهور

شده‌است بااینهمه چون بموجب‌قول کتاب‌الله حکم شرط شده است • پس این رجال را که می‌بینید من حکم نساختم • بل حکم کتاب را قبول کرده ام زیرا که کتاب خود بخود حرف نمی‌زند بلکه رجال باوی نطق می کنند • بااینهمه باتباع حکمی که مخالف امر خداباشد مجبورهم نیستیم • سند موادعه نیز محض برای صیانت خون مسلمین قبول شده‌است • واگردرمیان مدت‌مذکور مخالفت بمسالمت مبدل گرددچه زیان دارد • اکنون باید که ماباهم بکوفه برویم • چون کلام‌شیر یزدان باتمام رسید همکنان بنطقش حیران‌شده ازمخالفت سابقه ندامت‌را اظهار کرده عزیمت‌را بجانب کوفه باهم قرار داده بانقضای مدت معین منتظر کشتند •

(صورت حکم حکمین)

بعدازمرورمدت موادعه که‌عبارت ازمدت‌شش‌ماه‌بود علی رضی‌الله تعالی عنه برای فرستادن همراه ابوموسی بدومة الجندل عبدالله بن‌عباس رابجای خود پیشوای نماز وشریح بن‌هانی را برچهار صدنفر سردار ساخت وکفت درهنکام ملاقات بعمرو بن‌العاصی ازطرف من‌بدین وجه بیان‌کن‌که ای عمرو حق‌رادیده ودانسته پنهان مدارو برای‌حطام دنیا ازجادهٔ عدل‌عدول منمای تادرهنکام مفارقت ازدنیاز یانکار وشرمسارنشوی • وبدان‌که برداشتن‌چنین‌بارمسؤلیت هرکز جائز نیست • ازطرف معاویه نیز عمرو بن‌العاصی برچهار صدنفررئیس شده‌بجانب دومة الجندل عزیمت‌نمود • چون‌شریح حرفهای علی را یکان یکان بدو بیان نمود • عمرو بسخن آغاز کرد وکفت من‌کی بامشورت علی حرکت کرده ام‌که امروز هم سخنش راکوش نمایم • شریح ازکلامش برنجید وکفت ای‌فرزند نابغه

چون ابو بکر وعمر رضی الله تعالی عنهما باعلی استشاره کرده برأی
اوعمل می نمودند • پس تو کیستی که نفس خودراچنین مزیت
می دهی • اکرچه بعدازان هم بعضی دشنا مهایش داده بودولیکن
عمروجواب نداده جداشد • اورده اندکه عبدالله بن عمر وعبدالرحمن
بن ابی بکر وعبدالله بن زبیر وعبدالرحمن بن الحرث وعبدالرحمن
بن عبد یغوث وابوجهم بن حذیفه ومغیره بن شعبه و بموجب بعضی
روایات سعدبن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه نیزدرانجاحاضر بودند
چون عمرو بن العاصی در پنهانی نیت آن داشت که فرزند خودرا بحیلهٔ
خلیفه کرداند بنابرین درهر بارکه اجتماع میکردند در تعظیم وتکریم
ابوموسی بدرجهٔ مبالغه می نمود که تاابوموسی سخن نمی کفت یك حرف
هم برزبان نمی راند وهمچنین آهسته آهسته ابوموسی راجسارت
سخن کفتن داده ودراخر اجتماع خودش بسخن آغاز کرد وکفت
ای ابوموسی می دانی که عثمان بن عفان بظلم قتل شده است ومعاویه
وقومش ولی اوهستند • وچون معاویه درمیان قوم عرب صاحب
حسب ونسب است • ودرحسن سیاست هم مهارت تام دارد •
اکرچه دراسلام قدم ندارد امااز سبب مصاهرت وکتابت رسول الله
حق تقدم هم پیدا کرده است • پس چرادرخلافتش تردد می نمایی •
ابوموسی کفت آری می دانم اما اکر خلافت بنسب می بود ابرهه
بن صباح مستحق ترمی شد ولکن دراسلام خلافت برسوخ وقدم
ودرامردین بفضل وقدم حاصل میشود • وایٖنهمه صفات در علی
جمع شده اند • بغیر ازین درباب شریف النسب بودنش نیز شبههٔ
ندارد • مکرچه فائده که اکنون درمیان اسلام اختلاف فراوان
واقع شده است ورفع آن هم بجز عزل علی ومعاویه صورت نمی بندد •

لاجرم مصلحت آنست که عبدالله بن عمر بن الخطاب بجهت خلافت انتخاب کردد • عمرو کفت عبدالله بن عمر باداره چنین امر عظیم استعداد کافی ندارد • آیادرحق فرزندم چه می فرمایید • ابوموسی کفت برای فرزند توچیزی نمی کویم • می‌دانم که صادق وفهیمست • اماچه فائده که تواوراهم دردریای فتنه انداخته لیاقتش را سلب کرده هستی • بنابرین آن‌هم استحقاق خلافت ندارد • چون عمرو ازکار فرزند خود نا امید شد • پس دامن معاویه را باز چست کرفته وحسن سیاست ودرجهٔ کفایت ودرایتش را بمبالغهٔ تمام بیان و بجهت انتخاب خلافتش التزام برالتزام می نمودکه ابوموسی بدو متوجه شد وکفت ای عمرو چون عرب بعد ازکار زار چنین خونخوار تکیه برتو زدند • پس ایشانرا بازدرکرداب بلاانداختن انصاف نیست • عمرو کفت شما بفرمایید تاازانجا آریم • ابو موسی کفت اکنون مصلحت آنست که ماهردو علی ومعاویه‌را از مسند خلافت عزل نماییم • و بعد ازان اسلام بتأمل فراوان باهم مشورت کرده ذاتی‌راکه درحق همکنان نیکخواه ودراجرای امور منافع جهور ید طولی داشته باشد برای خلافت انتخاب نمایند • عمرو ابن العاصی کویا ازروی حق شناسی بر رأی ابوموسی افرین خواندوکفت آری رأی‌رزین و فکرمتین نیز همین است • بایدکه زود درمجمع ناس درآییم • واین‌رأی صوابرابحاضران‌اعلان‌نماییم القصه بعد ازحصول اتفاق‌واتحاد طرفین ابو موسی بمجمع درامده بسخن کفتن حاضر شده بود که عبد الله بن‌عباس بپهلو یش نزدیك شد وکفت چنان می نمایدکه این حریف ترا فریب داده است • بنابرین مصلحت آنست‌که نخستین فتح کلامرا بدوتکلیف نمای‌و بعد

ازان انچه مقتضای رأی صائب و مناسب فکر ثاقب باشد اظهار فرمای • ابوموسی بسخن عبدالله کوش نداده بجانب حضار متوجه شد و کفت ای ناس بدانید که ماهردو دررای وافکاری که درحق ملت انفع واصلح باشد اتفاق نمودیم • یعنی علی ومعاویه را خلع کرده امت را مخیرومختار میکر دانیم تا یکذات ستوده صفاترا که افضل واولی باشد برای خلافت انتخاب نمایند بعد ازان عمرو دهن پرمکررا باز و زبان حیله وغدر را دراز کرد وکفت ای ناس چنانچه ابوموسی دوست خود علی راخلع کرده است من نیز اوراخلع کردم ومعاویه را که ولی عثمانست وعثمان هم بظلم شهیدشده است ابقانمودم • وچون معاویه در باب حسن سیاست مهارت تمام دارد بنابرین ازهمکنان برای این مقام احق والیقست • برین کلام ابن عباس بابوموسی ملامت کردن کرفت • ابوموسی کفت چه بدانم که این غدار مکار مرابازی میدهد • بعدازان روی بسوی عمرو کردانیده بعض حرفهای سخت برزبان آورد وکفت چون تو درحق من غدر کردی پس جناب پروردکار تراهم درکارو باروافکار ناسازکارت موفق نکرداند • بعدازان چنانچه ابن شریح ازجای خود برجسته عمرورا باتازیانه زده بود عبدالله ابن عمر رضی الله تعالی عنه نیز بروحله آورده دست بردمی نمود که بعض کسان درمیانشان درآمده ازیکدیکر جدا کردند • پس ابوموسی بجانب بیت الله وابن عباس وابن شریح نیز نزدعلی رفته حقیقت حال را ازسرتا پایان نمودند • علی کرم الله تعالی وجهه ازغدر ومکر معاویه وعمر و بغایت محزون ومکدر کشته هر بامداد بعداز نماز دست نیاز بدرکاه خالق بی انباز برداشته درحق معاویه و یاورانش بدعا وکاه و بی کاه بادل خرین برطبع پرکین شان

نفرین کردن کرفت • واین معامله‌ٔ علی‌را شیعه هاکو یامیراث محبت ایراث یافته رافضی شدند • معاویه نیزا نراشنیده بمقابلهٔ بالمثل برپا شده‌واکرچه علی تنها درحق اهل بغی وفساد طعن وتشنیع می‌نمود • ولیکن شیعه‌هاکو یا بسنت علی پیروی می‌کنند • العیاذبالله درحق شیخین مقدسین نیز که ایشانرا ازآتش پرستی رهانیده دردین حق‌درآورده بودند زبان‌درازی میکنند • اکران ذوات بزکوارایشانرادر دائرهٔ دین‌اسلام داخل‌نمی کردندآیا فضیحتی چنین‌درخاطرشان خطورمی‌نمود نه‌نه • پس‌این‌چه‌غفلت‌وحماقت وچه‌عنادوجهالت‌است • خدای‌تعالی‌جمیع‌اقوام اسلامیه‌را ازچنین چیزهای نامعقول نکاه داشته توفیق اتفاق واتحاد دهاد • بحرمت سیدالمرسلین وآله الامجاد

(جلد نخستین‌تاریخ اسلام‌ختام یافت)

انشاءالله تعالی بعدازین درجلددومین اختلاف خارجیان وامتناع ورزیدن‌اهل‌کوفه‌ودیکرطوایف‌عرب‌بنصرت‌علی‌رضی‌الله‌تعالی‌عنه برای ترتیب عسکر بجنك معاویه که خلافت را غصب‌کرده بود • وکیفیت اختلاف درمیان اسلام وایراث ضعف بخلافت صادقه • واتفاق‌نمودن سه شخص‌بقتل علی‌ومعاویه وعمرو بن‌العاصی برای رفع اختلاف اسلام • وشهادت امیرالمؤمنین علی‌کرم‌الله‌تعالی‌وجهه وکذاشتن امام حسن رضی‌الله تعالی عنه خلافت را بمعاویه • وبرخاستن حسین رضی‌الله تعالی عنه برای خواستن حق‌وشهید شدنش • وظهوراختلاف عظیم‌درمیان اسلام واستنکاف‌ورزیدن معاویهٔ خورداز خلافت وضعیف‌شدن بنیهٔ اسلام ازسبب اختلاف ایشان ونشستن مروان بن‌الحکم باتفاق آرای‌صنادید بنی‌امیه برمسند

خلافت وفراهم آوردنش رأی متشتت اسلامیه را وحیات تازه یافتن اسلام
ازسبب دفع اختلاف ٠ وخدمات برکزیدهٔ امیرالمؤمنین عبدالملك
بن مروان در باب توسیع دائرهٔ اسلام وتقویت بنیان دین اسلام ٠
ت حال واحوال اخلافش وسبب ترقی وتدنیٔ بنی امیه ٠ وصورت
۱۹ ۲۰ مت خفیهٔ بنی عباسیه درممالك عراق وایران ونشو ونمأ
۳٤ هر شدنش دراندك زمان ٠ وعاجزماندن بنی امیه ازمقاومت
بنی عباسیه وانقراض شان وظهور فرعی ازفروع شان دردیار اندلس
وترقیٔ معارف ومدنیت تادرجهٔ اعلا در زمان ایشان ٠ وظهور
اختلاف درمیان عائلهٔ بنی عباسیه وتشبث ورزیدن شان باسباب
نامعقول برای دفع اختلاف ٠ وانقراض دولت شان نیز بدلائل
یقینیه ذکر و بیان خواهد شد ٠ والله الموفق بالمراد

(فیاد هر ساعد علی بغیتی)
(ویا عمر کن بعض اسبابها)

❈ خاتمه ❈

چون جلد نخستین ترجمهٔ حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام که مقبول خواص وعوام ومنظور یکانه کویان سعادت فرجام است باستحسان ارباب معارف واستصواب اصحاب عوارف ختام پزیرفت ٠ پس هرکه که مؤلف انکتاب مستطاب یعنی جناب دولتمآب صبحی پاشا ازکثرت اشتغال فارغبال کشته جلد ثانیش رابحد کمال خواهد رسانید ٠ انشاءالله تعالی مانیز آنرادر اندك زمان بانظار مشتاقان ذوی الافهام جلوه کرمی سازیم ٠ اکرچه ادهم فهم وفراست فارسان میدان فصاحت و بلاغت بسبب حرف اندازی مرتبان کم بضاعت ازتکاپوی قرائت بازمی ایستد ٠ باینهمه بجهت نقطه سنجان کین آکین و کج بینان سخن چین بعضی خطاهارا نیز در پایین باصواب مبدل می کردانیم

صحیفه	سطر	خطا	صواب
۰۰۷	۰۰۳	کبرای	کبر یای
۰۰۸	۰۰٤	پیدایش	و پیدایش
۰۱٥	۰۲۱	النان	الناس مند .
۰۲۷	۰۰٦	مالکیدونیا	خاآ ـش پرستی
۰۳۰	۰۰۹	کذا	. اکران
۰٦۹	۰۲۳	انداز	ا فضیحتی
۱۰۸	۰۱۱	اندوهیکن	اندوهدیر
۱۰۹	۰۰۸	جناب	حباب
۱۱۲	۰۰۸	نعبد	تعبد
۱۲۱	۰۱۸	کنا کنید	کنانید
۱۲۸	۰۲۳	بزدجرد	یزدجرد
کذا	۰۱۹	تیسقو	تیسفو
۱۳۸	۰۰۲	نر بان	نردبان
۱۷۲	۰۱٦	امداه	امده
۱۷٦	۰۲۲	اهمال	اجال

صحیفه	فهرست جلد اول	صحیفه	
۰۲	دیباجه	۰۶۶	عمرهٔ حدیبیه
۰۶	مناجات	۰۶۸	ارسال ایلچیان بملوک
۰۸	دین أصلی واختلاف ادیان	۰۰۰	برای دعوت دین اسلام
۱۷	فرق نبوت بارسالت	۰۷۱	پادشاهان جهانگیر
۱۹	بحث در تحریف تورات	۰۷۷	غزوه خیبر
۲۰	نصرانیت واناجیل	۰۷۹	فتح فدك ووادی القرا
۳٤	اعتقاد تثلیث	۰۰۰	عمرهٔ قضا
۳٦	بحث قاعدهٔ تناسل	۰۰۰	غزوهٔ جیش الامرا
۳۹	معجزه	۰۸۲	فتح مکه
٤۰	علم تجربی	۰۸۷	غزوهٔ حنین
٤۱	علم تصادفی	۰۸۸	محاصره وفتح طائف
٤۲	علم الهامی	۰۹۱	غزوهٔ تبوك
٤٥	حال وشان محمدی	۰۹٤	درامدن قبیلهٔ ثقیف در
٤۷	مبدأ وحی	۰۰۰	دین اسلام وهدم معبدلات
٥٤	غزوهٔ ابواء	۰۹٥	درامدن قبائل عرب فوج
۰۰	غزوهٔ بدر	۰۰۰	فوج دردین اسلام
٥٥	غزوهٔ کدروسویق	۰۹۸	حجة الوداع
۰۰	غزوهٔ بنی قینقاع	۰۹۹	نصب نمودن رسول الله
۰۰	سریهٔ زید	۰۰۰	عاملانرا باطراف ونواحی
۰۰	غزوه احد	۱۰۲	ارتحال رسول الله علیه السلام
٥۸	غزوهٔ بیر معونه	۱۰۸	بیعت سقیفه
٥۹	غزوهٔ بنی النضیر	۱۱۱	شمائل شریفه
٦۰	غزوهٔ ذات الرقاع	۰۰۰	اصول مذهب اهل سنت
۰۰	غزوهٔ بدر الموعد	۱۱۲	جبریه
۰۰	غزوهٔ دومة الجندل	۱۱٥	معتزله
٦۱	غزوهٔ خندق	۱۱٦	خلافت ابو بکر رضی الله عنه
٦۳	غزوهٔ بنی قریظه	۱۲۸	استطراد
٦٤	غزوهٔ غابه	۱۳٥	استطراد دیگر
۰۰	غزوهٔ بنی المصطلق	۱۳٦	وصیت نامهٔ ابو بکر رضی الله عنه

فهرست جلد اول

تاریخ بدایع

درشهر شهیر قسطنطنیه در (کتبخانهٔ معارف) ودرمحـلهٔ شهزاده باشی درقرائتخانهٔ حاجی رشید. ونزدیك پل در (کتبخانهٔ عثمانی) وغیره یافت میشـود. در ممالك محروسه قیمت مبلغ یك مجیدیهٔ سفید ودر فرنکستان مبلغ پنج شلنك ودر کردستان وایران وامثال آن مبلغ پنج قران دارد.

قیمت (امثال لقمان فی تهذیب الاذهان) که بجهت تسهیل تحصیل لسـان بچهار زبان یعنی بزبان عربی وفارسی وترکی وفرانسیسی برچهل ودو امثال عبرت اشتمال ترتیب یافته است مبلغ پنج غروش وبرای دیکر بلاد مبلغ یك شلنك است. مکر در رسـالهٔ مذکور درصحیفهٔ ٣٦ درمثال چهارم (ملخ) رابه (موش دشتی) ودر صحیفهٔ دهم ودرمثال چهارم (چـکرکه) رابه (صحرا صچانی) تبدیل ودر هر افعال اقتداری بعد ازحذف (ه) چون درصحیفهٔ ٣٨ درمثال هفتم (یافته نمی تواند) رابه (نمی تواند یافت) تقدیم وتاخیر باید کرد. کسانیکه مکتوب خواهند فرسـتاد بایدکه بر ظرفش بدین وجه بنویسند. این مکتوب دردارالخلافهٔ استانبول درمحلهٔ بکاربك بدولتخانهٔ مرحوم حسیب پاشا بصـاحب امتیاز اخبار دارالخلافهٔ اسکندر افندی وصول باد.

کتب خانہ

جامعہ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس تعلیمات، مجلس انتظامی [illegible] ایک وقت میں پانچ کتابیں ایک ماہ کے لئے اپنے پاس رکھ سکتے ہیں [illegible]

۲۔ اساتذہ جامعہ عثمانیہ [illegible] ایک ماہ کے لئے اپنے پاس رکھ سکتے ہیں۔ اور [illegible] اور اراکین دارالترجمہ [illegible] کتابیں [illegible]

۳۔ طلبائے [illegible] ایم۔ اے، ایل ایل بی [illegible] اپنے پاس رکھ سکیں گے۔ [illegible] طلبہ [illegible] کتابیں [illegible]

۴۔ مدت مقررہ [illegible] کتاب [illegible] لازم ہے۔

۵۔ بشرط موقع [illegible] کتاب [illegible]

۶۔ کتابیں [illegible] گم [illegible] یا [illegible]

۷۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان [illegible] لگایا جائے۔

۸۔ قلمی نسخے [illegible] جاری نہ کیا جائیگا۔ فقط